

سرمقاله

امارت طالبان وزوال امراجتماعی درافغانستان

 **احسان تیموری**

همبستگی اجتماعی، به‌مثابه یکی از کنونی‌ترین مسائل اندیشه سیاسی و جامعه‌شناسی، همواره به این پرسش بنیادین پاسخ داده است که جامعه چگونه ممکن می‌شود و چه نیرویی آن را در برابر گسست، تهدید و فروپاشی حفظ می‌کند؟ از دوران کلاسیک تا عصر حاضر، متفکران بزرگی چون کارل مارکس، امیل دورکیم و ماکس وبر تا مارسل موس، پی‌یر بوردیو و یورگن هابرماس، هر یک از زاویه‌ای به تبیین شالوده‌های پیونددهنده انسان‌ها و موانع شکل‌گیری آن پرداخته‌اند.

اگر در بخش عمده‌ای از تاریخ اندیشه اجتماعی غرب، از مونتسکیو، روسو و مکتب همبستگی شارل ژید و ژان ژورس گرفته تا پارادایم هدیه مارسل موس و نقدهای بوردیو و بولتانسکی، تهدید اصلی علیه همبستگی اجتماعی، فردگرایی سوداگرانه، منطلق سرمایه‌داری و کالایی‌شدن روابط انسانی معرفی شده است که انسان را به موجودی منفعت‌طلب و منفرد تقلیل می‌دهد؛ اما در بررسی وضعیت کنونی افغانستان تحت سلطه طالبان، ما با چهره دیگری از دشمن همبستگی اجتماعی روبه‌رو هستیم که عبارت است از: استبداد نهادی توتالیتر و بلعیده شدن جامعه توسط قدرت عریان سیاسی و ایدئولوژیک.

برای درک چگونگی مرگ امر اجتماعی در افغانستان امروز، دیدگاه یورگن هابرماس در کنار سنت‌های جامعه‌شناسی کلان و خرد، افق تحلیلی دقیقی در اختیار ما می‌گذارد. هابرماس نشان می‌دهد که چگونه گسترش سیستم به شمول دستگاه قدرت و عقلانیت ابزاری معطوف به سلطه و کنترل به قلمرو زیست‌جهان یعنی حوزه کنش ارتباطی، تفاهم بین‌ذهنی و پیوندهای خودجوش مردمی، تجاوز کرده و آن را به استعمار خود درمی‌آورد. در افغانستان امروز، امارت طالبان تجسم عینی یک ساختار سلطه است که به موازات تحکیم و بسط انحصارگرایانه خود، قلمرو عمومی و حوزه کنش ارتباطی جامعه را مسدود و منهدم می‌کند.

انهدام گروه‌های واسط و استحاله‌ی همبستگی

از منظر امیل دورکیم، گذار جامعه و حفظ نظم اجتماعی   ۲

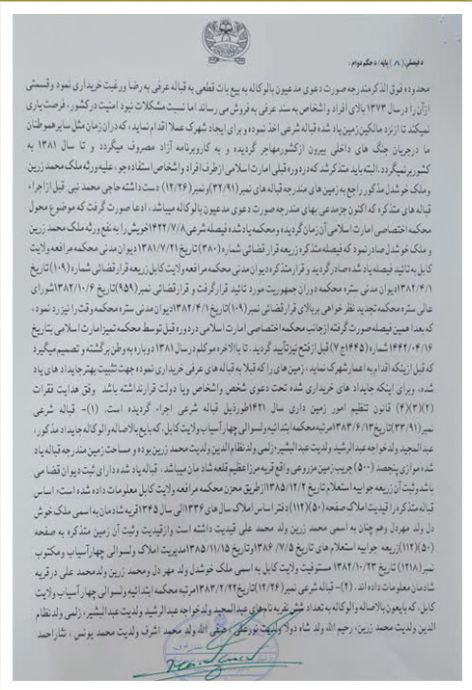
خانه‌های مردم؛ عصب طالبان و

عمل حقوقی

یا کنش سیاسی و قومی؟

رفتار طالبان با شهرک‌ها و خانه‌های مردم (به‌ویژه اقوام غیرپشتون)، بیش از آنکه جنبه قانونی و مبتنی بر شریعت داشته باشد، ماهیتی سیاسی، قومی و مذهبی دارد. باید تصریح کرد که شهرک‌های شیعه‌نشین مانند «امید سبز» و «نوباد غزنی» و... علاوه بر ابعاد سیاسی و قومی، دارای ابعاد مذهبی نیز هستند. عملکرد وزیر عدلیه که فراتر از اختیارات یک وزیر رفته و همزمان وظایف چندین ارگان از جمله ستره محکمه، لوی سارنوالی، وزارت شهرسازی و مسکن، اداره اراضی، وزارت امور داخله و... را بر عهده دارد، ماهیت سیاسی و مذهبی قضیه را شدت می‌بخشد.

 **داکتر ارزگانی**  ۲



زوال سنت دیوبندی درافغانستان

 **یارمحمد باقری**  ۴

نحله متصلب دیوبند، همانند بسیاری از جریانات متصلب سنت‌گرا در منطقه، غایت قانونی امر سیاسی را استقرار نظام تمامیت‌خواه و سرکوب‌گر، فاقد قانون اساسی، در تضاد کامل با ارتقای سطح معرفت و آگاهی خصوصاً زن‌ها؛ تعریف کرد و بی‌قانونی و لجام‌گسیختگی عریان را بی کمترین هراس از بازخواست به منصفه عمل گذارد. همین امر روشن‌ترین شاخص زوال این نحله را منعکس می‌سازد.

 ۵

میان خاطره و فراموشی (۳) حماسه ارباب موسی

 **محمد هدایت**  ۶

هنگامی که شعله‌های آتش زبانه می‌کشید، فریاد و شیون زنان و کودکان با صدای بزغاله‌ها و برهه‌ایی که در میان آتش گرفتار شده بودند، درهم می‌آمیخت. زنان تلاش می‌کردند آتش را خاموش کنند، اما شعله‌ها هر لحظه بیشتر زبانه می‌کشیدند و دود به آسمان بلند می‌شد...

حکومت تک‌قومی؛ عوارض و پیامدها

استمرار حکمرانی انحصارطلبانه در جوامع متکثر و چندپاره، ساختار سیاسی و اجتماعی را با آسیب‌های عمیق و جبران ناپذیری روبه رو می‌سازد که ابعاد آن از مرزهای داخلی فراتر رفته و ثبات کل جامعه را به مخاطره می‌اندازد. نخستین و مخرب‌ترین پیامد این شیوه از حکمرانی، بروز بحران بنیادین مشروعیت و گسست پیوند دولت و ملت است که در آن، با از دست رفتن پایگاه مردمی، حکومت ناچار می‌شود به جای تکیه بر رضایت عمومی، صرفاً بر ابزارهای قهریه و اعمال زور اتکا کند.

 **ابوضیاء**  ۹

مقاومت علیه حاکمیت طالبان ادامه دارد

 **ویل سلبر**  ۵

در حال حاضر، این جریان مقاومت هنوز فاصله زیادی تا تبدیل شدن به تهدیدی حیاتی برای حاکمیت طالبان دارد؛ با این حال، تداوم بقای آن حائز اهمیت است. گروه‌های مسلح، با وجود نداشتن پناه‌گاه امن سرزمینی و دریافت اندک کمک‌های آشکار خارجی، همچنان به رژیم طالبان ضربه می‌زنند؛ رژیمی که در پی کسب مشروعیت بین‌المللی بیشتر است، اما هم‌زمان افغان‌ها را از مشارکت سیاسی معنادار محروم می‌کند.

معرفی کتاب نظام‌های فدرال

اثررونالد واتس

«نظام‌های فدرال» رونالد واتس اثری است که مطالعه آن می‌تواند شناخت خواننده را از یکی از مهم‌ترین الگوهای سازمان‌دهی قدرت سیاسی گسترش دهد. گستره موضوعات، بهره‌گیری از تجربه کشورهای مختلف، توجه به سازوکارهای حقوقی و نهادی و بررسی هم‌زمان ظرفیت‌ها و آسیب‌های فدرالیسم، این کتاب را به منبعی قابل استفاده برای مطالعات دانشگاهی، پژوهش‌های تخصصی و گفت‌وگوهای عمومی درباره حکمرانی تبدیل کرده است.

 ۷



بدون سقوط به ورطه «آئومی» (بی‌هنجاری) و «تقسیم کار اجباری»، نیازمند استقرار گروه‌های واسط مدنی و حرفه‌ای همچون اصناف، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها در فاصله میان فرد و دولت است. در مکتب همبستگی نیز سازوکارهای عملی پیوند اجتماعی در گرو تشکیل گرابی، سازمان‌های همیاری و اتحادیه‌های صنفی تعریف می‌شود.

امارت طالبان دقیقاً همین مقومات و ستون‌های نگهدارنده جامعه را هدف قرار داده است. انحلال احزاب سیاسی، سرکوب نهادهای جامعه مدنی، تعطیلی رسانه‌های مستقل، انجمن‌ها، تشکل‌های صنفی و اتحادیه‌ها توسط طالبان، به معنای نابودی تمام میانجی‌هایی است که فرد را به کلیت جامعه پیوند می‌دهند. طالبان در ظاهر می‌کوشد با توسل به نوعی همبستگی مکانیکی قشری و اجباری، کل جامعه را در یک ایدئولوژی واحد ذوب کند؛ اما برخلاف جوامع سنتی مورد نظر دورکیم که در آن‌ها وجدان جمعی مولد اعتماد تعمیم‌یافته با گستره، عمق و دوام بالا بود، نظم تحمیلی طالبان فاقد شالوده اخلاقی پیشینی و رضایت جمعی است.

اگر این وضعیت را با دیدگاه هربرت اسپنسر و فردیناند تونیس بسنجیم، طالبان هرگونه امکان تعاون اجباری مبتنی بر مشارکت و صلح و قراردادهای آزاد مدنی را از بین برده و در عین حال، پیوندهای عاطفی و طبیعی محلی و قومی را نیز متلاشی کرده است تا شکلی عربان از تعاون اجباری مبتنی بر اقتدارگرایی و قهر را حاکم سازد. همچنین در ادبیات ماکس وبر، طالبان فاقد مشروعیت ناشی از جامعه‌ای شدن (توازن عقلانی منافع) است و با اعمال یک انسداد اجتماعی خشن، قفس آهنینی از انضباط ایدئولوژیک و پلیسی ساخته است که در آن شانس عینی برای بروز کنش‌های متقابل معنادار میان شهروندان به حداقل می‌رسد.

سرکوب آیین‌های تعامل و انجماد روابط در زندگی روزمره

تخریب همبستگی اجتماعی توسط طالبان تنها به سطح کلان و نهادهای رسمی محدود نمی‌ماند، بلکه به عمیق‌ترین لایه‌های زندگی روزمره و روابط بینافردی نیز رسوخ کرده است. در جامعه‌شناسی خرد، متفکرانی چون راندل کالینز بر اهمیت آیین‌های تعامل یعنی گردهمایی‌های چهره‌به‌چهره، مناسک مشترک و هم‌نوایی عاطفی تأکید دارند. دورکیم نیز از مفهوم جوشش جمعی و نقش آیین‌های سوگواری و گردهمایی‌ها در تبدیل آندوه انفرادی به اراده مقاومت و ترمیم زخم‌های جامعه سخن می‌گوید. اما در افغانستان امروز، ممنوعیت شدید هرگونه تجمع، گردهمایی‌های مدنی، آیین‌های فرهنگی و حتی محدودسازی مراسم‌های مذهبی و سوگواری‌های جمعی، دقیقاً با هدف جلوگیری از شکل‌گیری همین جوشش جمعی و انرژی عاطفی مشترک صورت می‌گیرد. حاکمیت طالبان به‌خوبی می‌داند که حضور فیزیکی مردم در کنار یکدیگر، تولیدکننده روح جمعی است. در این میان، حذف سیستماتیک زنان از فضای عمومی، آموزش و کار، نه‌تنها نیمی از جمعیت را به انزوای مطلق کشانده، بلکه شبکه روابط اجتماعی و عاطفی جامعه را فلج کرده است. فراتر از آن، سیاست‌های کوچ اجباری، برهم زدن بافت جمعیتی مناطق و جلوگیری از زیست منسجم اقوام در کنار یکدیگر، مصداق بارز تخریب دسترسی‌پذیری شبکه‌ای و از بین بردن فرصت‌های تماس و کنش جمعی است.

از سوی دیگر، بر اساس نظریه تبادل اجتماعی پیتز بلاو و انتخاب عقلانی مایکل هچتر، زمانی که هزینه کنش جمعی، دگردوستی و دفاع از منافع مشترک به واسطه سرکوب پلیسی به شدت افزایش یابد و هیچ چشم‌اندازی از توازن یا امنیت در کار نباشد، شهروندان ناگزیر به لاک دفاعی و حفظ بقای فردی فرو می‌روند. در نتیجه، دلبستگی‌های گروهی، وفاداری‌ها و شبکه‌های همیاری متلاشی شده و جامعه از درون دچار فرسایش و انجماد عاطفی می‌گردد.

نابودی سرمایه اجتماعی و ظهور همبستگی فاشیستی

در جامعه‌شناسی متأخر در آرای متفکرانی چون بن فاین، ایوا کاکس و فرانسیس فوکویاما، همبستگی در قالب مفهوم سرمایه اجتماعی و به منزله چسب و بافت نامرئی یا ثروت جمعی درک می‌شود که بدون آن هیچ بهزیستی انسانی و جامعه مدنی شکل نمی‌گیرد. در این میان، تفکیک رابرت پاتنام میان دو نوع سرمایه اجتماعی درون گروهی/انحصاری و ارتباط‌دهنده/فراگیر، و همچنین دسته‌بندی ژرژ باتای میان همبستگی عام‌گرا/مثبت و خاص‌گرا/فاشیستی، کلید فهم ماهیت قدرت طالبان است.

امارت طالبان بر پایه افراطی‌ترین شکل سرمایه اجتماعی درون گروهی و متعصبانه بنا شده است که در تعبیر ژرژ باتای، مصداق تام همبستگی خاص‌گرا و فاشیستی است؛ یعنی انسجامی مبتنی بر عدم پذیرش و طرد مطلق دیگری اعم از زنان، اقوام غیرخودی، مذاهب دیگر و نخبگان مدرن. طالبان برای حفظ این انسجام بسته‌ی درون گروهی، به صورت سیستماتیک تمامی اشکال سرمایه اجتماعی ارتباط‌دهنده و انصالی را که اقشار، اقوام و گروه‌های ناهمگون جامعه افغانستان را به هم پیوند می‌داد، تخریب کرده است. وقتی اعتماد متقابل افقی و شبکه‌های مشارکت مدنی از میان برود، ذخیره استراتژیک جامعه برای تاب‌آوری در برابر بحران‌ها به کلی مستهلک می‌شود.

برآیند نهایی استعمار زیست‌جهان توسط دستگاه استبدادی طالبان، انحلال گروه‌های واسط، سرکوب آیین‌های تعامل و نابودی سرمایه اجتماعی فراگیر، پدیده‌ای است که در جامعه‌شناسی سیاسی از آن به جامعه توده‌ای و اتمیزه شدن جامعه تعبیر می‌شود.

زمانی که قلمرو دولت استبدادی به شکل سرطانی گسترش می‌یابد و در مقابل، تمامی نهادهای مدنی، پیوندهای صنفی، همبستگی‌های محلی و شبکه‌های اعتماد بینافردی درهم شکسته می‌شوند، هویت‌های جمعی تجزیه شده و جامعه به ذراتی منفرد، منزوی، بی‌ارتباط و هراسان تقلیل می‌یابد. در چنین وضعیتی، فرد تنها به صورت مستقیم، عربان و بی‌واسطه در برابر هیولای قدرت نهادی و مسلح قرار می‌گیرد. از آنجا که مقاومت در برابر سلطه نیازمند شبکه‌های ارتباطی، سازمان‌یابی، آگاهی جمعی و پشتوانه گروهی است، انسان منفرد و اتمیزه شده توان هرگونه کنشگری و مقاومت را از دست می‌دهد. اینجاست که استبداد به کامل‌ترین و پلانمازع‌ترین شکل خود دست می‌یابد؛ وضعیتی ترازیک که در آن نه تنها آزادی سیاسی، بلکه خود جامعه و امر اجتماعی به محاق رفته و دچار مرگ تدریجی می‌شود.

خانه‌های مردم؛ عصب طالبان و عمل حقوقی یا کنش سیاسی و قومی؟



دکتر ارزگانی

حکومت‌ها و نهادهای مدیریتی معمولاً برآمده از خواست و تمایل مردم هستند؛ از این رو، این نوع حکومت‌ها در پی کسب رضایت جامعه از طریق ارائه خدمات رفاهی، اجتماعی و فرهنگی و نیز ارتقای سطح مشارکت سیاسی هستند. آن‌ها مردم را در دوران بحران‌ها، به‌ویژه در زمان جنگ و منازعات، پشتوانه اصلی خود می‌دانند. مردم نیز به دلیل احساس مشارکت در ساختار حکومتی، در تنگناها به یاری حکومت می‌شتابند.

در مقابل، حکومت‌های توتالیتر و خودکامه که با زور تفنگ و کودتا قدرت را به دست آورده‌اند و پشتوانه‌ای ایدئولوژیک، مذهبی یا قومی دارند، شهروندان آن کشور را مدیون و «رعیت» خود می‌پندارند. این ساختارها گاه جان، مال و ناموس مردم را بر پایه اعتقادات توجیهی، مباح و روا می‌شمارند.

حکومت‌های از نوع اول، مردم خود را «شهروند مسئول» می‌دانند و به خواسته‌ها و نظرات آنان در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، رفاه اجتماعی و مشارکت سیاسی گوش فرا می‌دهند. هدف آن‌ها این است که از طریق برآورده ساختن نیازهای عمومی، خود را حکومتی خدمتگزار و برخاسته از متن مردم معرفی کنند. این گونه حکومت‌ها برای ایجاد اشتغال، افزایش سطح درآمد، کاهش فقر، تأمین مسکن و ساخت زیرساخت‌های آموزشی، اقتصادی و مواصلاتی برنامه‌ریزی می‌کنند و پلان‌های پنج‌ساله و استراتژی‌های توسعه ملی (۱۰ و ۲۰ ساله) را تدوین و اجرا می‌نمایند.

برعکس، حکومت‌های مستبد و توتالیتر، از آنجایی که مردم را وام‌دار خود می‌دانند، به‌جای برنامه‌ریزی توسعه‌ای و ارائه خدمات رفاهی برای کاهش فقر و بیکاری، تلاش می‌کنند با استفاده از اهرم‌های سخت‌گیرانه، نیازمندی‌های خود را تأمین کنند. این کار از طریق افزایش مالیات، مصادره و غصب اموال و جایدادهای مردم و اعمال تبعیض سیستماتیک میان شهروندان صورت می‌گیرد.

با این مقدمه، اکنون باید بررسی و تحلیل کرد که اداره طالبان -که اکنون بیش از پنج سال است طبق یک معامله پنهانی تحت عنوان «توافق‌نامه دوحه» با ایالات متحده، بر افغانستان و مردم آن مسلط شده‌اند- رفتارش با کدام‌یک از این معیارها منطبق است و چرا؟

سیاست‌های مرحله‌ای طالبان و بحران شهرک‌نشینی

طالبان پس از تسلط بر قدرت، گام‌به‌گام تحقق اهداف خود را پی گرفته‌اند. این فرآیند با محدودسازی حقوق زنان آغاز شد؛ ابتدا فعالیت‌های اقتصادی و کار زنان ممنوع گردید، سپس تحصیل آن‌ها در دانشگاه‌ها هدف قرار گرفت و در نهایت، تحصیل دختران در سطوح بالاتر از صنف ششم نیز مسدود و ممنوع شد.

در حوزه آزادی‌های مدنی و مذهبی نیز، اعمال محدودیت‌ها مرحله‌ای بوده است تا جایی که بعد از چند سال به قدرت رسیدن، طالبان با

صراحت اعلام کردند در افغانستان تنها یک مذهب وجود دارد؛ امری که منجر به نادیده گرفتن کامل حقوق اساسی شهروندان شیعه در افغانستان شد.

در ادامه این فشارها، طالبان این بار به سمت غصب و تصرف شهرک‌ها و خانه‌های مردم حرکت کرده‌اند؛ آن‌هم با این بهانه که در حال «استرداد زمین‌های دولتی» هستند. نکته تأمل‌برانگیز اینجاست که طالبان خانه‌هایی را که مردم با هزینه شخصی خود ساخته‌اند و اسناد مالکیت قانونی آن‌ها را که مالکان شهرک‌ها از دولت پیشین دریافت کرده‌اند، هدف قرار داده‌اند. در این شهرک‌ها، ساکنان تحت دو فشار اصلی قرار دارند:

۱. پرداخت کرایه ماهانه (به میزان چهار هزار افغانی برای هر اتاق نه هر خانه).
۲. لاک و مهر کردن خانه‌ها و سپس تخلیه اجباری آن‌ها در صورت عدم توانایی در پرداخت کرایه.

در این فرآیند، اسناد مالکیت ساکنان اصلاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد و روند رسیدگی نیز در یک محکمه عادلانه صورت نمی‌پذیرد؛ بلکه با دستور مستقیم وزیر عدلیه طالبان، از مردم با زور و تهدید، امضا و رضایت‌نامه گرفته می‌شود. بر اساس این دستورات، مالکان مکلف‌اند که در صورت عدم پرداخت کرایه شش ماهه، خانه را به نفع طالبان تخلیه کنند. این وضعیت، در واقع یک «کوچ اجباری» در سایه قانونی ساختگی است.

حتی طالبان در اجرای این سیاست‌ها، از قانونی که خود تدوین و توسط ملا هیبت‌الله توشیح کرده‌اند (مانند «قانون فروش و توزیع زمین‌های امارتی و اعطای اجازه ساختمان» منتشر شده در تاریخ ۱۴۴۷/۲/۱۵ ق/ ۱۴۰۴ ش)، و فیصله‌های محاکم دوره سلطه قبلی خود سرپیچی می‌کنند. عملکرد آن‌ها برخلاف اصول فقه حنفی و «مجله الاحکام» است؛ همان منابعی که خودشان در تدوین قوانین به آن‌ها استناد می‌کنند.

برای نمونه، در شهرک «امید سبز» مشاهده می‌کنیم که در دوره نخست سلطه طالبان، در دعوای که علیه ورثه فروشندگان زمین (ورثه ملک زرین و ملک خوشدل) به حاجی نبی در محاکم جریان داشت، در سال ۱۴۲۲/۷/۸ ق محکمه اختصاصی طالبان رأی و فیصله به نفع ورثه ملک محمد زرین و ملک خوشدل صادر کرده بود که این فیصله و رأی ذریعه قرار قضایی شماره (۲۸۰) تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۱ دیوانی مدنی محکمه مرافعه ولایت کابل تأیید شده بود، اما در مرحله فعلی، این رای و فیصله و قرار قضایی توسط محکمه‌ای اختصاصی و طبق دستور وزیر عدلیه نادیده گرفته شده است.

علاوه براین، اسناد موجود از سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ نشان می‌دهد که محاکم و ادارات وقت در پاسخ استعلام از دولتی بودن و شخص بودن

زمین های شهرک امید سبز، ملکیت شخصی این زمین ها مورد تأیید و تصدیق گرفته‌اند.

به عنوان نمونه: «معلومات کتبی ریاست زراعت ولایت کابل و ریاست کادستر در جواب استعلام شماره (۳۹۲۳) تاریخ: ۱۳۸۴/۸/۲۹ ریاست زراعت ولایت کابل و مکتوب شماره (۱۶۹) تاریخ ۱۳۸۸/۲/۹ ریاست در ساحه یادشده مدعی‌بها هرگز زمین امارتی یا دولتی وجود ندارد بلکه همه ملکیت شخصی می‌باشد. حکم نمبر (۶۹۶) مقام ریاست جمهوری وقت و تشکیل هیئت فنی از ادارات ذربط غرض تصفیه مدعی‌بهای متذکره و انجام عمل تصفیه در ساحه یادشده که انجام شده طبق هدایت جوابیه استعلام شماره (۳۹۲۳) تاریخ ۱۳۸۴/۸/۲۹ ریاست زراعت کابل و مکتوب شماره (۱۶۹) تاریخ ۱۳۸۸/۲/۹ ریاست کادستر و متکی به فقرات (۲) (۳) (۴) (۶) ماده (۶) قانون جلوگیری از غصب زمین، زمین محدوده مندرجه صورت دعوی مدعیون مذکور زمین ملکیت شخصی ثابت گردیده است نه زمین دولتی لذا ادعای مدعیون خلاف رهنمود مواد یاد شده می‌باشد که در زمینه ماده (۱۶۱۵) مجله الاحکام چنین صراحت دارد (التناقض: هو سبق کلام من المدعی مناقض لدعواه ای سبق کلام موجب لبطلان دعواه). همچنین اخذ و امر و فیصله تاریخ ۱۳۸۵/۱/۱۴ وزارت انکشاف شهری مکتوب شماره (۳۲۰) تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۳ مدیریت کمیته تصفیه پروژه‌های شهری شاروالی کابل غرض احداث شهرک امید سبز و ترتیب نقشه و پلان شهری در بالای زمین مدعی‌بهای ملکیت شخصی حاجی محمدنبی در دو مرحله یکی مرحله اولی و دوم مرحله انکشافی ذریعه هیئت کمپلکس قابل ذکر است.» (دفاعیه موکلان مالک شهرک امید سبز در رد ادعای غصبی بودن زمین شهرک، مندرج در فیصله شماره ۲۶ و فیصله شماره ۵:۴/۲۴۵:۴ محکمه اختصاصی طالبان، مورخ ۱۴۰۵/۱/۳۱)

اما اقداماتی نظیر فشار روانی، تهدید و حتی زندانی کردن مالکان توسط وزارت عدلیه در اتناق سنگی همراه با توهین و تحقیر و لاک و مهر کردن خانه‌های مردم در این روزها، فراتر از یک موضوع حقوقی، یک کنش سیاسی، قومی و مذهبی است. بسیاری از افرادی که تمام دار و ندار خود را صرف ساخت خانه‌هایی در شهرک‌هایی نظیر امید سبز کرده‌اند -ساختمان‌هایی که ارزش آن‌ها چندین برابر زمین است و با رعایت تمامی ضوابط وزارت شهرسازی ساخته شده‌اند- اکنون با بحران کوچ اجباری و تصرف غاصبانه توسط طالبان روبرو هستند. از نظر حقوقی و فقهی، میان خانه‌ای که دارای مجوزهای قانونی و زیرساخت‌های شهری است با زمین‌های خالی و فاقد مجوز که برپرس غصب هم شده باشد، تفاوت بنیادین وجود دارد و برای هر یک، راهکارهای مشخصی در شریعت تعریف شده است.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که رفتار طالبان با شهرک‌ها و خانه‌های مردم (به‌ویژه اقوام غیرپشتون)، بیش از آنکه جنبه قانونی و مبتنی بر شریعت داشته باشد، ماهیتی سیاسی، قومی و مذهبی دارد. باید تصریح کرد که شهرک‌های شیعه‌نشین مانند «امید سبز» و «نوآباد غزنی» و... علاوه بر ابعاد سیاسی و قومی، دارای ابعاد مذهبی نیز هستند. عملکرد وزیر عدلیه که فراتر از اختیارات یک وزیر رفته و همزمان وظایف چندین ارگان از جمله ستره محکمه، لوی سارنوالی، وزارت شهرسازی و مسکن، اداره اراضی، وزارت امور داخله و... را بر عهده دارد، این ماهیت سیاسی و مذهبی قضیه را شدت می‌بخشد.

اگر طالبان واقعاً به فقه حنفی پایبند هستند و می‌خواهند آن را در اجرات خود اعمال کنند، بهترین راهکار همان است که در منابع فقهی حنفی و در «مجله الاحکام» (که اصلی‌ترین مرجع قانون‌گذاری آن‌هاست) آمده است. در این زمینه برخی از پژوهشگران از جمله دکتر محمدامین احمدی مستندات ارزشمندی ارائه داده‌اند که در اینجا به عنوان راهکار فقهی با کمی تلخیص مطرح می‌شود.

راهکارهای فقهی

دکتر محمدامین احمدی در این زمینه در نوشته‌ای کوتاه چنین بیان می‌دارند:

مالکیت بر زمین در صورتی که با احیا، عمران و ایجاد ارزش افزوده همراه باشد، با مالکیت صرف بر خود زمین متفاوت است. از آنجایی که در فقه و مذهب حنفی، میان مالکیت بر ارزش‌های ایجادشده (اعیان و ملحقات) و مالکیت بر خود زمین تفاوتی بنیادین وجود دارد، راهکارهای بسیار معقولی پیش‌بینی شده است تا با انتخاب گزینه‌ای که دارای «ضرر کمتر» یا «شر کمتر» باشد، از وقوع ضررهای بزرگ‌تر جلوگیری شود.

بنابراین، استفاده از عنوان «غصب» در تمامی موارد، به‌ویژه در جایی که مردم و سرمایه‌گذاران با حسن‌نیت و با تکیه بر اسناد رسمی به احیا و عمران زمین‌ها پرداخته‌اند، نادرست است. در چنین شرایطی، به کارگیری این عنوان، تنها ابزاری برای توجیه اعمال فشار شدید علیه شهروندان عادی است.

خانه‌ها و زیرساخت‌های شهرک «امید سبز» را سرمایه‌گذاران و مردم، بر اساس حسن‌نیت و به این گمان که مجوز شرعی برای احداث آن‌ها وجود دارد، ساخته‌اند. ازاین‌رو، حتی اگر به فرض-اصل زمین «بلندآبه» باشد، حکومت فقط حق دارد قیمت زمین بایر و متروکه‌ای را که کاری روی آن صورت نگرفته است، دریافت کند. گزارش‌های مستند و مفصل از جمله حکم کمیته تصفیه و حکم محکمه طالبان در دوره اول حکومت شان و گزارش مستند برخی روزنامه‌نگاران نشان می‌دهد که حسن‌نیت و مجوز شرعی وجود داشته است. کسی عمداً و عدواناً در ملک غیر تصرف نکرده است.

مبنای این ادعا، مجلة الأحکام العدلیة و شروح آن است که بر مبنای آرای متقن و راجح مذهب حنفی تدوین شده است. آنچه در پی می‌آید، متن و ترجمه ماده ۹۰۶ مجله الأحکام و در پایان، توضیحی کوتاه درباره مبنای این حکم، به نقل از سلیم رستم باز، از شارحان مهم مجله، است.

المادة ۹۰۶ : إذا كان المغصوب أرضاً، وكان الغاصب أنشأ عليها بناءً أو غرس

فيها أشجاراً، يُؤمر الغاصب بقلعها، وإن كان القلع مضرًا بالأرض، فللمغصوب منه أن يعطي قيمة البناء أو الغرس مستحقَّ القلع ويضبط الأرض. ولكن لو كانت قيمة الأشجار أو البناء أزيد من قيمة الأرض، وكان قد أنشأ أو غرس بزعم سبب شرعي، كان حينئذٍ لصاحب البناء أو الأشجار أن يعطي قيمة الأرض ويتملكها.

مثلاً: لو أنشأ أحدٌ على العَرصة الموروثة له من والده بمصرفٍ أزيد من قيمة العَرصة، ثم ظهر لها مستحقٌ، فالباني يعطي قيمة العَرصة ويضبطها.

ترجمه: ماده ۹۰۶ : هرگاه مال غصب‌شده زمین باشد و غاصب در آن بنا ساخته یا درخت کاشته باشد، غاصب به برچیدن و قلع آن‌ها مکلف می‌شود. و اگر برچیدن بنا یا درخت به زمین زیان برساند، مالک مال غصب‌شده می‌تواند قیمت بنا یا غرس را، به مستحق قلع، بپردازد و زمین را تصرف و ضبط کند.

اما اگر ارزش درختان یا بنا بیشتر از ارزش زمین باشد و شخص آن بنا را ساخته یا درختان را با این گمان که دارای سبب شرعی است ایجاد کرده باشد، در این صورت صاحب بنا یا درختان حق دارد قیمت زمین را بپردازد و آن را تملک کند.

برای مثال، اگر کسی در قطعه‌زمینی که از پدرش به او به ارث رسیده است، ساختمانی با هزینه‌ای بیش از ارزش آن زمین احداث کند و سپس شخص دیگری به‌عنوان صاحب حق نسبت به آن زمین ظاهر شود، سازنده می‌تواند قیمت زمین را بپردازد و آن را تملک کند.

سلیم رستم‌باز در شرح این حکم می‌نویسد که این مسئله از فروع قاعده‌ای است که بر اساس آن، «ضرر شدیدتر به‌وسیله ضرر خفیف‌تر دفع می‌شود» (شرح مجله الاحکام العدلیه، ماده ۹۰۶، سلیم رستم الباز، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۳۳، صص. ۵۰۲-۵۰۴؛ و نیز: بسام عبد الوهاب الجابی، مجله الاحکام العدلیه، بیروت: دار ابن حزم، ۲۰۰۴م، ص. ۲۶۵).

همچنین راهکارها و سلوک‌های بهتری در مواد ۲۷، ۲۸ و ۲۹ مجله الاحکام که از اصول و قواعد فقهی است، پیش‌بینی شده است. اگر حاکم، که قدرت اعمال زور را در اختیار دارد، نسبت به مردم حسن‌نیت داشته باشد و آنان را بیگانه نپندارد، راهکار فقهی و اسلامی برای حل این بحران وجود دارد. (دکتر محمدامین احمدی، صفحه فیسبوک، ۱۰ اکتوبر ۲۰۲۶)

تحلیل پیامدها و نتیجه‌گیری نهایی

بنابراین، رویه فعلی طالبان نشان می‌دهد که عملکرد آن‌ها در شهرک‌های رهایشی -به‌ویژه شهرک «امید سبز» که دارای اسناد دولتی و مجوزهای وزارت شهرسازی است- فراتر از یک فرآیند حقوقی، یک کنش سیاسی، قومی و مذهبی است. این رویکرد، با فقه، قانون و شریعت اسلامی همخوانی ندارد و تکرار آن در سایر ولایات و حتی در کابل، ماهیت غیرقانونی آن را بیش از پیش آشکار می‌سازد. شهرک «امید سبز» از برخی جهات (مانند نقشه کادستری) که طالبان به عنوان مستند در دولتی اعلام کردن آن استفاده کرده‌اند با شهرک «سید جمال‌الدین»، یکی است اما با دو رویه متفاوت طالبان روبرو شده است که خود گواه دیگری بر این مدعاست که معیار عمل طالبان نه قانون و فقه، بلکه ملاحظات سیاسی، قومی و مذهبی در تصمیم‌شان دخالت دارند.

پیامدهای برخورد‌های غیرقانونی طالبان با مردم افغانستان

برخورد خارج از چارچوب قانون توسط طالبان با شهروندان افغانستان (به‌ویژه اقوام غیرپشتون) در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، پیامدهای بسیار نگران‌کننده‌ای به همراه خواهد داشت که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. فرار سرمایه و از بین رفتن اعتماد اقتصادی: سرمایه‌گذاری در بخش‌های حیاتی نظیر شهرک‌ها، دانشگاه‌ها، آموزشگاه‌ها و واحدهای تولیدی به‌شدت کاهش خواهد یافت؛ چرا که هیچ سرمایه‌گذاری به حاکمیت امروز اعتماد نخواهد داشت. همان‌گونه که طالبان امروز سرمایه‌گذاری‌های دوران جمهوریت را در بخش شهرک‌ها، دانشگاه‌های خصوصی، آموزشگاه‌ها و رسانه‌ها ضرب صفر کرده‌اند، در آینده نیز هیچ سرمایه‌گذاری نخواهد توانست به حاکمیت اطمینان کند که چه اتفاقی خواهد افتاد.

۲. بحران امنیت روانی و کوچ اجباری: غصب خانه‌ها و کوچ اجباری ناشی از تخلیه اجباری، چالش اجتماعی بزرگی را ایجاد خواهد کرد. این اقدامات، علاوه بر سلب امنیت روانی جامعه، بی‌اعتمادی عمیق به نظام عدلی-قضایی و اداری را تشدید کرده و ثبات اجتماعی را به مخاطره می‌اندازد.

۳. افزایش احتمالی درگیری‌های مسلحانه: وقتی مردم دار و ندار خود را از دست بدهند و خانه‌هایشان توسط طالبان غصب و به افراد نزدیک آنان واگذار شود، زمینه برای پیوستن مردم -به‌ویژه نسل جوان- به گروه‌های مخالف فراهم خواهد شد. این روند، می‌تواند آتش جنگ را دوباره در افغانستان شعله‌ور کند؛ امری که نشانه‌های آن هم‌اکنون نیز در نقاط مختلف کشور قابل مشاهده است. تداوم این ستم‌های اجتماعی و رفتار خشونت‌آمیز با مردم، چرخه خشونت را سریع‌تر خواهد کرد.

۴. افزایش روزافزون نارضایتی عمومی: مردمی که شاید در نخستین روزهای تسلط طالبان نسبت به این گروه رویکرد و نگاه متفاوت داشتند، اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که رفتار طالبان تنها به افزایش مشکلات و محدودیت‌های اجتماعی و گرفتن جای‌داد و دارایی‌های شان منجر می‌شود. مصادره و مهر و لاک کردن دانشگاه‌های خصوصی، تعطیلی شبکه‌های تلویزیونی، محدودیت در حوزه‌های علمیه و وضع کرایه‌های سنگین و غیرقانونی بر خانه‌های شخصی مردم، نارضایتی عمومی را به اوج می‌رساند. شایان ذکر است که اگر اکثریت مردم افغانستان در برابر حملات مکرر و مرگبار پاکستان به نقاط مختلف افغانستان از طالبان حمایت لازم را نکردند و طالبان نیز نتوانستند به دلیل ضعف در مقابل دشمنان خارجی و فشارهای داخلی و نارضایتی مردم، پاسخ مقتضی به پاکستان بدهند، این خود نشان‌دهنده شکاف عمیق میان این گروه و توده‌های مردم است.

پیام قدردانی

حزب عدالت و آزادی افغانستان

از پارلمان نیوساوت ولز استرالیا

به مناسبت تصویب طرح

به رسمیت‌شناسی نسل‌کشی هزاره‌ها



تصویب طرح به رسمیت‌شناسی نسل‌کشی هزاره‌ها در پارلمان ایالت نیوساوت ولز استرالیا، که به‌تازگی با تلاش اعضای محترم این نهاد قانون‌گذاری به تصویب رسیده است، گامی ارزشمند در راستای پاسداشت حقیقت تاریخی، دفاع از کرامت انسانی و مبارزه با فراموشی جنایت‌های سازمان‌یافته علیه مردم هزاره به شمار می‌رود. حزب عدالت و آزادی افغانستان، از اعضای پارلمان نیوساوت ولز، به‌ویژه نمایندگانی که در به رسمیت‌شناختن این فاجعه تاریخی و پاسداشت یاد قربانیان آن نقش داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزاری و قدردانی می‌کند.

نسل‌کشی هزاره‌ها بخشی دردناک از تاریخ معاصر افغانستان است؛ تاریخی آکنده از کشتارهای جمعی، تبعیض سیستماتیک، آوارگی و سرکوب که نسل‌های متوالی مردم هزاره را هدف قرار داده است. یادبود قربانیان این جنایت‌ها، نه‌تنها ادای احترام به جان‌باختگان یکی از طولانی‌ترین روندهای نسل‌کشی در تاریخ معاصر است، بلکه دفاع از حق حیات، برابری، عدالت و همزیستی مسالمت‌آمیز میان انسان‌ها نیز به شمار می‌رود. تصویب چنین طرحی در یک نهاد پارلمانی استرالیا، پیام مهمی برای بازماندگان قربانیان، فعالان حقوق بشر، نهادهای مدافع حقوق انسانی و همه کسانی دارد که برای شناسایی حقیقت و تحقق عدالت تلاش می‌کنند. پیام اصلی این اقدام آن است که رنج قربانیان هرگز نباید به فراموشی سپرده شود و هیچ جامعه‌ای نباید به دلیل هویت قومی یا مذهبی خود، هدف خشونت و تبعیض قرار گیرد.

حزب عدالت و آزادی افغانستان باور دارد که به‌رسمیت‌شناختن نسل‌کشی‌ها و جنایت‌های تاریخی، گامی ضروری برای جلوگیری از تکرار آن‌هاست. ازاین‌رو، ما خواهان گسترش تلاش‌های بین‌المللی برای مستندسازی جنایت‌های مستمر علیه هزاره‌ها، حمایت از حقوق قربانیان و بازماندگان، مبارزه با تبعیض قومی و مذهبی و فراهم‌ساختن زمینه پاسخ‌گویی عاملان این جنایت‌ها هستیم.

امیدواریم این اقدام پارلمان نیوساوت ولز، الهام‌بخش سایر نهادهای قانون‌گذاری و مجامع بین‌المللی برای توجه جدی‌تر به سرنوشت مردم هزاره و حمایت از عدالت و حقوق بشر در افغانستان باشد؛ به‌ویژه آن‌که، از دیدگاه حزب عدالت و آزادی افغانستان، روند نسل‌کشی هزاره‌ها و اشکال گوناگون ستم و جنایت علیه مردم افغانستان، در سایه سلطه نامشروع طالبان، همچنان ادامه دارد.

حزب عدالت و آزادی افغانستان، ضمن قدردانی از تلاش‌های مؤثر و پیگیر جامعه دیاسپورای هزاره در استرالیا، از سایر جوامع دیاسپورای هزاره در سراسر جهان و همه عدالت‌خواهان نیز می‌خواهد که برای به رسمیت‌شناختن نسل‌کشی هزاره‌ها، از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نورزند.

حزب عدالت و آزادی افغانستان بار دیگر مراتب سپاسگزاری عمیق خود را از پارلمان نیوساوت ولز استرالیا ابراز می‌دارد و بر این باور است که یاد قربانیان نسل‌کشی هزاره‌ها باید زنده نگه داشته شود و مبارزه برای تحقق حقیقت، عدالت و تضمین عدم تکرار چنین جنایت‌هایی با جدیت ادامه یابد.

حزب عدالت و آزادی افغانستان

۱۵ اکتبر ۲۰۲۶

زوال سنت دیوبندی

در افغانستان

جان لاک گفته بود: «هر جا قانون نباشد آزادی نیست». نحله متصلب دیوبند، همانند بسیاری از جریانات متصلب سنت گرادر منطقه، غایت کانونی امر سیاسی را استقرار نظام تمامیت خواه و سرکوب گر، فاقد قانون اساسی، در تضاد کامل با ارتقای سطح معرفت و آگاهی خصوصاً زن ها؛ تعریف کرد و بی قانونی و لجام گسیختگی عریان را بی کمترین هراس از بازخواست به منصفه عمل گذارد. همین امر روشن ترین شاخص زوال این نحله را منعکس می سازد. پایان هژمونی این سنت دیرپایی هیچ تردید، مساوی با دفن بسیاری از برساخته ها و شاخ و برگ های آن خواهد بود.

انتقال مفاهیم دینی با شیوه های سنتی و بسیار مهجور صورت می گرفت و نوعی فرهنگ بسته و متصلب فقهی-کلامی را به اذهان اجتماع بسته و فقیر انتقال می دادند و این امر به شدت نفوذ این قشر را در جامعه اعم از شهر و روستا، افزایش می داد. با نفوذ ترین علمای افغانستان در شروع قرن بیستم فارغان مدرسه دیوبند بودند (همان، ۴۳). البته یکی از عواملی که سبب نفوذ بیشتر عالمان دینی در اجتماع افغانستان شد، بحران های جانشینی در خاندان سلطنتی سدوزایی ها بود (همان، ۵۱). مردم در قرن ۱۹ در یک مقطع ۳۴ ساله شاهد چهار پادشاه گردشی در کشور بودند (همان). این نفوذ روز افزون عالمان بر ابعاد مختلف زندگی تا پایان سلطنت امیر حبیب الله، کما کان سیر صعودی پیمود و مراکز آموزش های عصری هم مانند لیسه حبیبیه، بیشتر معلمانش از میان عالمان دینی انتخاب شدند. چهره هایی از عالمان دینی در میان مبارزان جنبش مشروطه هم دیده می شوند.

اندیشه سنتی و به شدت متصلب عالمان دینی، مانع هرگونه اقدام نوسازانه در کشور بود. امان الله خان تصمیم گرفت به پیروی از کشورهای مسلمان و مستقل چون: ترکیه و ایران، آموزش عصری و قانونی ساختن یک سری آزادی های شهروندی در زندگی را کلید بزند، چون احساس می کرد این کار برای ایجاد تغییرات ضروری است. وی اما نفوذ عالمان دینی را دقیق محاسبه نکرده بود و در همان مرحله اولیه اصلاحات با چالش های غیر منتظره مواجه شد. تا آن زمان فرهنگ و سنت دیوبندی به حدی در جای ها و جان ها نفوذ کرده بود که هر عالم و عامی افغانستان بین اصل شریعت و فهم و روایت از آن، تمایز و فرقی را نمی شناختند و خیال می کردند آنچه را که آنها از دین می فهمند، عین شریعت است. عالمان دینی در لویه جرگه ۱۹۲۳ مواردی را که از اقدامات نوسازانه حکومت به زعم خود مطابق شریعت نمی دیدند، یکی آزادی های فردی مندرج در ماده نخست قانون اساسی و دیگری آزادی و حق آموزش زنان بود. اینان از کلمه «برابری» و «آزادی» خصوصاً در مورد زنان، بوی الحاد و غرب گرایی به مشام شان می رسید و لذا موارد دیگر از جمله: اعزام زنان به خارج از کشور برای آموزش، تعدد زوجات و نکاح دختران صغیره و ... را هم برآن افزودند و در ابتدا خصوصی از طریق افراد خاص به پادشاه اتمام حجت کردند که اگر به احکام شریعت احترام نگذارد و به شیوه سلف حکمرانی ننماید، عالمان دینی نخست او را تکفیر و سپس به خلع او از سلطنت اقدام خواهند کرد. چون امان الله بر اصلاحات نوسازانه کشور و ساختن نظام نامه های جدید و تأسیس مدارس عصری اصرار کرد، چهارصد عالم دین حکم تکفیرش را امضا کردند (پیشین، ۲۳).

به این صورت، بی ثباتی سیاسی و قیام برای سرنگونی حکومت ها در افغانستان بر مبنای یک فهم غیر عقلانی از شریعت کلید خورد و مردم چه در جریان مشروطیت نخست و چه در سال های بعدی از تلاش های آزادی خواهانه ثمری بدست نیاوردند و هرگز عطر آزادی و برابری را استشمام نتوانستند و در این مدت، امنیت از همه جای ها و جان ها کوچید و همه جا رنگ خون و خشونت به خود گرفت و در حالیکه منطقه و جهان هر روز به سمت ترقی و پیشرفت در حرکت بودند و ملل دیگر به رفاه و خوشبختی بیشتر و رشد و تعالی نزدیکتر می شدند، اما وطن ما به دلیل فرهنگ متصلب دیوبندی و عالمان راست کیش این سنت مدنیت ستیز، به سمت قهقرا رانده می شد و در تاریکی و باتلاق ناداری مطلق درکام خشونت و جنگ، سقوط می کرد. همه جا به مردم احترام می شد و قدرت های مطلقه توسط قانون تحدید می گردید اما در تفکر دیوبندی تفکر توتالیتر و حکومت مطلقه بهترین نظام الهی



 یارمحمد باقری

تمرکز قدرت به معنای مرگ آزادی است. (لرد اکتون)

مقدمه

نحله های فکری هر اندازه بنیادهای محکم نظری و دینی داشته باشند، توان بقای شان افزایش می یابد و در مواجهه با چالش ها، موانع و تهدیدات، خود را بیشتر مقتدر می سازند. جریانات اندیشه ای که از منابع دینی تغذیه می کنند بهترین مصادیق این نوع نحله های فکری اند. تجربه تاریخی نشان می دهد که نحله های دینی با چنین مختصات، کمتر گرفتار تصلب و انعطاف ناپذیری شده و توانسته اند با مقتضیات زمان و مکان خود را سازگار نمایند و مسیر خویش را در دل اجتماعات دوام بخشند. سنت دیوبندی که از قرن نوزدهم در شبه قاره هند شکل گرفت و بسیار سریع با تغذیه از میراث فقهی و کلامی عصر امپراطوری گورکانیان هند، به عنوان یک جریان تأثیرگذار درکل منطقه مشهور گردید. ایجاد و توسعه این سنت فکری، در آن دوران با استقبال نخبگان مسلمان هند و افغانستان و کشورهای عربی مواجه شد و اسلوب های تدریسی و آموزشی آن بسیار در زمان خود جذاب و مفید بود. این سنت فکری با اشاعه آموزش های دینی از جمله علم کلام، تفسیر، حدیث و دیگر علوم مروج، مدعیات خویش را به عنوان یک فهم درست و روایت راستین از حقیقت و راست کیشی در کل شبه قاره و از جمله افغانستان گسترش داد و در طول دو قرن عمر خود، شاهد فراز و فرودهای زیادی در مواجهه با دانش های عصری و در کل تمدن غرب بود. دراین جستار چرایی نفوذ، رکود و ایستایی وضعیت سنت دیوبندی در افغانستان را که هم اکنون یک جامعه و جغرافیای تعریف شده را از راه «تغلب» تسخیر کرده و در حال تطبیق شریعت خود بر آن است؛ بررسی و تحلیل کرده ایم.

۱. شکل گیری و تحول سنت دیوبندی

دارالعلوم دیوبند ده سال پس از شکست قیام مشهور مسلمانان (۱۸۵۷) در برابر حکومت انگلیسی هند یعنی در سال ۱۸۶۷ به هدف دفاع از هویت دینی مسلمانان شکل گرفت و رهبران اصلی آن در جنبش خلافت و نهضت آزادی هند و تأسیس پاکستان سهیم بودند. این مرکز در شرق جهان اسلام به میزانی شهرت و توسعه یافت که فارغ التحصیلان و اساتید آن در منطقه شبه قاره و افغانستان در همه تحولات سیاسی و فرهنگی ایفای نقش می کردند. رشید رضا شاگرد مشهور محمد عبده در سفری که به هند آن زمان داشت از این مرکز به «الازهر» آسیا یاد کرده بود. نهادها و جمعیت های چون ندوه العلماء، جمعیت العلمای هند و دارالعلوم دیوبند سال ها با الهام از تفکرات دینی شاه ولی الله دهلوی و شیخ احمد سرهندی و دیگر متفکران شبه قاره برای برگرداندن جایگاه مناسب شأن مسلمانان در جامعه هند؛ مبارزه و تلاش کردند. بررسی حوادث و تحولات قرن نوزدهم و بیستم در کل منطقه نشان می دهد که عالمان دینی در همه تحولات اجتماعی حضور مؤثری دارند و در مبارزه علیه استعمار غرب و حمایت از خلافت عثمانی و نهضت آزادی هند، نقش غیر قابل انکاری را ایفا می کنند.

در طول مبارزه روشن شد که نقطه ضعف هایی که عالمان دینی از آن رنج می برند، فراوان است و این ضعف ها سرانجام عامل تشدید بحران و تحمیل ناکامی های مکرر بر پیروان آنان می گردد. ماکس وبر معتقد بود که مدرنیته نقش افسون زدایی از زندگی فکری انسان ها داشته و انسان را بر ادراک دقیق عوامل و علل حوادث توانا ساخته است. اما در میان عالمان دینی متاسفانه درک عینی از علل حوادث و رویدادهای اجتماعی به شیوه دقیق وجود نداشت و فقدان فهم عقلانی از مسائل و استیلای ذهنیت سنتی، نهاد دینی را به سمت زوال سوق داد و در هنگام آزادی هند عالمان مکتب دیوبندی به دو شاخه منشعب

شدند که یک گروه به نام جمعیت العلمای اسلام به رهبری مولانا شبیر احمد عثمانی، تعدادی از مدیران و مدرسان دارالعلوم دیوبند و حمایت مسلم لیگ خواهان تجزیه هند و تأسیس پاکستان شدند و گروهی هم به رهبری ابو الکلام آزاد و محمود الحسن و ... تجزیه را نپذیرفتند و در کنار حزب کنگره هند موضع گرفتند و با تأسیس پاکستان مخالفت کردند و هر دو گروه هم متاسفانه مدعای خویش را با استناد به شریعت به مردم شبه قاره توضیح می دادند. این وضعیت نشان می داد که با ذهنیت سنتی و فهم غیر علمی و عقلانی سراغ مسائل جدید رفتن، چه پیامدهای زیانباری برای مردم دارد. شکست، سر خوردگی، پراکندگی صفوف در تلاش های جمعی و در نتیجه، تنفر و تکفیر و درگیر شدن با خودی ها و سرانجام، پناه بردن به انزوا و زوال نکبت بار.

تفکر دینی در میان عالمان دینی شبه قاره از قدیم بیشتر تحت تأثیر افکار شیخ احمد سرهندی یا مجدد الف ثانی و سپس متأثر از شاه ولی الله دهلوی بود. در تفکر این دو عالم مشهور، رگه هایی از سخت گیری و ناپردباری و فرقه گرایی، قابل شناسایی است. امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه مؤثر با بدعت های هندوها و انحرافات و بدعت های شیعه ها و دیگر فرق و ادیان، به پندار این ها، مهم ترین دغدغه های مؤمنان را در زمان خودشان تشکیل می داده است. عالمان دینی متأثر از این سنت ناپردبار، در عصر سلطنت اکبرشاه به دلیل اینکه از سوی حکومت، سیاست تساهل و مدارا با همه فرق و ادیان اتخاذ شده بود، معترض بودند و اغلب شان به عنوان اعتراض به جاهای دیگر مهاجرت کردند. در عصر اورنگ زیب که سیاست سخت گیرانه و ناپردباری دوباره به مشی سلطان مسلمان تبدیل شد، عالمان دینی او را لقب «منجی» شریعت دادند و مجموعه فقهی «الفتاوی الهندیه» را با حمایت او تدوین کردند. مجموعه ای که بیشتر به زندگی گذشته نظر داشته و چه بسا فتاوی و دیدگاه های تفرقه انگیز فقهی و کلامی و مواضع به دور از هرگونه تساهل دینی را احتوا می نمودند.

عزیز احمد نویسنده معاصر پاکستانی، مدعی است که افول و حرکت به سمت انحطاط همزمان با اعلام استقلال پاکستان در میان سنت دیوبندی کلید خورده است. او می گوید: اسلام در پاکستان از سال ۱۹۴۷ تا کنون با مساله بغرنج کشمکش میان نوگرایی و درست دینی مواجه بوده است. آرای سید احمد خان هرگز از طرف هیچ بخش قابل ملاحظه ای از نخبگان مسلمان قبول عام نیافت اما عقل گرایی و شیوه کلی فارغ از تعصب وی مانند اقبال اثر قابل توجهی بر تفکر عام مذهبی روشنفکران غرب گرا به جای گذاشته است. این روشنفکران در راه تشکیل حکومت پاکستان فعالیت کرده بدان نایل آمدند. این حکومت سعی شده است بر پایه اصول آزاد فکری (لیبرالیسم) غیر مذهبی اداره شود؛ اما پیوسته در برابر فشارهای درست دینان و طرفداران تقلید از ناحیه اقشار متوسط فروتر که نفوذ بیشتری در میان توده ها دارند و توسط علما و بنیادگرایان بویژه مودودی رهبری می شوند، عقب نشینی می کنند. روشنفکران غرب گرا همانقدر از مذهب و تاریخ اسلام بی اطلاع اند که علما و محافظه کاران از فشارها، تاکید ها و مبارزه طلبی های تمدن نوین (موتقی، ۱۳۸۹: ۳۲۹). دلیل عمده افول تفکر نحله دیوبند به باور احمد موتقی، این بود که عالمان متعلق به این سنت با ذهنیت های سنتی و به شدت محافظه کارانه و نه اجتهادی و عقلانی با مسائل بر خورد میکردند (همان).

۲. زوال سنت دیوبندی در افغانستان

عالمان دینی اهل سنت افغانستان اغلب یا فارغ از دارالعلوم دیوبند بودند که ملا یا مولوی گفته می شدند و یا از مدارس دینی بخارا که ده ملا خواند می شدند (نوید، ۱۳۸۸: ۴۴) و قرون متمادی بر آموزش مدارس دینی و تولید مساجد و نهادهای مذهبی در شهر و روستا، سلطه بلامنازع و انحصاری داشتند.

تعریف می‌شد. عالمان حامل تفکر دیوبندی در همان سال‌های نخست ناکامی اصلاحات امانی، کم کم از اینکه جایگاه‌شان به عنوان یک شریک سلطنت مناسب نیست، اظهار نارضایتی کردند و گام به گام به سمت قیضه قدرت و انحصار قدرت سیاسی در دست قشر عالمان دینی، به پیش رفتند و در سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۵ یک ملای دانش آموخته مدرسه دینی را به عنوان «اولو الامر» و امیر المؤمنین برکشیدند. به نظر می‌رسد طعم قدرت سیاسی مطلقه درکام این قشر بسیار گوارا و شیرین آمده است، چون به این اتفاق رسیده‌اند که برای صیانت و استمرار آن، میلیون‌ها انسان مسلمان و هموطن را به کام مرگ بفرستند. در حالیکه به تجربه انسانی در همه جای جهان و در تاریخ تأیید شده که قدرت مطلق، مفسد مطلق است (آندرو وینسنت، ۱۳۷۲: ۲۸۲).

امروز اکثریت ملل جهان در شرق و غرب عالم و خصوصاً ملل ساکن در پیرامون همین اقلیم نفرین شده، به مسابقه شدید و نفس گیر در مسیر رشد اقتصادی، تسخیر فضا و هوش مصنوعی و . . . می‌اندیشند و سیستم‌های حکمرانی را به سهولت و با کمترین هزینه به روز می‌سازند و غایت حکومت و قدرت را به عدالت اجتماعی و تحقق آزادی‌های بیشتر منحصر می‌کنند اما عالمان دینی تربیت شده در دل سنت متصلب دیوبندیسم، در این پندار غرق‌اند که غایت حکمرانی تطبیق شریعت است و شریعت هم همان است که آنان تعریف می‌کنند. اینان معتقدند که حکمرانان مکلفیتی در قبال فقر و فلاکت و یا ارتقای سطح آسایش و رفاه و تأمین حقوق جامعه، ندارند، بی خیال چشم بر فقر و فلاکت میلیون‌ها شهروند بسته و تنها به تطبیق و تنفیذ آنچه آن را شریعت می‌پندارند، سرگرم‌اند. در تمام این چند دهه اخیر، سراسر حیات و اندیشه این گروه، مصداق جنگ همه علیه همه است. به صورت دقیق هر روز هم با خود در جنگ‌اند و هم با همسایگان و هم با مردم. در غرب جنبش‌هایی که آزادی سیاسی، تساهل مذهبی و حکومت محدود را به مردم به ارمغان آوردند، ریشه در مخاصمات درونی کلیسا داشت (وینسنت، ۱۳۷۲: ۲۸۳). نیچه در اواخر قرن نوزدهم مدعی بود که نخستین کسی که آزادی را به انسان ارزانی داشت، زردشت بود (نیچه، ۱۳۵۲: ۷). به باور بسیاری از مسلمانان قرآن و اسلام مهم‌ترین پیامش به انسان آزادی از قید رقبت طواغیت روزگار است. اما سنتز مجادلات کلامی و فقهی در سنت دیوبندی، انحطاط تام اجتماعی، تشدید (رقبت) زنان و اقلیت‌های مذهبی و تحکیم ساختارهای سیاسی توتالیتر شد. این وضعیت بیش از هر چیز، نشانه‌ای از یک زوال فاجعه‌بار اندیشه و عقلانیت تمدنی است. این‌ها به حدی خرافه و دروغ را به دین نسبت می‌دهند که به قول شاعر اگر خود پیامبر اسلام امروز آن را بنگرد، نمی‌شناسد که این شریعت او است. بس که بپستند به او برگ و باز . . . گر تو بینی شناسیش باز.

سخن پایانی

لرد اکتون مورخ مشهور انگلیسی می‌گفت: آدمی باید بیشتر به قدرت بد بین باشد تا به رذیلت (وینسنت، پیشین: ۲۸۲) به باور او قدرت متمرکز دشمن آزادی است. چون فقدان آزادی، مساوی با مرگ اخلاق و کرامت انسانی در یک اجتماع مدنی است. پیش از او جان لاک گفته بود: «هر جا قانون نباشد آزادی نیست» (عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۸: ۹). نخله متصلب دیوبند، همانند بسیاری از جریان‌های متصلب سنت‌گرا در منطقه، غایت کانونی امر سیاسی را استقرار نظام تمامیت‌خواه و سرکوب‌گر، فاقد قانون اساسی، در تضاد کامل با ارتقای سطح معرفت و آگاهی خصوصاً زن‌ها؛ تعریف کرد و بی‌قانونی و لجام‌گسیختگی عربان را بی کمترین هراس از بازخواست به منصفه عمل گذارد. همین امر روشن‌ترین شاخص زوال این نخله را منعکس می‌سازد. پایان هژمونی این سنت دیرپا بی هیچ تردید، مساوی با دفن بسیاری از برساخته‌ها و شاخ و برگ‌های آن خواهد بود. امروز اکثریت به این نتیجه رسیده‌ایم که زندگی برده‌وار در زیر سلطه جبارانه طالب و سنت دیوبندیسم، قابل تحمل نیست و دور از کرامت انسانی است. برای احیای آزادی و برگرداندن حقوق اساسی به توده‌ها، نخست باید آخرین نسل از قدرت‌های فاسد و مفسد متمرکز را به زباله‌دان تاریخ دفن کنیم و برای ساختار سیاسی آینده به گونه‌ای طراحی کنیم که «جاه‌طلبی» با «جاه‌طلبی» مهار گردد و حاکمیت ملی برای همیشه تضمین شود.

منابع:

۱. موثق، سید احمد (۱۳۸۹) جنبشهای اسلامی معاصر، تهران: سمت؛
۲. نوید، سنزل (۱۳۸۸) واکنشهای مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان، ترجمه نعیم مجددی، هرات؛
۳. دارون عجم اوغلو و رابینسون (۱۳۹۸) راه باریک آزادی، ترجمه علیرضا بهشتی و جعفرخیرخواهان، تهران: روزنه؛
۴. وینسنت، آندرو (۱۴۰۲) نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه: تهران نشر نی؛
۵. نیچه (۱۳۵۲) دجال، ترجمه عبدالعلی دستغیب، تهران: آگاه.

مقاومت علیه حاکمیت طالبان ادامه دارد



اگر قرار است جریان مقاومت فراتر از یک چالش امنیتی مداوم عمل کند، جناح‌های آن باید هماهنگی عملیاتی خود را ارتقا دهند، بر تعداد و پیچیدگی حملاتشان بیفزایند، شبکه‌های لجستیکی پایدار ایجاد کنند و طرحی معتبر برای یک نظم سیاسی جایگزین حاکمیت طالبان ارائه دهند.

را بر عهده گرفت که منجر به کشته شدن دو جنگجوی طالبان شد و پس از آن حمله موشکی ادعایی به نیروهای طالبان در قندوز انجام شد.

نظری به لانگ وار ژورنال گفت: «ما به طور فزاینده‌ای بر اطلاعات، تحرک، بقا و توانایی حمله به امنیت طالبان در جایی که آنها معتقدند در امنیت هستند، تأکید کرده‌ایم».

مسعود به عنوان فرمانده جبهه مقاومت ملی، احتمالاً شناخته شده‌ترین چهره بین‌المللی مقاومت ضد طالبان است. او مرتباً در سراسر اروپا، ایالات متحده و خاورمیانه سفر می‌کند و اخیراً در مراسم تشییع جنازه علی خامنه‌ای، مقام معظم رهبری جمهوری اسلامی ایران، شرکت کرد. سفرهای مسعود احتمالاً نه تنها تلاشی برای جمع آوری منابع است، بلکه به جهانیان یادآوری می‌کند که جایگزینی برای طالبان وجود دارد.

نظری گفت: «بخش بزرگی از جهان از مسئله افغانستان خسته شده است؛ این یک چالش سیاسی بین‌المللی است.»

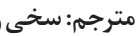
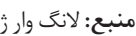
گروه «جبهه آزادی افغانستان» (AFF) به رهبری یاسین ضیا، اگرچه در سطح بین‌المللی به اندازه «جبهه مقاومت ملی» شناخته شده نیست، اما از سال ۲۰۲۲ فعالانه علیه طالبان جنگیده است. این گروه حملات خود را بر کابل و ولایت‌های بغلان، پروان، کاپیسا، تخار، قندوز و اخیراً بدخشان متمرکز کرده است؛ جایی که در ولسوالی زیباک درگیری‌های مداومی با نیروهای طالبان داشته است.

داوود ناجی، رئیس کمیته سیاسی جبهه آزادی افغانستان، به «لانگ وار ژورنال» (LWJ) گفت: «این جبهه اکنون به مرحله‌ای رسیده است که می‌تواند عملیات‌های نظامی بزرگ‌تر و مستقیم (در خط مقدم) را علیه طالبان سازماندهی و اجرا کند.»

جبهه آزادی افغانستان همچنین از سال ۲۰۲۲ مسئولیت دست‌کم ۲۰ عملیات در ولایت قندهار را رسماً بر عهده گرفته است که نشان‌دهنده گستره جغرافیایی فعالیت‌های آن است. قندهار که خاستگاه معنوی طالبان محسوب می‌شود، در جنوب افغانستان واقع شده و اکثریت جمعیت آن را پشتون‌ها تشکیل می‌دهند؛ منطقه‌ای که به طور طبیعی پایگاه حمایتی برای گروهی به رهبری یک تاجیک تبار به شمار نمی‌آید.

ناجی گفت: «جبهه آزادی افغانستان» در چندین نقطه از کشور فعال است. در هفته‌ها و ماه‌های پیش‌رو، شاهد گسترش حضور ما در مناطق دیگر خواهید بود.»

اگرچه جبهه آزادی افغانستان و جبهه مقاومت ملی افغانستان، فعال‌ترین گروه‌های مقاومت در پنج سال گذشته بوده‌اند، اما دو تن از مقامات پیشین حکومت جمهوری اسلامی افغانستان نیز اخیراً وارد میدان نبرد شده‌اند. گروه

مترجم: سخی رضایی

منبع: لانگ وار ژورنال (LWJ)

همزمان با اینکه سلطه طالبان بر افغانستان وارد ششمین سال خود می‌شود، طالبان قوی‌تر، متحدتر و مجهزتر از یازده سپتمبر ۲۰۱۱ هستند. پرچم آنها بر فراز ۳۴ ولایت و ۴۰۰ ولسوالی افغانستان در اهتزاز است. با این حال، در زیر پوست آنچه کنترل کامل بر افغانستان عنوان می‌شود، طالبان با تعدادی از جدی‌ترین چالش‌ها از زمان سقوط کامل روبرو است.

روابط طالبان با پاکستان وخیم شده و این امر منجر به درگیری‌های مداوم مرزی بین نیروهای طالبان و پاکستان و عملیات‌های نظامی شده است. اسلام آباد طالبان را متهم به پناه دادن به تحریک طالبان پاکستان می‌کند که با حملات خود نا امنی در پاکستان را تشدید می‌کند. مزید بر آن، طالبان با داعش خراسان در جنگ‌اند که توانسته است با وجود یک دهه فشار دوامدار طالبان، ایالات متحده و حکومت پیشین افغانستان به حیات خود ادامه بدهد.

در عین حال، مقاومت ضد طالبان در افغانستان گسترش یافته است. این مقاومت بسیار پیش‌تر شروع شده بود؛ یعنی پس از سقوط کابل، زمانی که نیروهای حکومت پیشین تلاش کردند از سقوط پنجشیر بدست طالبان جلوگیری کنند ولی در این کار ناکام ماندند. این نیروها پس از شکست اولیه در سپتمبر ۲۰۲۱، جبهه مقاومت ملی را تشکیل دادند. یک گروه عمده مخالف طالبان که از آن برهه به بعد به جنگ چریکی در برابر طالبان روی آورد. تاکنون ده‌ها سازمان، مخالفت خود را با حاکمیت طالبان اعلان کرده‌اند؛ در حالیکه تعدادی از آنها به طور منظم بر طالبان حملات نظامی انجام می‌دهند و از شمال تا جنوب با طالبان در نبرد هستند. این گروه‌ها با وجود در اختیار نداشتن پناه‌گاه سرزمینی و حمایت آشکار دولتی، دو مزیتی که ائتلاف شمال، طالبان، و بسیاری از گروه‌های مجاهدین در گذشته از آن برخوردار بودند و علیه اتحاد جماهیر شوروی می‌جنگیدند، در برابر طالبان دوام آورده‌اند.

علی نظری، مسئول روابط خارجی «جبهه مقاومت ملی» (NRF)، به نشریه «لانگ وار ژورنال» (وابسته به FDD) گفت: «بزرگ‌ترین دستاورد ما این است که مقاومت دوام آورده و گسترش یافته است. این مقاومت، بومی است. جبهه مقاومت ملی ارتشی نیست که جایی در خارج از کشور نداشته و منتظر عبور از مرز باشد.»

در حالی که مقاومت ضد طالبان وارد ششمین سال فعالیت خود می‌شود، «جبهه مقاومت ملی» به رهبری احمد مسعود (فرزند احمد شاه مسعود) و «جبهه آزادی افغانستان» (AFF) به رهبری یاسین ضیا (رئیس پیشین ستاد مشترک ارتش)، همچنان دو گروه فعال در میدان نبرد به شمار می‌روند.

نظری به نشریه «لانگ وار ژورنال» گفت: «جبهه مقاومت ملی از زمان آغاز مقاومت در سال ۲۰۲۱، بیش از ۲۰۰۰ عملیات نظامی علیه نیروهای طالبان انجام داده است.»

این ادعای حمله جبهه مقاومت ملی به طور قابل توجهی بالاتر از بیش از ۳۰۰ حمله‌ای است که این گروه در X ادعا کرده است. طبق پست‌های آنها، جبهه مقاومت ملی بیشتر عملیات خود را در کابل، هرات و شمال افغانستان متمرکز کرده است. در اوایل ماه اگست، این گروه مسئولیت حمله‌ای در هرات

میان خاطره و فراموشی^(۳)

حماسه ارباب موسی



محمد هدایت

الف ـ مقدمه

به تازگی بخشی از خاطرات استاد ناطقی شفايي (کیو) تحت عنوان «گزرنده نامه باستان/زندگی‌نامه‌خودنوشت ناطقی شفايي» از سوی دفتر نشر فرهنگ مقاومت و نشریه بیدارگران در قالب کتاب منتشر شده است. این اثر حاوی بخش‌هایی از تاریخ پر رنج و محنت سرزمین ماست. استاد ناطقی در این کتاب، به ویژه به سال‌های دورتر و نیز ستم کوچی‌ها و مظالم حکومت‌های ستمگر گذشته در مناطقی از دایکندی پرداخته است؛ مطالبی ارزشمند و کم‌نظیر که از اهمیت تاریخی فراوانی برخوردارند. استاد، علاوه بر پرداختن به مسائل مختلف مربوط به سرگذشت شخصی خود، به بخش‌هایی از تاریخ شفاهی مردم ما نیز پرداخته و بسیاری از موضوعات ناب را برای نخستین بار به رشته تحریر درآورده است؛ مطالبی که تاکنون در جای دیگری ثبت نشده‌اند. از این منظر، خاطرات استاد ناطقی می‌تواند نمونه‌ای ارزشمند در زمینه تدوین تاریخ شفاهی هزاره‌ها با محوریت مقاومت و عدالت‌خواهی باشد.

یکی از نام‌هایی که در این اثر برای نخستین بار مطرح شده، شخصی به نام «ارباب موسی» کالو، مشهور به «ارباب موسی کله‌پیچی» است. استاد ناطقی در این اثر، به‌اختصار به کارکردهای او و زندانی شدنش به دست حکومت وقت پرداخته است. اما ارباب موسی و داستان زندگی او، که تاکنون سینه‌به‌سینه در میان مردم نقل شده، بسیار جالب و آموزنده است.

من در دوران کودکی بارها نام ارباب موسی را شنیده بودم. پیرمردان و پیرزنان نیز بارها درباره شخصیت و شجاعت او سخن گفته بودند. مهم‌ترین ویژگی‌ای که در توصیف او یاد می‌کردند، مقاومت و ایستادگی در برابر ستم حکومت و کوچی‌ها بود. داستان‌های بسیاری درباره او نقل می‌شد که هرکدام، همچون افسانه‌ها و اسطوره‌های حماسی، در میان مردم شهرت داشت و از زبان افراد مختلف شنیده می‌شد.

از همین رو، همواره آرزو داشتم که ای کاش این داستان‌ها گردآوری و برای نسل‌های آینده حفظ و منتقل می‌شدند تا نشان داده شود که مردم ما در گذشته، نه‌تنها ظلم و ستم را تحمل نکرده‌اند، بلکه به همان اندازه از خود مقاومت، فداکاری و شجاعت نیز نشان داده‌اند. داستان زندگی ارباب موسی سراسر حماسه و مقاومت است. از همین رو، روایت این بخش به یکی از حماسه‌های او اختصاص دارد.

بخشی از زندگی و داستان ارباب موسی در کتاب زندگی‌نامه‌خودنوشت استاد ناطقی آمده است؛ اما اصل ماجرای دولانه و بستن ولسوال سرخ‌موی بر خرمن خار به دست ارباب موسی در آن کتاب نیامده است.

ب ـ ارباب موسی که بود؟

بارها از زبان بزرگان، به‌ویژه مرحوم حاجی خیرمحمد، برادر ارباب موسی، شنیده بودم که او برای مدت کوتاهی از سوی حکومت به‌عنوان قریه‌دار و کلان مردم دره خودی گماشته شده بود؛ اما روحیه ضد استبدادی و مقاومت‌جویانه‌اش سبب شد که از این سمت برکنار شود و، همان‌گونه که استاد ناطقی شفايي نیز یادآوری کرده است، در پی توطئه‌ای به زندان بیفتد.

دوران مقاومت و ایستادگی ارباب موسی با شورش ابراهیم‌خان گاوسوار هم‌زمان بود و زندانی شدن او نیز با حبس شهید بلخی هم‌زمانی داشت. ارباب موسی، به‌عنوان یکی از بزرگان منطقه دره خودی، با ابراهیم‌خان گاوسوار مرابوده داشت و بسیاری از کارهای خود را با مشورت او انجام می‌داد. او در زندان با شهید بلخی آشنا شد. حتی از زبان یکی از بزرگان منطقه شنیده‌ام که ارباب موسی در حلقه حزب ارشاد شهید بلخی نیز قرار داشته و احتمالاً به‌عنوان یکی از پایه‌های این حزب در مناطق جنوبی هزارستان فعالیت می‌کرده است.

او نزدیک به هفت سال (احتمالاً هفت سال) از عمر خود را در زندان سپری کرد و پس از آزادی، به کارهای شخصی روی آورد؛ باین‌حال، همواره با بزرگان سیاسی هزاره در آن روزگار، از جمله مرحوم ابراهیم‌خان گاوسوار و شهید بلخی، در ارتباط بود.

داستانی که در این بخش به‌عنوان مشهورترین روایت از زندگی او آورده شده، به

۱. گزرنده نامه باستان/زندگینامه خودنوشت ناطقی شفايي، صفحات ۷۵ تا ۷۶، دفتر نشر فرهنگ مقاومت، ۱۴۰۵ خورشیدی.

«جریان سبز افغانستان» (Afghan Green Trend) به رهبری امرالله صالح، معاون پیشین رئیس‌جمهور — که بخش عمده‌ای از چهار سال گذشته را صرف انتشار اسناد حساس دولت افغانستان کرده بود— از سال جاری مسئولیت حملاتی علیه طالبان را رسماً بر عهده گرفته است. این گروه اخیراً مسئولیت حمله به تانکرهای سوخت طالبان در دره سالنگ را نیز پذیرفت.

«جبهه متحد افغانستان» (AUF) به رهبری جنرال سمیع سادات، فرمانده پیشین قول اردوی ۲۱۵، نیز عملیات خود را در سال جاری آغاز کرد و نخستین حمله خود را در تاریخ اول اگست در ولایت قندهار انجام داد. از آن زمان تاکنون، جبهه متحد افغانستان مسئولیت نزدیک به ۲۰ حمله را در سراسر کشور بر عهده گرفته که تمرکز اصلی آن‌ها بر ولایت‌های هلمند و قندهار بوده است.

سادات به لانگ وار ژورنال گفت: «آماده سازی ما در سه سال گذشته تنها یک هدف داشته است: اینکه وقتی کار را آغاز می‌کنیم، تا زمان آزادی افغانستان متوقف نشویم.»

گروه‌های مقاومت کوچک‌تر دیگری نیز علیه طالبان در سراسر میدان نبرد فعال بوده‌اند. در اواسط ماه جولای، گروه «سپاهیان میهن» (Homeland Soldiers Front) به رهبری قیوم ملنگ، از کمندهای پیشین اردوی ملی افغانستان، با تصرف کوتاه‌مدت مرکز ولسوالی «یفتل سفلی» در ولایت بدخشان، عملیات خود را آغاز کرد. گروه‌های دیگر، از جمله «جبهه بسیج ملی»، «جنبش آزادی و عدالت» و «جنبش آزادی‌بخش افغانستان»، نیز مسئولیت حملاتی را در نقاط مختلف افغانستان بر عهده گرفته‌اند.

ناصر وزیر، مشاور «جنبش آزادی‌بخش افغانستان»، به لانگ وار ژورنال گفت: «این جنبش از زمان آغاز عملیات خود در سپتمبر ۲۰۲۲، تاکنون ۵۹ عملیات انجام داده است. مقابله با قاچاق مواد مخدر یکی از محوره‌های اصلی فعالیت ما بوده است.»

با افزایش دفعات اعلام مسئولیت حملات از سوی گروه‌های جدید، برخی تحلیلگران ابراز نگرانی کرده‌اند که ممکن است جبهه مقاومت بیش از پیش دچار تشتت و چندپارگی شود؛ وضعیتی که میدان نبرد را مملو از سازمان‌های متعدد می‌کند، اما فاقد یک استراتژی سیاسی یا نظامی واحد و فراگیر است. با این حال، رهبران مقاومت تأکید دارند که اگرچه آن‌ها در قالب سازمان‌های جداگانه‌ای فعالیت می‌کنند، اما همگی در راستای هدفی مشترک گام برمی‌دارند: سرنگونی رژیم طالبان.

نظری گفت: «ما «جبهه آزادی افغانستان» یا هر جنبش مقاومتی را که به دنبال آزادسازی افغانستان باشد، نه رقیب، بلکه شریک خود در مبارزه‌ای مشترک می‌دانیم.»

افغانستان پیشینه‌ای تلخ از اتحاد گروه‌های مسلح علیه دشمنی مشترک و سپس اختلاف نظر بر سر آینده پس از پیروزی دارد. پس از سقوط دولت نجیب‌الله (که تحت حمایت شوروی بود) در سال ۱۹۹۲، گروه‌های رقیب مجاهدین برای تصاحب کابل با یکدیگر جنگیدند؛ نبردهایی که پایتخت را ویران کرد و زمینه را برای ظهور طالبان فراهم ساخت. با این وجود، رهبران مقاومت معتقدند که با وجود این تاریخچه خونبار، آن‌ها می‌توانند به موفقیت دست یابند.

سادات اظهار داشت: «هدفِ رهایی افغانستان از استبداد طالبان، ما را متحد کرده است. ما فعالیت در قالب سازمان‌های مختلف را مانعی نمی‌دانیم، چرا که همگی زیر پرچم سه‌رنگ و برای افغانستانی متحد می‌جنگیم.»

با این حال، مخالفت مشترک با طالبان به تنهایی به معنای وجود یک راهبرد واحد نیست. اگر قرار است جریان مقاومت فراتر از یک چالش امنیتی مداوم عمل کند، جناح‌های آن باید هماهنگی عملیاتی خود را ارتقا دهند، بر تعداد و پیچیدگی حملاتشان بیفزایند، شبکه‌های لجستیکی پایدار ایجاد کنند و طرحی معتبر برای یک نظم سیاسی جایگزینِ حاکمیت طالبان ارائه دهند. توانایی احتمالی برای به چالش کشیدن طالبان و حفظ کنترل بر قلمرو، مرحله‌ای بسیار سرنوشت ساز خواهد بود؛ اما دستیابی به چنین مرحله‌ای بدون برخورداری از پناهگاه امن، منابع پایدار یا حمایت خارجیِ مؤثر، دشوار است.

نظری گفت: «هدف نهایی ما صرفاً شکست یک گروه نیست؛ بلکه استقرار یک نظم سیاسی مشروع مبتنی بر رضایت مردم است.»

در حال حاضر، این جریان مقاومت هنوز فاصله زیادی تا تبدیل شدن به تهدیدی حیاتی برای حاکمیت طالبان دارد؛ با این حال، تداوم بقای آن حائز اهمیت است. گروه‌های مسلح، با وجود نداشتن پناه‌گاه امن سرزمینی و دریافت اندک کمک‌های آشکار خارجی، همچنان به رژیم طالبان ضربه می‌زنند؛ رژیمی که در پی کسب مشروعیت بین‌المللی بیشتر است، اما هم‌زمان افغان‌ها را از مشارکت سیاسی معنادار محروم می‌کند.

نظری اظهار داشت: «مردم باید بدانند که افغانستان دیگری هم وجود دارد؛ مردان و زنانی که در داخل کشور، با وجود دریافت تقریباً هیچ‌گونه کمک بین‌المللی، در برابر طالبان مقاومت می‌کنند.»

یادداشت: ویل سلبر، افسر بازنشسته امور منطقه‌ای در فرماندهی مرکزی ایالات متحده (CENTCOM) است که بیش از چهار سال سابقه حضور در عراق و افغانستان را دارد. او گرداننده خبرنامه «Grumpy Combat Veteran» در پلتفرم «ساب‌استک» (Substack) است.

دوران پیش از زندانی شدنش مربوط است.

ج ـ حماسه دولانه

دولانه یا دوناله، منطقه‌ای حاصلخیز با زمین‌های آبی و للمی فراوان در قریه کالو، از توابع ولسوالی خدیر، است که همواره به‌عنوان محل منازعه میان دهنشینان و کوچی‌ها شهرت داشته است. در منطقه دره خودی، زمین‌های دیگری نیز مانند دولانه وجود دارد؛ اما این منطقه از همه مشهورتر است.

حوادث تلخ بسیاری در این منطقه رخ داده که هنوز در حافظه جمعی مردم باقی مانده و در محافل و میان آنان نقل می‌شود. این منطقه حاصلخیز همچنان در تصرف کوچی‌هاست. در گذشته‌های دور، با سوءاستفاده از درماندگی مردم و برخورداری از حمایت حکومت‌های وقت، این سرزمین به‌نجوی از دست مردم و صاحبان اصلی آن خارج و به کوچی‌ها واگذار شد؛ وضعیتی که تاکنون نیز ادامه دارد.

در یکی از روزهای گرم تابستان سال ۱۳۸۲ خورشیدی، زمانی که پس از سال‌ها به وطن بازگشته بودم، گذرم به منطقه دولانه افتاد. همراه با تعدادی از سفیدمویان و مردم کالو، برای عرض تسلیت به مناسبت درگذشت مرحوم حاجی گردی حسین، نزد مرحوم حاجی مصطفی اعتمادی می‌رفتم. از قضا، مرحوم سخیداد زوار، برادر کوچک‌تر ارباب موسی، نیز همراه ما بود.

فرصت را غنیمت شمردم تا داستان مشهور جنول بستن ولسوال سرخ‌موی به دست ارباب موسی را از زبان یکی از آگاهان به ماجرا و در همان منطقه‌ای بشنوم که حادثه در آن رخ داده بود. هنگامی که از منطقه ککرک کالو به‌سوی کوتل دولانه حرکت کردیم، هم مشتاق شنیدن این داستان بودم و هم می‌خواستم از مسیر صعب‌العبور دولانه عبور کنم که کوتاه‌تر بود.

مرحوم سخیداد داستان را چنین روایت کرد:

همان‌گونه که در خاطرات استاد ناطقی نیز آمده و هنوز در میان مردم نقل می‌شود، ولسوالی به نام «حاکم موی‌دماغ» که پس از تصدی کرسی ولسوالی شهرستان، به ولسوالی خدیر منتقل شده بود، مردی بسیار خشن و به‌تمام‌معنا میرغضب بود. ستم‌ها و مظالم حاکم موی‌دماغ، همچون داستان‌های ستمگران گذشته، هنوز در میان مردم زنده است و به‌عنوان عبرت‌های روزگار، سینه‌به‌سینه نقل می‌شود. به یاد دارم که در سال‌های گذشته، پیران و افراد مسن هرکدام بخشی از ستم‌های او را روایت می‌کردند و به یاد می‌آوردند.

پس از حاکم موی‌دماغ، شخص دیگری به نام «حاکم سرخ‌موی» به مقام ولسوالی خدیر رسید. او نیز دست‌کمی از سلف خود نداشت و انواع ظلم و ستم را بر مردم روا می‌داشت.

در گذشته، مردم معمولاً به ولسوال، «حاکم» می‌گفتند. احتمالاً اصطلاح «ولسوال» در ترمینولوژی اداری افغانستان، پس از تحولات و سیاست‌گذاری‌های قومی حکومت‌ها، رواج بیشتری یافته است.

دولانه، به‌عنوان سرزمینی حاصلخیز با زمین‌های آبی و للمی و علوفه فراوان، همواره محل تجمع و بودوباش کوچی‌ها بوده است؛ کوچی‌هایی که در بسیاری موارد با ستم و زورگویی با مردم برخورد می‌کردند. از همین رو، زمین‌های این منطقه به دست برخی از ارباب‌ها و قریه‌داران دره خودی به محمدحسن‌خان لواشر جاغوری فروخته شد. سپس، با قبالة‌های عرفی، این زمین‌ها در اختیار تعدادی از مردم جاغوری قرار گرفت.

چنان‌که در اثر استاد ناطقی نیز آمده است، تعدادی از خانواده‌های بی‌بضاعت جاغوری به دولانه نقل مکان کردند و به کشت‌وکار مشغول شدند. اما کوچی‌ها نزد ولسوال و حاکم سرخ‌موی شکایت بردند که جاغوری‌ها عرصه زندگی و بودوباش را بر آنان تنگ کرده‌اند و دیگر نمی‌توانند آزادانه در دولانه به چرای رمه‌ها و حیوانات خود بپردازند.

حاکم سرخ‌موی در پی شکایت کوچی‌ها، چندین بار مردم کالو و جاغوری‌های ساکن دولانه را به ولسوالی احضار کرد؛ اما ارباب موسی مانع رفتن آنان به ولسوالی می‌شد. او باور داشت که به‌محض رسیدن مردم به ولسوالی، زندانی و محاکمه خواهند شد و هیچ‌کس نیز به دادشان نخواهد رسید.

پس از آن که مردم از رفتن به ولسوالی خودداری کردند، حاکم سرخ‌موی شخصاً برای بیرون راندن جاغوری‌ها از دولانه و کوچ اجباری آنان، به کالو آمد. او می‌دانست که عامل اصلی خودداری مردم از حضور در ولسوالی، ارباب موسی است؛ بنابراین، او را نیز با خود همراه کرد تا در روند تخلیه دولانه از ساکنان جاغوری حضور داشته باشد و بدین ترتیب، این کوچ اجباری مشروع و موجه جلوه داده شود.

مرحوم سخیداد این داستان را در حالی روایت می‌کرد که همگی از مسیر صعب‌العبور روبه‌روی ککرک کالو به‌سوی دولانه در حرکت بودیم. از قضا، چون تازه از ایران برگشته بودم و از سوی دیگر، به‌اصطلاح راه‌زده و بیمار نیز بودم، یکی از قوام، اسب خود را در اختیارم گذاشته بود. از این‌رو، این فرصت را داشتم که مسیر صعب‌العبور و سربالایی را سوار بر اسب بپیامیم.

سخنبداد می گفت حاکم سرخ‌روی دقیقاً همین مسیر را سواره طی می کرد و ارباب موسی را جلو اسب انداخته بود. گاهی نیز متلک بارش می کرد و با لحنی توهین آمیز صدایش می زد و می گفت: «کله پیچی، چرا تند نمی روی؟» هدف ولسوال از این رفتار، خرد کردن شخصیت ارباب موسی و تحقیر او در برابر مردم بود.

به گفته مرحوم سخیداد، ارباب موسی در همان حال نیز به ولسوال ناسزا می‌گفت و هیچ ابایی از مقام و قدرت او نداشت؛ اما تا رسیدن به دولانه و خانه‌های مردم ساکن این منطقه، به‌نحوی خویشان داری کرد و دست به اقدام تند و پرخطرگرانه نزد.

به گفته او، هنگامی که به دلوانه رسیدیم، خانواده‌های جاغوری در چپ‌های خود مشغول رسیدگی به امور روزمره زندگی بودند. یکی به دنبال گوسفندانش بود و دیگری به کشت و کار رسیدگی می‌کرد و هرکس سرگرم کار خویش بود.

به‌محض آن‌که ولسوال به خانه‌های ساکنان دولانه رسید، دستور داد همه خانه‌ها تخریب شوند. به گفته سخیداد، خود ولسوال نیز از اسب پیاده شد و در تخریب خانه‌ها کمک کرد. اما کار به تخریب خانه‌ها ختم نشد؛ او دستور داد که خانه‌ها را به آتش کشند.

هنگامی که شعله‌های آتش زبانه می‌کشید، فریاد و شیون زنان و کودکان با صدای زغاله‌ها و بره‌هایی که در میان آتش گرفتار شده بودند، درهم می‌آمیخت. زنان تلاش می‌کردند آتش را خاموش کنند، اما شعله‌ها هر لحظه بیشتر زبانه می‌کشیدند و دود به آسمان بلند می‌شد.

جغول^۲ بستن حاکم سرخموی بر خرمن خار

به گفته مرحوم سخیداد، صحنه‌ای که حاکم سرخ‌موی در برابر چشمان ما به وجود آورده بود، درست مانند صحنه کرلا بود؛ گویی کرلا را با چشمان خود می‌دیدیم.

لحظاتی بعد، ولسوال سوار بر اسب شد و از آتش و خانه‌های ویران‌شده فاصله گرفت و به تماشای صحنه ایستاد. درحالی‌که سربازان دولتی مشغول آتش زدن و تخریب خانه‌ها بودند و زنان، کودکان و دیگر ساکنان این خانه‌های محقر برای خاموش کردن آتش تقلا می‌کردند، ناگهان ارباب موسی به‌سوی حاکم سرخ‌پوش شتافت. در یک چشم پرمه‌زن، او را از اسب پایین کشید و زیر مشت‌ولگد گرفت.

بالافاصله به مردمی که در صحنه حضور داشتند، دستور داد سربازان همراه و لسلوال را خلع سلاح کنند و ببندند. به گفته سخیداد، مردم چنان سریع به سربازان حمله کردند و همه را خلع سلاح کردند و زیر مشت و لگد گرفتند که گویی از مدت‌ها پیش در انتظار چنین دستوری بودند.

پس از آن که ولسوال و سربازانش را بستند، ارباب موسی دستور داد چند گاو نر بیاورند و آن‌ها را بر روی خرمن علفه و خار که در نزدیکی خانه‌ها قرار داشت، به جغول ببندند. مردم با سرعت این کار را انجام دادند، اما نمی‌دانستند که هدف ارباب موسی از این اقدام چیست.

پس از آن که خاراها و علوفه زیر پای گاوها هموار شد، ارباب موسی کفش‌های حاکم سرخ‌موی را از پایش درآورد، و او را کشان‌کشان به آنجا آورد و در کنار گاوها به جغول بست. سپس باقمچینی که همراه داشت، او را به حرکت واداشت تا گاوها را با تمام سرعت بر روی خاراها همراهی کند.

بدین ترتیب، در عرض چند دقیقه، صحنه به کلی دگرگون شد. این بار ارباب موسی بود که فرمان می داد و ولسوال و همراهانش ناگزیر از اطاعت بودند.

هنگامی که ولسوال دیگر توان ادامه جغول رفتن با گاوها را نداشت، از حال رفت و نقش بر زمین شد. از این رو، او را از میان گاوها باز کردند و همراه با سربازان دولتی، سوار بر اسب، به مرکز ولسوالی فرستادند.

مردم، درحالی‌که برای نخستین بار تحقیر یک حاکم ستمگر را با چشمان خود می‌دیدند، از عواقب این رویداد سخت به هراس افتاده بودند. به همین دلیل، ارباب موسوی دستور داد تمام مردم کالو به مناطق و قریه‌های اطراف کوچ کنند و به‌طور موقت آواره شوند.

همان‌گونه که استاد ناطقی نیز یادآوری کرده است، مردم به مناطق اطراف، از جمله کیان، ارغیدل، تمران، کومی و دیگر نواحی کوچ کردند؛ اما پس از پایان غائله، دوباره به خانه‌ها و سرزمین خود بازگشتند.

نکته جالب این است که حاکم سرخ‌موی، پس از تحمل چنین تحقیر بزرگی و دریافت درسی تاریخی، این بار از در خصومت و خشونت وارد نشد؛ بلکه دستور داد حکومت با مردم و ارباب موسی کاری نداشته باشد. باین حال، بعدها توطئه‌ای چیده شد و ارباب موسی به زندان افتاد. اگر اشتباه نکنم، از نزدیک به هفت سال در زندان ماند و سرانجام آزاد شد و دوباره به خانه و زندگی خود در کالو بازگشت.

داستان شجاعت ارباب موسی، به‌ویژه ماجرای جفول بستن حاکم سرخ‌موس، تا مدت‌ها سینه‌به‌سینه در میان مردم نقل می‌شد. هر بار که ستم کوچی‌ها از حد می‌گذشت، مردم از این داستان الهام می‌گرفتند و بار دیگر در برابر آنان به مقابله می‌خاستند. از آن پس، هم شیوه برخورد کوچی‌ها تغییر کرد و هم مردم دیگر از مقابله با آنان ترسی به دل راه نمی‌دادند.

۱. «جغول» یک واژه هزارگی است و برای فرایند نرم کردن خرمن غلات یا علوفه توسط چند راس گاو یا دیگر حیوانات به کار می‌رود. معمولاً هفتگان چند راس گاو را بر گردن همدیگر می‌بندند و بر روی خرمن گندم یا جواری یا دیگر غلات می‌گردانند تا خرمن نرم گردد و استفاده از آن‌ها آسان شوند. هم‌چنین برای نرم کردن علوفه دام و حیوانات نیز از همین روش استفاده می‌کنند.

۱- به نظر می‌رسد مهمان در آغاز هزاره جدید، در میا
الکوهی رایج حکمرانی قرار دارد تحولی که آن را از اج
دولت‌های امپراتوری حاکمیت گامی به سوی سلسله
که در آن حاکمیت دولتها رو به کاهش نهاده و پیرینه
قانون اساسی فدرال میان دولتها رو به گس
در حال حاضر، حدود ۲۵ کشور وجود دارند که بیش از ۱۰۰
مهمان را در خود جای داده‌اند و هر یک از آن‌ها می‌تواند
یک دولت فدرال را منعکس می‌کنند.

۲- سیستم‌های فدرال یک روش عملی برای ترکیب میزا
تشیع از طریق نهادهای نماینده‌گی ارائه می‌دهند برای
متحد (۱۷۸۴)، سوئیس (۱۸۴۸)، کانادا (۱۸۶۷) و اس
جمله دولتی ترین نظام‌های قانون اساسی فدرال در
هستند.

۳- علاوه بر این، شاخص سالانه توسعه انسانی سازمان
در سال‌های اخیر منتشر شده است، حدود ۱۷۴ کش
کیفیت زندگی بر اساس شاخصین امید به زندگی، س
تشان در مالاتو و سرانه تولید ناخالص داخلی را
کنده و به طور مهمان چهار فرسویس (۱۸۶۷) کانادا،
سوئیس - را در بین ده کشور برتر جهان قرار داده
کشور دیگر - بلژیک، اتریش، اسپانیا و آلمان - با ف
ها قرار دارند.

۴- تعدادی از مطالعات تجزیه ای، نشان داده‌اند که نظا
فدرال، در مجموع، در واقع، اقسام مهمان - توسعه
اثر بخشی اقتصادی را بهتر از نظام‌های غیر فدرال تسهیل کرد

از: متن کتاب

معرفی کتاب

سرفی کتاب
فدرال
نظام ہے
اثر رونالد

اثر رونالد واتس

رونالد واتس؛ پژوهشگری با تجربه گسترده در مطالعات فدرالیسم

رونالد لامپین واتس در ۱۰ مارچ ۱۹۲۹ از پدر و مادری کانادایی در ژاپن متولد شد و در ۹ اکتبر ۲۰۱۵، در ۸۶ سالگی، در کینگستون انتاریوی کانادا درگذشت. او تحصیلات کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای خود را در دانشگاه آکسفورد به پایان رساند و در سال ۱۹۵۵ فعالیت دانشگاهی خود را در دانشگاه کوئینز کانادا، ابتدا در مقام استاد فلسفه و سپس در حوزه علوم سیاسی و اقتصادی، آغاز کرد. واتس در سال ۱۹۶۹ ریاست دانشکده هنر و علوم این دانشگاه را بر عهده گرفت و از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۴ به‌عنوان پانزدهمین مدیر و معاون دانشگاه کوئینز خدمت کرد. او همچنین از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۳ مدیر مؤسسه روابط بین‌دولتی این دانشگاه بود.

اهمیت علمی واتس تنها به فعالیتهای دانشگاهی و مدیریتی او محدود نمی‌شد. او نزدیک به پنج دهه از زندگی خود را به مطالعه فدرالیسم و نظام‌های فدرال اختصاص داد و با بررسی تجربه‌های کشورهای مختلف، کوشید وجوه مشترک و تفاوت‌های این نظام‌ها را شناسایی کند. سفر به ۲۲ کشور از میان نزدیک به ۳۰ کشور فدرال، ارتباط مستقیم با پژوهشگران و کنشگران این حوزه و مطالعه تجربه‌های عملی فدرالیسم، به آثار او بُعدی تجربی و تطبیقی بخشید. به همین دلیل، رویکرد او صرفاً نظری یا حقوقی نیست، بلکه شناخت ساختارهای سیاسی را با بررسی عملکرد واقعی آن‌ها پیوند می‌دهد.

واتس در کانادا عضو هیئت تحریریه مجله فدرالیسم بود و از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ ریاست انجمن بین‌المللی مراکز مطالعات فدرال را بر عهده داشت. او همچنین از بنیان‌گذاران «مجمع فدراسیون‌ها» یا (Forum of Federations) بود و از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ ریاست این نهاد را به عهده داشت. مجمع فدراسیون‌ها به‌عنوان شبکه‌ای بین‌المللی در زمینه مطالعات فدرالیسم، در شش قاره فعالیت داشته و از طریق پژوهش‌های تطبیقی، تدوین کتاب‌ها و مقالات و انتشار آثار به زبان‌های مختلف، در گسترش دانش مربوط به نظام‌های فدرال نقش ایفا کرده است. پس از واتس، جورج اندرسون، از شاگردان و همکاران او، در سال ۲۰۰۶ ریاست این مجمع را بر عهده گرفت.

واتس و اندرسون هر دو تجربه‌ها و یافته‌های خود را در قالب کتاب‌ها، مقالات و مصاحبه‌های علمی منتشر کرده‌اند. کتاب «مقدمه‌ای بر فدرالیسم» اثر جورج اندرسون نیز پیش‌تر به فارسی ترجمه و در سال ۱۴۰۲ منتشر شده بود. ترجمه آن اثر و سپس ترجمه کتاب حاضر، در امتداد تلاش برای دسترس‌پذیر ساختن منابع معتبر بین‌المللی فدرالیسم برای خوانندگان فارسی‌زبان قرار می‌گیرد.

سیر انتشار و تحول کتاب

عنوان اصلی انگلیسی کتاب حاضر Comparing Federal Systems
است که می‌توان آن را «مقایسه نظام‌های فدرال» ترجمه کرد. چاپ نخست

آن در سال ۱۹۹۶ از سوی انتشارات دانشگاه مک گیل - کوئینز، برای دانشکده مطالعات سیاسی دانشگاه کوئینز کانادا، منتشر شد. سه سال بعد، ویرایش دوم کتاب با اضافاتی انتشار یافت و در مجموع پنج بار به چاپ رسید. این اثر سپس به زبان‌های مختلف ترجمه شد و در شمار منابع مورد استفاده در مطالعات فدرالیسم قرار گرفت.

از جمله ترجمه‌های آن، نسخه عربی کتاب با عنوان «الأنظمة الفيدرالية» است که گالی برهومه، مها بسطامی و مها تکلآ آن را ترجمه کردند و در سال ۲۰۰۶ از طریق مجمع فدراسیون‌ها در کانادا به انتشار رسید.

واتس در اواخر سال ۲۰۰۷ ویرایش سوم کتاب را آماده کرد که در سال ۲۰۰۸ منتشر شد. تحولات بین‌المللی در زمینه فدرالیسم و تجربه‌های تازه کشورها، ضرورت بازنگری در محتوای کتاب را پدید آورده بود. در نتیجه، ویرایش سوم با تغییرات قابل توجهی همراه شد و دو فصل جدید، یعنی فصل‌های سوم و چهارم، به آن افزوده شد. بدین ترتیب، نسخه سوم کتاب چهارده فصل را در بر می‌گیرد، در حالی که ویرایش پیشین و ترجمه عربی آن دوازده فصل داشتند.

این تفاوت در شمار فصل‌ها صرفاً یک تغییر صوری نیست، بلکه نشان‌دهنده تلاش مؤلف برای به روز کردن تحلیل‌ها و گسترش بررسی عوامل، فرآیندها و ساختارهای مؤثر در شکل‌گیری و عملکرد نظام‌های فدرال است. از همین رو، استفاده از نسخه سوم برای خواندگانی که در پی آشنایی جامع‌تر با مطالعات معاصر فدرالیسم‌اند، اهمیت ویژه‌ای دارد.

ترجمه فارسی و چگونگی آماده‌سازی آن

ترجمه فارسی این اثر به قلم استاد سرور دانش، سیاست‌مدار، حقوق‌دان و پژوهشگر حوزه حقوق و سیاست، تهیه شده است. استاد دانش پیش از این نیز در زمینه فدرالیسم و نظام‌های متمرکز و غیرمتمرکز آثاری نوشته یا ترجمه کرده است؛ از جمله «جستاری درباره فدرالیسم»، «مقدمه‌ای بر فدرالیسم»، «نظام فدرالی؛ راهی به سوی عدالت و ثبات در افغانستان»، «فدرالیسم در ترازوی نقد»، «تنظیم قانون اساسی برای جوامع متکثر در نظام‌های دموکراتیک»، «چرایی فدرالیسم در افغانستان» و «نظام متمرکز یا فدرالیسم؟». این پیشینه، گواهی بر اشراف ایشان بر ادبیات تخصصی فدرالیسم و مسائل حقوقی و سیاسی مرتبط با آن است.

اهمیت این ترجمه در آن است که اثر واتس، با وجود جایگاهش در مطالعات بین‌المللی فدرالیسم، تا زمان آماده‌سازی این نسخه، تا آنجا که مترجم اطلاع داشته، به زبان فارسی ترجمه نشده است. کمبود منابع جامع و منسجم فارسی درباره فدرالیسم، به‌ویژه در افغانستان، یکی از زمینه‌هایی است که ضرورت انتشار چنین اثری را برجسته می‌کند. در فضای فارسی‌زبان، بحث فدرالیسم گاه تحت تأثیر دآوری‌های سیاسی و برداشت‌های غیرتخصصی قرار گرفته است؛ از این رو، دسترسی به منابعی که موضوع را بر اساس تجربه‌های واقعی و تحلیل‌های مقایسه‌ای بررسی کنند، می‌تواند به گسترش گفت‌وگویی دقیق‌تر و مستندتر کمک کند.

فرآیند آماده‌سازی ترجمه حاضر نیز چند مرحله داشته است. ترجمه اولیه شماری از فصل‌های کتاب در سال ۱۴۰۲ انجام شده بود و گزیده‌هایی از برخی فصل‌ها در سال ۱۴۰۳ در نشریه «راه عدالت» و کتاب «نظام فدرالی؛ راهی به سوی عدالت و ثبات در افغانستان» انتشار یافته بود. با این حال، به دلیل اشتغال به آماده‌سازی و انتشار آثار دیگر، تکمیل و ویرایش نهایی ترجمه به زمان بیشتری نیاز داشت.

در مرحله بازنگری، ترجمه اولیه که در فاصله‌های زمانی مختلف و با استفاده از متن انگلیسی و ترجمه عربی انجام شده بود، بار دیگر بررسی شد. برای اصلاح کاستی‌های محتوایی و شکلی، متن ترجمه به طور کامل با نسخه عربی «الأنظمة الفيدرالية» مطابقت داده شد. از آنجا که نسخه عربی بر مبنای ویرایش دوم تنظیم شده و تنها دوازده فصل داشت، فصل‌های سوم و چهارم، که در ویرایش سوم انگلیسی افزوده شده‌اند، مستقیماً از متن انگلیسی ترجمه و به نسخه فارسی اضافه شدند. افزون بر این، فصل‌های دوم، سیزدهم و چهاردهم نیز با متن انگلیسی مقابله شدند و سایر فصل‌ها بر اساس متن عربی تنظیم و ویرایش شدند.

به این ترتیب، نسخه فارسی حاضر با هدف ارائه متنی کامل‌تر و نزدیک‌تر به ساختار و محتوای ویرایش سوم آماده شده است. آشنایی مترجم با اصطلاحات حقوقی و سیاسی و سابقه پژوهش او در زمینه فدرالیسم، در انتقال مفاهیم تخصصی کتاب اهمیت دارد؛ هرچند ماهیت دانشگاهی اثر و فشردگی برخی مباحث، همچنان توجه و دقت خواننده را ضروری می‌سازد.

محتوای کتاب؛ از مبانی نظری تا تجربه‌های عملی

کتاب «نظام‌های فدرال» در چهارده فصل تنظیم شده و مجموعه‌ای از موضوعات اساسی در شناخت ساختار، عملکرد و چالش‌های فدراسیون‌ها را در بر می‌گیرد. ویژگی مهم آن، پیوند دادن مباحث نظری با تجربه‌های واقعی کشورها و بررسی تطبیقی ترتیبات نهادی در نظام‌های گوناگون است. مؤلف به‌جای محدود ماندن به تعریف‌ها و اصول کلی، نشان می‌دهد که نظام‌های فدرال چگونه شکل می‌گیرند، قدرت و منابع را چگونه توزیع می‌کنند، چه سازوکارهایی برای سازگاری با تحولات دارند و در مواجهه با اختلافات و بحران‌ها با چه فرصت‌ها و محدودیت‌هایی روبه‌رو می‌شوند.

فصل نخست به مقدمه و کلیات اختصاص دارد و چارچوب عمومی بحث را فراهم می‌کند. فصل دوم مروری بر فدراسیون‌های موجود ارائه می‌دهد و با نگاهی تطبیقی، تجربه کشورهایی چون سوئیس، آلمان، کانادا و هند و دیگر نمونه‌ها را در نقاط مختلف جهان بررسی می‌کند. این مرور، امکان شناخت تفاوت‌ها میان نظام‌های فدرال و پرهیز از تصور یکسان بودن ساختار و عملکرد همه آن‌ها را فراهم می‌سازد.

فصل سوم عوامل و فرآیندهایی را بررسی می‌کند که کشورها را به سوی انتخاب نظام فدرال سوق می‌دهند و فصل چهارم به واحدهای تشکیل‌دهنده فدراسیون‌ها می‌پردازد؛ واحدهایی که اجزای اصلی ساختار سیاسی و اداری این نظام‌ها را تشکیل می‌دهند. این دو فصل در ویرایش سوم افزوده شده‌اند و به درک زمینه‌های پیدایش فدرالیسم و چگونگی شکل‌گیری اجزای آن کمک می‌کنند.

فصل پنجم، یکی از محورهای اصلی کتاب، به توزیع قدرت‌ها و صلاحیت‌ها در نظام‌های فدرال اختصاص دارد. مسئله اصلی در اینجا چگونگی تقسیم اختیارات میان حکومت مرکزی و حکومت‌های واحدهای تشکیل‌دهنده و تنظیم روابط میان آن‌هاست. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که موفقیت یک نظام فدرال تا اندازه زیادی به روشنی حدود صلاحیت‌ها، کیفیت هماهنگی میان سطوح مختلف حکومت و چگونگی حل اختلافات مربوط به اختیارات وابسته است.

فصل ششم توزیع منابع مالی در فدراسیون‌ها را بررسی می‌کند. تقسیم مسئولیت‌ها بدون تعیین منابع مالی متناسب، می‌تواند کارآمدی حکومت‌ها و پایداری ساختار سیاسی را با مشکل مواجه سازد. از این رو، چگونگی تخصیص درآمدها، تأمین هزینه‌ها و تنظیم روابط مالی میان حکومت مرکزی و واحدهای تشکیل‌دهنده، از مباحث اساسی در تحلیل نظام‌های فدرال است.

فصل هفتم به فرآیندهای انعطاف‌پذیری و تعدیل در نظام‌های فدرال می‌پردازد و فصل هشتم موضوع تقارن و عدم تقارن میان واحدهای تشکیل‌دهنده را بررسی می‌کند. این مباحث نشان می‌دهند که فدرالیسم لزوماً به معنای برخورداری همه واحدها از ترتیبات کاملاً یکسان نیست و تفاوت‌های جمعیتی، جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی ممکن است در طراحی ساختارهای فدرال بازتاب یابد.

در فصل نهم، نظام‌های چندسطحی و در فصل دهم، درجات تمرکز و تمرکززدایی در نظام‌های فدرال مورد بحث قرار می‌گیرند. این دو موضوع به رابطه میان سطوح مختلف حکومت و میزان اختیارات آن‌ها مربوط‌اند و برای شناخت شیوه‌های گوناگون توزیع قدرت در جوامع معاصر اهمیت دارند. فصل یازدهم نیز نهادهای نماینده حکومت‌های فدرالی را بررسی می‌کند و به نقش نهادهایی می‌پردازد که حضور و مشارکت واحدهای تشکیل‌دهنده را در ساختار تصمیم‌گیری حکومت فدرال امکان‌پذیر می‌سازند.

فصل دوازدهم به حاکمیت قانون اساسی در فدراسیون‌های مختلف اختصاص دارد. در نظامی که قدرت میان چند سطح حکومت توزیع شده است، قانون اساسی در تعیین حدود صلاحیت‌ها، تنظیم روابط نهادی و رسیدگی به اختلافات احتمالی جایگاهی اساسی دارد. از این منظر، شناخت جایگاه قانون اساسی و سازوکارهای تضمین اجرای آن، بخشی جدایی‌ناپذیر از مطالعه فدرالیسم است.



«نظام‌های فدرال» رونالد واتس اثری است که مطالعه آن می‌تواند شناخت خواننده‌را از یکی از مهم‌ترین الگوهای سازمان‌دهی

قدرت سیاسی گسترش دهد.گستره

موضوعات، بهره‌گیری از تجربه کشورهای

مختلف، توجه به سازوکارهای حقوقی

ونهادی و بررسی هم‌زمان ظرفیت‌ها و

آسیب‌های فدرالیسم، این کتاب رابه منبعی

قابل استفاده برای مطالعات دانشگاهی،

پژوهش‌های تخصصی وگفت‌وگوهای

عمومی درباره حکمرانی تبدیل کرده است.

فصل سیزدهم به آسیب‌شناسی نظام‌های فدرال می‌پردازد و منابع تنش و فشار در این نظام‌ها را بررسی می‌کند. توجه ویژه به مشکلات فدراسیون‌های دو جامعه‌ای یا دو قلمبی، اهمیت این فصل را بیشتر می‌سازد؛ زیرا نشان می‌دهد که تقسیم قدرت، به‌تنهایی همه اختلافات را برطرف نمی‌کند و ساختارهای فدرال نیز ممکن است با دشواری‌های نهادی، سیاسی و اجتماعی روبه‌رو شوند. بررسی این تجربه‌ها امکان شناخت عوامل مؤثر در بروز بحران‌ها و پیامدهای آن‌ها را فراهم می‌آورد.

فصل چهاردهم، فصل پایانی کتاب، بر پذیرش عمومی ارزش‌ها و فرآیندهای اساسی مورد نیاز برای عملکرد مؤثر نظام‌های فدرال تمرکز دارد. مؤلف در پایان، نتایج و درس‌های حاصل از بررسی‌های خود را در قالب پنج نکته کلیدی جمع‌بندی می‌کند. این بخش بر اهمیت زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و ضرورت توجه به شرایطی تأکید دارد که عملکرد یک نظام فدرال به آن‌ها وابسته است.

مجموع این چهارده فصل، تصویری نسبتاً جامع از ابعاد حقوقی، سیاسی، مالی و نهادی فدرالیسم ارائه می‌دهد. کتاب، نظام‌های فدرال نزدیک به سی کشور را در چارچوبی تطبیقی بررسی می‌کند و به نقاط قوت و ضعف، شیوه‌های مواجهه با چالش‌ها و تفاوت نتایج حاصل از تجربه‌های گوناگون می‌پردازد. از این رو، خواننده تنها با توصیف ساختارهای موجود روبه‌رو نیست، بلکه با پرسش‌هایی درباره علل موفقیت یا ناکامی ترتیبات مختلف و پیامدهای آن‌ها نیز مواجه می‌شود.

اهمیت کتاب برای خوانندگان فارسی‌زبان و افغانستان

انتشار ترجمه فارسی این کتاب را می‌توان بخشی از تلاش گسترده‌تر برای توسعه ادبیات علمی فدرالیسم در زبان فارسی دانست. در افغانستان، که بحث درباره ساختار قدرت، شیوه اداره کشور، روابط مرکز و مناطق و چگونگی مدیریت تنوع اجتماعی از مسائل مهم سیاسی و حقوقی بوده است، دسترسی به منابع معتبر بین‌المللی می‌تواند زمینه شناخت دقیق‌تر گزینه‌های مختلف حکمرانی را فراهم سازد.

البته مطالعه فدرالیسم نباید به معنای پیش‌داوری به سود یا علیه یک الگوی مشخص تلقی شود. تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد که نتایج ترتیبات فدرال را نمی‌توان جدا از زمینه تاریخی، ساختار اجتماعی، نهادهای سیاسی، شیوه توزیع منابع و کیفیت اجرای قانون اساسی ارزیابی کرد. فدرالیسم نیز مانند دیگر الگوهای حکمرانی، با فرصت‌ها، محدودیت‌ها و آسیب‌های خاص خود همراه است. بنابراین، بررسی علمی آن مستلزم شناخت هم‌زمان ظرفیت‌ها، الزامات، چالش‌ها و پیامدهای احتمالی آن است.

ارزش کتاب واتس در همین رویکرد تطبیقی نهفته است. مطالعه تجربه‌های کشورهای مختلف، امکان می‌دهد که به‌جای تعمیم شتاب‌زده یک نمونه به همه جوامع، تفاوت شرایط و سازوکارهای مؤثر در عملکرد نظام‌های فدرال مورد توجه قرار گیرد. این شناخت می‌تواند به حقوق‌دانان، دانشجویان علوم سیاسی، پژوهشگران، سیاست‌گذاران و دیگر علاقه‌مندان کمک کند تا درباره ساختارهای حکمرانی با اطلاعات بیشتر و معیارهای علمی روشن‌تر بحث کنند.

از نظر شیوه نگارش، کتاب با زبانی دانشگاهی و فشرده نوشته شده است. به همین دلیل، برخی مباحث آن برای خوانندگانی که با اصطلاحات حقوقی، سیاسی و نهادی آشنایی کافی ندارند، ممکن است دشوار باشد و به تأمل و دقت بیشتری نیاز داشته باشد. با این حال، اثر تنها به گروه محدودی از متخصصان اختصاص ندارد و علاقه‌مندان عمومی نیز می‌توانند با مطالعه سنجیده و توجه به مفاهیم اصلی، از آن بهره ببرند.

در کنار متن اصلی، ضمیمه‌ای نیز در این نسخه گنجانده شده است که اهمیت تکمیلی دارد. این ضمیمه شامل مصاحبه رونالد واتس با روزنامه نیالی The Kathmandu Post است که در پی سفر او به نیپال در سال ۲۰۰۸ انجام شده بود. واتس در این گفت‌وگو ابعاد گوناگون فدرالیسم و مشکلات مرتبط با آن را در کشورهای مختلف بررسی می‌کند. درج این مصاحبه، در کنار مباحث نظری و تطبیقی کتاب، فرصتی برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های مؤلف درباره مسائل عملی فدرالیسم فراهم می‌آورد.

سخن پایانی

«نظام‌های فدرال» رونالد واتس اثری است که مطالعه آن می‌تواند شناخت خواننده را از یکی از مهم‌ترین الگوهای سازمان‌دهی قدرت سیاسی گسترش دهد. گستره موضوعات، بهره‌گیری از تجربه کشورهای مختلف، توجه به سازوکارهای حقوقی و نهادی و بررسی هم‌زمان ظرفیت‌ها و آسیب‌های فدرالیسم، این کتاب را به منبعی قابل استفاده برای مطالعات دانشگاهی، پژوهش‌های تخصصی و گفت‌وگوهای عمومی درباره حکمرانی تبدیل کرده است.

اهمیت چنین اثری در آن نیست که یک نسخه آماده برای حل مسائل همه جوامع عرضه کند، بلکه در این است که ابزارهای مفهومی و شواهد تطبیقی لازم را برای شناخت بهتر گزینه‌های موجود در اختیار خواننده قرار می‌دهد. در جوامع متکثر، دستیابی به همزیستی مسالمت‌آمیز، ثبات سیاسی و توسعه پایدار مستلزم شناخت دقیق ساختارهای قدرت، نهادهای تصمیم‌گیری و شیوه‌های مدیریت اختلافات است. کتاب واتس می‌تواند در این مسیر، منبعی برای طرح پرسش‌های سنجیده‌تر و ارزیابی آگاهانه‌تر تجربه‌های جهانی باشد.

از این منظر، انتشار این ترجمه به زبان فارسی، افزون بر فراهم کردن امکان دسترسی به یکی از منابع مهم مطالعات فدرالیسم، فرصتی برای تقویت گفت‌وگوی علمی درباره الگوهای حکمرانی و آینده جوامع فارسی‌زبان، به‌ویژه افغانستان، فراهم می‌آورد؛ گفت‌وگویی که به‌جای اتکا به پیش‌داوری‌ها و داوری‌های شتاب‌زده، بر شناخت دقیق‌تر مفاهیم، مطالعه تجربه‌های واقعی و ارزیابی منصفانه گزینه‌های پیش‌رو استوار باشد.



تک قومی حکومت

عوارض و پیامدها

استمرار حکمرانی انحصارطلبانه در جوامع متکثر و چندپاره، ساختار سیاسی و اجتماعی را با آسیب‌های عمیق و جبران‌ناپذیری روبه‌رو می‌سازد که ابعاد آن از مرزهای داخلی فراتر رفته و ثبات کل جامعه را به مخاطره می‌اندازد. نخستین و مخرب‌ترین پیامد این شیوه از حکمرانی، بروز بحران بنیادین مشروعیت و گسست پیوند دولت و ملت است که در آن، با از دست رفتن پایگاه مردمی، حکومت ناچار می‌شود به جای تکیه بر رضایت عمومی، صرفاً بر ابزارهای قهریه و اعمال زور اتکا کند.



ابوضیاء

قسمت دوم

در جوامع متکثر و چند قومیتی، تنوع فرهنگی، زبانی، قومی و مذهبی در بنیاد خود یک واقعیت عینی و پتانسیلی ارزشمند برای پویایی، نوآوری و غنای تمدنی به شمار می‌رود. با این حال، نحوه مدیریت ساختار قدرت و چگونگی توزیع ثروت و فرصت‌هاست که تعیین می‌کند این سرمایه‌ی بالقوه به

فرصت برای توسعه تبدیل شود یا به تهدید برای امنیت ملی و منازعات ممتد داخلی. هنگامی که یک نظام سیاسی بر پایه حاکمیت تک قومی و انحصارطلبی و استبداد استوار می‌گردد، مکانیسم‌های طبیعی همزیستی مسالمت‌آمیز مختل شده و تنوع به شکاف‌های عمیق، مخرب و بحران‌آفرین مبدل می‌گردد. نخستین و مخرب‌ترین پیامد انحصار قدرت، نهادینه‌سازی بی‌عدالتی ساختاری و محرومیت نسبی در میان گروه‌های غیرحاکم می‌باشد. هنگامی که اقشار مختلف جامعه احساس کنند زبان، فرهنگ، هویت، مذهب و حقوق مدنی آن‌ها از سوی ساختار سیاسی حاکم نادیده گرفته می‌شود یا به عنوان تهدید تلقی می‌گردد، احساس بیگانگی و طردشدگی جایگزین تعلق خاطر ملی و همبستگی اجتماعی می‌شود. نظریه پردازان جامعه‌شناسی سیاسی بر این باورند که شکاف‌های افقی (مانند شکاف‌های قومی و مذهبی) زمانی به بحران‌های امنیتی تبدیل می‌شوند که با شکاف‌های عمودی یعنی توزیع نابرابر قدرت و ثروت تداخل پیدا کنند (اسمیت، ۱۳۸۱، ص. ۱۵۲). در حاکمیت تک قومی، این تداخل به اوج خود می‌رسد؛ زیرا اقلیت حاکم تمام مناصب کلیدی، امکانات اقتصادی و منابع عمومی را در انحصار خود درآورده و سایر اقوام را به حاشیه می‌رانند. این وضعیت نابرابر، به سرعت به حوزه‌ی فهم اجتماعی منتقل شده و به شکل گیری دیگرسازی منفی و بدبینی‌های متقابل میان اقوام می‌انجامد. در غیاب ساختارهای دموکراتیک و کانال‌های مسالمت‌آمیز برای داد و خواهی، هویت‌های قومی به سنگرهای دفاعی و تدافعی تبدیل می‌شوند. نخبگان و رهبران محلی نیز برای بسیج توده‌ها ناچارند به روایت‌های هویت‌طلبانه، قوم‌محور و احساسی روی آورند. این روند، چرخه‌ی خطرناکی از واگرایی اجتماعی را شکل می‌دهد که در آن اعتماد متقابل میان شهروندان از بین رفته و جامعه به جزایر متکثر و در حال ستیز بدل می‌گردد (گیدنز، ۱۳۷۶، ص. ۳۱۵).

تبدیل تنوع به تهدید امنیتی، پیامد مستقیم امتناع از تکررگرایی و عدم پذیرش دیگری در چرخه‌ی حکمرانی است. نظامی که تنوع را به رسمیت نشناسد، ناگزیر برای مهار نارضایتی‌های برخاسته از این شکاف‌ها، به امنیتی‌سازی فضا و سرکوب مطالبات مدنی متوسل می‌شود. امنیتی کردن هویت‌های قومی نه تنها شکاف‌ها را ترمیم نمی‌کند، بلکه عمق زخم‌های اجتماعی را افزایش داده و زمینه‌ی مداخله‌های بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را که به دنبال ماهیگیری از آب گل‌آلود هستند، فراهم می‌سازد (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ج. ۲، ص. ۱۲۵).

بنابراین، عوارض و اضرار ساختاری حاکمیت تک قومی در جوامع چندپاره‌ای چون افغانستان، صرفاً به توزیع نابرابر قدرت محدود نمی‌شود، بلکه با تخریب بافت همبستگی اجتماعی، تنوع ارزشمند فرهنگی را به امنیتی‌ترین و شکننده‌ترین بحران ساختاری تبدیل می‌کند؛ بحرانی که بقای تمامیت ارضی و انسجام ملی را به طور جدی تهدید می‌نماید (مور، ۱۳۷۵، ص. ۲۳۵).

پیامد های ملی و منطقه ای حکومت‌های تک‌قومی

افول تخصص و فرار مغزها

یکی از مخرب‌ترین و عمیق‌ترین آسیب‌های ساختاری و پیامد حاکمیت استبدادی و تک قومی در جوامع چند پاره موزاییکی استهلاک تدریجی نهادهای مدیریتی، زوال شایسته‌سالاری و به راه افتادن موج گسترده‌ی مهاجرت نخبگان است. هنگامی که معیارهای تخصصی، علمی و کارآمدی جای خود را به تعلقات قومی، ایدئولوژیک و خویشاوند سالاری در ساختار قدرت بدهند، دیوان سالاری

کشور از درون تهی شده و چرخ‌های توسعه و اداره‌ی امور عمومی با اختلال جدی مواجه می‌گردد. این پدیده پیامدهای ساختاری کلانی در سطوح ملی و منطقه‌ای برجای می‌گذارد که به شرح زیر قابل تحلیل است:

۱. افول تخصص و تسلط بی‌کفایتی ساختاری

در سیستم‌های متکی بر حاکمیت تک قومی، دایره‌ی جذب و انتصاب مدیران به شدت محدود می‌شود و وفاداری جایگزین کارایی می‌گردد. محروم کردن نخبگان و متخصصان اقوام غیرحاکم از مناصب کلیدی و اجرایی، باعث می‌شود که بدنه‌ی مدیریت کشور با افت کیفیت شدیدی روبه‌رو شود (مور، ۱۳۷۵، ص. ۲۴۰). فقدان تخصص کافی در نهادهای تصمیم‌گیر، فرآیند سیاست‌گذاری عمومی را مختل کرده و کشور را در مواجهه با چالش‌های پیچیده‌ی اقتصادی، اجتماعی و امنیتی کاملاً ناتوان می‌سازد؛ وضعیتی که از آن تحت عنوان «بحران ناکارآمدی سیستماتیک» یاد می‌شود.

۲. موج فرار مغزها و تخلیه سرمایه‌انسانی

درچنین شرایط؛ امکان ناپذیر شدن رشد حرفه‌ای، مسدود شدن مجاری تحرک اجتماعی و احساس محرومیت ساختاری، نخبگان، دانشگاہیان، پزشکان و نیروهای متخصص را وامیدارد تا برای حفظ کرامت انسانی و بهره‌مندی از امنیت شغلی، راه کار مهاجرت را برگزینند. فرار مغزها در جوامعی چون افغانستان، تنها جا به جایی ساده‌ی نیروی کار نیست، بلکه به معنای تهی شدن کشور از سرمایه‌های فکری و انباشت دانش تجربی است (گیدنز، ۱۳۷۶، ص. ۳۲۰). این فرآیند، چرخه‌ی توسعه را برای دهه‌ها به عقب رانده و بازسازی کشور را با موانع بنیادین روبه‌رو می‌سازد.

۳. فلج شدن نهادهای عمومی و شیوع فساد ساختاری

ناکارآمدی ناشی از حذف شایسته‌سالاری، بستر مناسبی برای رشد فساد اداری، رانت خواری و فروپاشی انضباط مالی در نهادهای دولتی فراهم می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ج. ۲، ص. ۱۳۲). هنگامی که دستگاه‌های اجرایی فاقد نظارت کارآمد و تخصص لازم باشند، بودجه‌ها و منابع عمومی به جای هدایت به سوی پروژه‌های زیربنایی و رفاه ملی، در شبکه‌های فساد و انحصارطلبی گروهی هرز می‌روند. این امر عمق شکاف میان دولت و ملت را بیشتر کرده و کارآمدی حداثی دولت را نیز نابود می‌سازد.

۴. بی‌ثباتی منطقه‌ای و تبدیل شدن به کانون بحران‌های فرامرزی

پیامدهای ملی ناکارآمدی مدیریتی و فرار مغزها محدود به مرزهای داخلی باقی نمی‌ماند، بلکه امنیت و ثبات منطقه‌ای را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. کشوری که با دولت ناکارآمد، بحران مشروعیت و فرار گسترده‌ی نخبگان دست و پنجه نرم کند، به مرور به کانونی ضعیف، فروپاشیده و مستعد بحران‌های فرامرزی تبدیل می‌شود (اسمیت، ۱۳۸۱، ص. ۱۶۰). این وضعیت زمینه‌ساز بروز پدیده‌هایی چون تروریسم منطقه‌ای، قاچاق سازمان‌یافته، مهاجرت‌های انبوه و ناگزیر پناهجویان به کشورهای همسایه و ایجاد ناپایداری‌های ژئوپلیتیکی می‌گردد که هزینه‌های سنگینی را بر کل منطقه تحمیل می‌کند.

مؤلفه‌های مشروعیت در حکومت‌های سنتی و مدرن

بحث پیرامون چیستی و منابع مشروعیت، یکی از ارکان بنیادین در فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی و حقوق عمومی است که مرز میان اقتدار مبتنی بر حقانیت و اعمال زور عریان را مشخص می‌سازد. مفهوم مشروعیت به معنای پذیرش حق حاکمیت از سوی شهروندان و احساس تکلیف اخلاقی و مدنی برای اطاعت از ساختار قدرت است. بدون وجود مشروعیت، دولت‌ها ناچارند برای بقا صرفاً به ابزارهای قهریه تکیه کنند که این امر پایداری نظم سیاسی را به شدت به مخاطره می‌اندازد. با این حال، منابع، مکانیسم‌ها و مؤلفه‌های شکل‌گیری مشروعیت در حکومت‌های سنتی و حکومت‌های مدرن تفاوت‌های ساختاری و بنیادینی دارد که شناخت آن‌ها برای بررسی دقیق بحران‌های سیاسی در

جوامع در حال گذار، اهمیت ویژه‌ای دارد.

۱. مؤلفه‌های مشروعیت در حکومت‌های سنتی

در حکومت‌های سنتی، که عموماً مبتنی بر الگوهای موروثی، قبیله‌ای، مذهبی یا پدرسالارانه هستند، اقتدار حاکمان ریشه در گذشته، عرف و مقدسات دارد. ماکس وبر، جامعه‌شناس برجسته، این نوع اقتدار را تحت عنوان اقتدار سنتی دسته‌بندی می‌کند که در آن اطاعت از حاکم به دلیل حرمت سنتی و دیرپای جایگاه او صورت می‌گیرد. مؤلفه‌های اصلی مشروعیت بخش در این ساختارها عبارتند از:

۱) توجیهات مذهبی و ماورایی؛ مشروعیت حاکمان غالباً از سنخ عناوین دینی، انتساب به فر ایزدی، تقدس الهی یا اجرای فرامین ماورایی است (وبر، ۱۳۸۲، ج. ۱، ص. ۲۴۵). در این سیستم‌ها، حاکم خود را پاسخگوی مردم نمی‌داند بلکه مشروعیت خویش را از منبعی فرا بشری کسب می‌کند که پرسشگری درباره‌ی آن ناموجه تلقی می‌شود.

ب) وراثت و سنت‌های تاریخی؛ استمرار قدرت بر مبنای توارث نسلی و آداب و رسوم دیرپا شکل می‌گیرد (آبرومند، ۱۳۸۵، ص. ۸۸). انتقال قدرت در قالب خاندان‌ها یا قبایل خاص انجام می‌شود و سنت، به عنوان مهم‌ترین پشتوانه‌ی مشروعیت بخش، مانع از شکل‌گیری چالش‌های بنیادین علیه ساختار حاکم می‌گردد.

ج) روابط پدرسالارانه (پاترنالیسم)؛ رابطه میان حاکم و محکوم بر اساس الگوی مرید و مرادی، ارباب و رعیتی یا پدرسالارانه تنظیم می‌شود (کوهن، ۱۳۷۳، ص. ۱۱۲). در این بستر، رضایت عمومی جای خود را به انقیاد سنتی و تبعیت عاطفی یا مذهبی می‌دهد و شهروندان به عنوان رعیت مطلق تعریف می‌شوند که حق دخالت در تعیین سرنوشت سیاسی خود را ندارند.

۲. مؤلفه‌های مشروعیت در حکومت‌های مدرن

در مقابل، دولت‌ها و حکومت‌های مدرن بر اساس قرارداد اجتماعی، حاکمیت قانون و اراده‌ی عمومی شکل می‌گیرند. در این ساختارها، مشروعیت یک امر ایستا، موروثی و از پیش تعیین شده نبوده، بلکه پدیده‌ای پویا، اکتسابی و نیازمند بازتولید مداوم از طریق کارآمدی و پاسخگویی است. مؤلفه‌های کلیدی مشروعیت در حکومت‌های مدرن عبارتند از:

۱) حاکمیت قانون و قانون اساسی؛ مشروعیت دولت مدرن بیش از هر چیز بر پایه رعایت چارچوب‌های قانون اساسی، تفکیک قوا و تضمین حقوق بنیادین شهروندان استوار است (هارماس، ۱۳۷۹، ص. ۱۳۴). قدرت سیاسی محدود به قانون است و هیچ کس حتی بالاترین مقام اجرایی، فراتر از قانون شناخته نمی‌شود.

ب) رضایت عمومی و انتخابات آزاد؛ حق اعمال قدرت از پایین به بالا جریان می‌یابد و رضایت محکومان از طریق مکانیسم‌های مشارکتی مانند انتخابات رقابتی، آزاد و همه‌پرسی به عنوان منبع اصلی و تعیین‌کننده مشروعیت شناخته می‌شود (دال، ۱۳۷۲، ص. ۵۶). حکومت‌ها امانت‌داران موقت اراده‌ی مردم هستند.

ج) کارآمدی و توزیع عادلانه ثروت و قدرت؛ دولت مدرن موظف به تأمین رفاه، امنیت، توسعه پایدار و شایسته‌سالاری است. افت کارآمدی، گسترش فساد یا انحصار قدرت در دست یک گروه خاص، به سرعت به فرسایش پایه‌های مشروعیت می‌انجامد (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ج. ۲، ص. ۱۱۰).

د) مشارکت فراگیر و تکررگرایی؛ پذیرش تنوع‌های قومی، فرهنگی، زبانی و سیاسی و فراهم‌سازی زمینه مشارکت عادلانه و متوازن تمامی اقشار و گروه‌ها در ساختار قدرت، از شاخص‌های اصلی مشروعیت‌بخش در دولت‌های مدرن و جوامع چندپاره به شمار می‌رود (لیپارت، ۱۳۸۳، ص. ۷۲).

در مجموع، گذر از مؤلفه‌های سنت‌محور به مؤلفه‌های مدرن مشروعیت،

معباری برای سنجش توسعه‌یافتگی سیاسی است و انحراف از اصول مدرن مشروعیت در جوامع متکثر، ناگزیر به بحران‌های عمیق ساختاری منجر خواهد شد.

تهدید ثبات و امنیت منطقه‌ای ناشی از نارضایتی داخلی

در نظام جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک) معاصر، مرزهای جغرافیایی دولت‌ها دیگر به عنوان حصارهایی نفوذنا پذیر در برابر پیامدهای بحران‌های درون مرزی عمل نمی‌کنند. هنگامی که یک نظام سیاسی در سطح داخلی با بحران مشروعیت، انحصارطلبی قومی و نارضایتی‌های عمیق ساختاری دست وپنجه نرم می‌کند، تبعات این نابسامانی صرفاً به داخل مرزها محدود نمانده و به سرعت به پیرامون منطقه ای سرریز می‌شود. جوامع چندپاره و در حال گذاری چون افغانستان، به دلیل پیوندهای عمیق فرامرزی، اشتراکات قومی، زبانی و مذهبی با کشورهای همسایه، کانون حساسی هستند که در آن‌ها نارضایتی‌های داخلی به طور مستقیم به تهدیدی جدی برای ثبات و امنیت منطقه ای تبدیل می‌شود. نخستین و ملموس‌ترین پیامد فرامرزی نارضایتی‌های داخلی، بحران‌های انسانی و پدیده ویرانگر مهاجرت‌های انبوه و ناگزیر است. هنگامی که انحصار قدرت، حذف نخبگان و سرکوب مطالبات مدنی، بستر زندگی را برای افشار مختلف تنگ می‌کند، موج بزرگی از پناهجویان، نخبگان و شهروندان طردشده به سوی کشورهای همسایه و فرا منطقه روانه می‌شوند (گیدنز، ۱۳۷۶، ص. ۳۲۵). این جابه‌جایی‌های اجباری و ناگهانی، فشار سنگینی بر زیرساخت‌های اقتصادی، امنیتی و اجتماعی کشورهای میزبان وارد کرده و دولت‌های پیرامونی را با بحران‌های مدیریت منابع، چالش‌های اشتغال و ناهنجاری‌های امنیتی مواجه می‌سازد. مهاجرت انبوه، نخستین زنگ خطر را برای بی‌ثباتی زنجیره ای در سطح منطقه به صدا درمی‌آورد. دومین مؤلفه در این زمینه، فعال شدن و سرریز شکاف‌های هویت محور به جغرافیای پیرامونی است. در جوامعی که ساختار قدرت بر پایه ی حاکمیت تک قومی بنا شده و حقوق اقوام و گروه‌های گوناگون نادیده گرفته می‌شود، حس همبستگی و هم‌سرنوشتی فرامرزی میان جوامع هم‌نژاد یا هم‌مذهب تحریک می‌شود (اسمیت، ۱۳۸۱، ص. ۱۶۵). نارضایتی شدید یک قوم در داخل کشور، به ویژه اگر با محرومیت ساختاری همراه باشد، هم تباران آنان را در کشورهای همسایه به واکنش وا داشته و پتانسیل منازعات داخلی را به یک بحران ژئوپلیتیک منطقه ای تبدیل می‌کند. این هم‌افزایی منفی، مرزهای ملی را کمرنگ کرده و پایداری امنیتی کل منطقه را مستعد بحران‌های فرسایشی می‌سازد. علاوه بر این، ناکارآمدی دولت‌های مبتنی بر انحصارطلبی داخلی، خلأ قدرت و ناامنی ساختاری ایجاد می‌کند که به بهترین بستر برای رشد و فعالیت شبکه‌های تروریستی فراملی و گروه‌های افراط‌گرا مبدل می‌شود.

هنگامی که ساختار سیاسی از کنترل کارآمد سرزمین خود ناتوان باشد و نارضایتی عمومی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را مختل کند، بازیگران ناامن‌ساز و سازمان‌های تروریستی از این آشفتنگی برای استقرار پایگاه های آموزشی، سربازگیری و طراحی عملیات منطقه ای و جهانی بهره‌برداری می‌کنند (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ج. ۲، ص. ۱۴۰). در این حالت، کشور بحران‌زده به «منطقه‌ی خاکستری» و کانون امنیتی خطرناکی

تبدیل می‌شود که امنیت ملی تمامی کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل را به طور مستقیم هدف قرار می‌دهد. در نهایت، بحران‌های ناشی از نارضایتی داخلی، زمینه ساز مداخله های رقابت آمیز بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای می‌گردد. قدرت‌های بزرگ و رقبای منطقه ای تلاش می‌کنند تا از شکاف های درونی و ضعف دولت مرکزی برای پیشبرد منافع ژئوپلیتیک خود استفاده کنند؛ امری که به تشدید منازعات نیابتی، مسابقه ی تسلیحاتی و امنیتی شدن فضای منطقه منجر می‌شود (مور، ۱۳۷۵، ص. ۲۴۸). بنابراین، امنیت منطقه ای پیوندی ناگسستنی با عدالت توزیعی، مشارکت ملی و مشروعیت در سطح داخل دارد؛ و تا زمانی که ساختارهای سیاسی درون کشورها بر پایه‌ی انحصار و حذف بنا شوند، ثبات و آرامش در کل منطقه دست‌نیافتنی خواهد ماند.

پیامدهای ساختاری و راهکارهای برون‌رفت از بحران حاکمیت تک‌قومی

استمرار حکمرانی انحصارطلبانه در جوامع متکثر و چندپاره، ساختار سیاسی و اجتماعی را با آسیب‌های عمیق و جبران ناپذیری روبه‌رو می‌سازد که ابعاد آن از مرزهای داخلی فراتر رفته و ثبات کل جامعه را به مخاطره می‌اندازد. نخستین و مخرب‌ترین پیامد این شیوه از حکمرانی، بروز بحران بنیادین مشروعیت و گسست پیوند دولت و ملت است که در آن، با از دست رفتن پایگاه مردمی، حکومت ناچار می‌شود به جای تکیه بر رضایت عمومی، صرفاً بر ابزارهای قهریه و اعمال زور اتکا کند. در کنار این موضوع، تبدیل تنوع به تهدید امنیت از دیگر عواقب خطرناک انحصار قدرت محسوب می‌شود؛ به گونه ای که عمیق‌تر شدن شکاف‌های افقی میان اقوام و مذاهب و تداخل آن‌ها با شکاف‌های عمودی قدرت، به شکل‌گیری دیگرسازی منفی و واگرایی شدید اجتماعی می‌انجامد.

علاوه بر این چالش‌ها، حاکمیت تک قومی موجب ناکارآمدی ساختاری و فرار مغزها می‌گردد که با افول شایسته سالاری و تسلط بی‌کفایتی اداری، کشور را به سرعت از سرمایه های فکری و نخبگان علمی تهی می‌سازد. در سطح کلان‌تر، این وضعیت به بی‌ثباتی و ناامنی منطقه ای منجر می‌شود؛ زیرا سرریز بحران‌های درون مرزی به شکل مهاجرت‌های انبوه، فعال شدن همبستگی‌های فرامرزی و تبدیل کشور به بستر امنی برای شبکه های تروریستی و مداخلات خارجی، امنیت پیرامونی را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، حاکمیت تک قومی نه تنها راهکار پایداری برای اداره جوامع

حاکمیت تک‌قومی نه تنها راهکار پایداری برای اداره جوامع چندپاره وموزاییکی نیست، بلکه موتور محرکه‌ی بحران‌های ممتد، ناپایداری ساختاری و زوال همبستگی ملی به‌شمار می‌رود. برای برون‌رفت از این چرخه‌ی معیوب ودستیابی به ثبات وتوسعه پایدار، گذار به حکمرانی مشارکتی و توافق‌گرایی، تدوین قانون اساسی فراگیر برآمده از اراده جمعی، نهادینه‌سازی شایسته‌سالاری وبه رسمیت شناختن تنوع‌های فرهنگی و زبانی به عنوان یک فرصت راهبردی، از ضروریات انکارناپذیر به‌شمار می‌روند.



چند پاره نیست، بلکه موتور محرکه ی بحران‌های ممتد، ناپایداری ساختاری و زوال همبستگی ملی به شمار می‌رود. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱) بحران بنیادین مشروعیت و گسست پیوند دولت و ملت؛ از دست رفتن پایگاه مردمی و اتکای حکومت بر ابزارهای قهریه به جای رضایت عمومی.

ب) تبدیل تنوع به تهدید امنیت؛ عمیق‌تر شدن شکاف‌های افقی (قومی و مذهبی) و تداخل آن‌ها با شکاف‌های عمودی قدرت، که به دیگرسازی منفی و واگرایی اجتماعی می‌انجامد.

ج) ناکارآمدی ساختاری و فرار مغزها؛ افول شایسته‌سالاری، تسلط بی‌کفایتی اداری و تخلیه کشور از سرمایه های فکری و نخبگان علمی.

د) بی‌ثباتی و ناامنی منطقه ای؛ سرریز بحران‌های درون مرزی به شکل مهاجرت‌های انبوه، فعال شدن همبستگی‌های فرامرزی و تبدیل کشور به بستر امنی برای شبکه های تروریستی و مداخلات خارجی.

بنابراین، حاکمیت تک قومی نه تنها راهکار پایداری برای ادارات جوامع چند پاره نیست، بلکه موتور محرکه ی بحران‌های ممتد، ناپایداری ساختاری و زوال همبستگی ملی به شمار می‌رود.

راهکارها و پیشنهادهای راهبردی

برای برون رفت از چرخه ی معیوب بحران‌های ناشی از انحصارطلبی و دستیابی به ثبات، توسعه و انسجام ملی پایدار، راهکارهای ساختاری زیر پیشنهاد می‌گردد:

گذر از انحصار به حکمرانی مشارکتی (توافق‌گرایی)؛ طراحی و استقرار ساختار سیاسی بر اساس الگوی دموکراسی توافقی به گونه ای که تمامی گروه‌های قومی، زبانی و مذهبی احساس کنند در بدنه ی تصمیم‌گیری کلان ملی دارای سهم عادلانه و نمایندگی واقعی هستند (لیپارت، ۱۳۸۳، ص. ۸۴).

تدوین قانون اساسی فراگیر و مبتنی بر حقوق بنیادین؛ تدوین میثاق ملی برآمده از اراده ی جمعی تمام افشار جامعه که در آن حقوق شهروندی، برابری اقوام، تفکیک قوا و حاکمیت قانون به عنوان خطوط قرمز ساختار سیاسی تضمین گردد (هابرماس، ۱۳۷۹، ص. ۱۳۴).

نهادینه سازی شایسته سالاری و اصلاح دیوان سالاری؛ حذف معیارهای قومی، سمتی و خویشاوند سالاری در انتصابات دولتی و جایگزینی آن با نظام شایسته سالارانه و رقابتی، جهت بازگرداندن کارآمدی به نهادهای عمومی و جلوگیری از فساد ساختاری (مور، ۱۳۷۵، ص. ۲۴۰).

تضمین حقوق فرهنگی و اجتماعی افشار مختلف؛ به رسمیت شناختن تنوع زبانی، فرهنگی و مذهبی به عنوان یک «فرصت راهبردی» و فراهم سازی زمینه مشارکت عادلانه تمامی شهروندان در عرصه‌های مدنی، اقتصادی و آموزشی، به منظور ترمیم گسست‌های اجتماعی و تحکیم هویت ملی فراگیر (اسمیت، ۱۳۸۱، ص. ۱۴۲).

نتیجه‌گیری

بررسی علمی و ساختاری اضرار حاکمیت تک قومی در جوامع متکثر، به ویژه با عطف توجه به جغرافیای سیاسی افغانستان، به روشنی نشان می‌دهد که انحصار قدرت و امتناع از مشارکت فراگیر، مخرب‌ترین عامل در فرسایش پایداری سیاسی و فروپاشی نظم مدنی است. همان‌طور که در مبانی نظری و چارچوب مفهومی این تحقیق توضیح داده شد، دولت‌های مدرن بر اساس قرارداد اجتماعی، رضایت عمومی و مشارکت متوازن تمامی افشار و اقوام شکل می‌گیرند. هنگامی که یک جریان حاکم با عدول از این اصول بنیادین، ساختار قدرت و ثروت را در انحصار یک گروه خاص قرار دهد، پیامدهای جبران ناپذیری را به بار می‌آورد که مهم‌ترین آن‌ها شامل بحران بنیادین مشروعیت و گسست پیوند دولت و ملت به دلیل از دست رفتن پایگاه مردمی و اتکای حکومت بر ابزارهای قهریه است.

علاوه بر این، انحصارطلبی موجب تبدیل تنوع فرهنگی از یک فرصت ارزشمند به تهدید امنیتی می‌شود، به گونه ای که عمیق‌تر شدن شکاف‌های قومی و تداخل آن‌ها با شکاف‌های عمودی قدرت، به دیگرسازی منفی، واگرایی اجتماعی و امنیتی‌سازی هویت‌ها می‌انجامد. از سوی دیگر، افول شایسته سالاری، تسلط بی‌کفایتی اداری و شیوع فساد ساختاری، کشور را با ناکارآمدی سیستماتیک و فرار گسترده سرمایه های فکری و نخبگان علمی روبه رو می‌سازد. در سطح فرامرزی نیز این وضعیت به بی‌ثباتی و ناامنی منطقه ای منجر شده و سرریز بحران‌های درون مرزی به شکل مهاجرت‌های انبوه، فعال شدن همبستگی‌های فرامرزی و تبدیل کشور به بستر امنی برای شبکه‌های تروریستی و مداخلات خارجی را به دنبال دارد.

بنابراین، حاکمیت تک قومی نه تنها راهکار پایداری برای اداره جوامع چند پاره وموزاییکی نیست، بلکه موتور محرکه ی بحران‌های ممتد، ناپایداری ساختاری و زوال همبستگی ملی به شمار می‌رود. برای برون رفت از این چرخه ی معیوب و دستیابی به ثبات و توسعه پایدار، گذار به حکمرانی مشارکتی و توافق‌گرایی، تدوین قانون اساسی فراگیر برآمده از اراده جمعی، نهادینه سازی شایسته سالاری در انتصابات و به رسمیت شناختن تنوع‌های فرهنگی و زبانی به عنوان یک فرصت راهبردی، از ضروریات انکارناپذیر به شمار می‌روند.

فهرست منابع:

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). مقالاتی در باب جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نشر نگاه، (جلد ۱، ص. ۱۹۰).
- آبرومند، محمدرضا (۱۳۸۵). بررسی ساختار اقتدار سنتی و وراثت در حکومت‌ها. تهران: انتشارات دانشگاهی، (ص. ۸۸).
- الازار، دانیل (۱۳۷۸). نظریه‌های فدرالیسم و توزیع عمودی قدرت. ترجمه احمد حیدری، تهران: نشر علم، (ص. ۱۱۲).
- پپر، جان؛ لاک، جان (۱۳۸۰). دورساله در باب حکومت (جلد ۲). ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات خوارزمی، (ص. ۴۵، ۴۸).
- دال، رابرت (۱۳۷۲). تحلیل دموکراسی و نهادهای انتخاباتی. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات نقره، (ص. ۵۶، ۱۱۸).
- رجب‌زاده، محمد؛ رشدیه، کاظم (۱۳۹۰). شکاف‌های اجتماعی و سیاسی در جوامع چندپاره (جلد ۲). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، (ص. ۱۱۵).
- روسو، ژان ژاک (۱۳۷۲). قرارداد اجتماعی. ترجمه مرتضی راوندی، تهران: انتشارات امیرکبیر، (ص. ۶۳).
- اسمیت، آنتونی (۱۳۸۱). هویت ملی و تنوع فرهنگی. ترجمه مسعود زنجانی، تهران: انتشارات توس، (ص. ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۵).
- شولتز، پیتر؛ هلد، دیوید (۱۳۸۳). مدل‌های دموکراسی (جلد ۱ و ۲). ترجمه عباسقلی غفاری فرد، تهران: نشر نی، (ج. ۱، ص. ۸۹، ج. ۲، ص. ۱۴۵).
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، (ص. ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۵).
- لیپارت، آرن (۱۳۸۳). دموکراسی در جوامع چندپاره (دموکراسی توافقی). ترجمه محمدحسین مهدوی‌زاده، تهران: انتشارات کویر، (ص. ۵۴، ۷۲، ۸۴).
- مور، بارینگتون (۱۳۷۵). علل اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی. ترجمه حسین بشیرپویه، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، (ص. ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۴۸).
- واتس، رونالد (۱۳۸۱). الگوهای فدرالیسم و مدیریت تنوع. ترجمه ناصر پاکدامن، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، (ص. ۶۵).
- وبر، ماکس (۱۳۸۲). اقتصاد و جامعه (جلد ۱). ترجمه محمدجواد غروی‌نیا، تهران: انتشارات مولی، (ص. ۲۴۵، ۲۵۰).
- هابرماس، یورگن (۱۳۷۹). مشروعیت در دولت مدرن. ترجمه جهانگیر معصومی، تهران: انتشارات طرح نو، (ص. ۱۳۴).
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی (جلد ۱ و ۲). ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، (ج. ۱، ص. ۷۸، ۸۵، ج. ۲، ص. ۱۱۰، ۱۳۲).

حملات هوایی پاکستان و ناتوانی طالبان در دفاع از تمامیت ارضی افغانستان

نشریه راه عدالت- کابل: در ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۶، پاکستان بار دیگر حملات هوایی‌ای را در مناطق شرقی افغانستان انجام داد. مقام‌های پاکستانی مدعی شدند که در این حملات ۲۸ شبه‌نظامی کشته شده‌اند؛ اما یوناما مرگ دست‌کم سه غیرنظامی، شامل یک مرد، یک زن و یک دختر، و زخمی شدن چهار نفر دیگر را تأیید کرد. طالبان این حملات را نقض حاکمیت افغانستان دانست و از پاسخ مناسب سخن گفت. اما تا کنون هرگز پاسخی از سوی طالبان به حملات هوایی پاکستان داده نشده است.

در ۲۳ سپتامبر، پاکستان بار دیگر به اهدافی در قندهار، پکتیا و خوست حمله کرد. اسلام‌آباد گفت این حملات ده محل مرتبط با پهلپادها را هدف قرار داده‌اند؛ سخنگوی طالبان نیز از کشته شدن چهار غیرنظامی خبر داد و تهدید به پاسخ کرد.

در اول اکتبر، حملات هوایی پاکستان در کتر و هلمند بار دیگر تلفات غیرنظامی به همراه داشت. روبرتس گزارش داد که طالبان از کشته شدن ۹ غیرنظامی خبر داده، در حالی که یوناما دست‌کم ۱۰ کشته غیرنظامی را تأیید کرده است. پاکستان در مقابل مدعی شد که ۲۲ شبه‌نظامی را کشته و مخفیگاه‌های آنان را منهدم کرده است.

این رویدادها نشان می‌دهند که حملات هوایی پاکستان نه‌تنها فشار نظامی بر طالبان را افزایش داده، بلکه خطر آسیب به غیرنظامیان و گسترش درگیری را نیز بالا برده است.

چرا طالبان قادر به پاسخ‌گویی متقارن نیست

تفاوت توان نظامی پاکستان و حکومت طالبان یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری این وضعیت است. پاکستان دارای نیروی هوایی متعارف، جنگنده‌ها، سامانه‌های پدافند هوایی و ظرفیت گسترده‌تر اطلاعاتی و لجستیکی است؛ در حالی که طالبان پس از بازگشت به قدرت، نیروی هوایی متعارف و یکپارچه‌ای در حد ارتش پاکستان ایجاد نکرده است.

تحلیل مرکز ACLED در سپتامبر ۲۰۲۶ تأکید می‌کند که طالبان برای پاسخ به حملات پاکستان به استفاده از توپخانه و پهپادهای تجاری تغییریافته روی آورده است. این ابزارها امکان پاسخ محدود و کم‌هزینه‌تر را فراهم می‌کنند، اما از نظر برد، قدرت تخریب و توان اجرای عملیات هوایی مستمر، جایگزین جنگنده‌ها و نیروی هوایی متعارف نیستند.

از سوی دیگر بسیاری از تحلیل‌گران و رسانه‌ها از عدم اراده طالبان به پاسخ‌گویی مناسب به دلیل وابستگی گذشته به پاکستان و ترس از مداخله پاکستان در امور افغانستان پرده برداشته‌اند. بر اساس این روایت طالبان هراس دارند که روبروایی با پاکستان ممکن است به سلطه نامشروع این گروه خاتمه بخشد و این کشور به دلیل آشنایی کامل با وضعیت افغانستان از نیروهای مخالف طالبان حمایت کند.

در نتیجه، طالبان می‌توانند در برخی مناطق مرزی به حملات متقابل دست بزنند، اما توانایی آن برای جلوگیری از تمام حملات هوایی پاکستان یا تحمیل هزینه نظامی هم‌سطح به نیروی هوایی این کشور محدود است.

اگرچه نشریه The Diplomat در ۸ اکتبر ۲۰۲۶ گزارش داد که پاکستان در ۲۳ سپتامبر هشت پهپاد منتسب به افغانستان را رهگیری کرده است؛ چهار فروند در نزدیکی تورخم و چهار فروند در اطراف کوهات، پاکستان سپس به ده محل در افغانستان حمله کرد که مدعی بود برای پرتاب یا نگهداری پهپادها استفاده می‌شدند. اما ناظران این تلاش‌های طالبان را بیشتر شبیه استفاده کودکان از اسباب بازی می‌دانند و سطح این پاسخ‌گویی را در مقابل حملات هوایی پاکستان به تمسخر گرفته‌اند.

آیا فشار نظامی پاکستان توانسته طالبان را وادار به عقب‌نشینی کند؟

پاسخ فعلاً روشن و قطعی نیست. پاکستان با حملات هوایی می‌تواند به اهدافی در افغانستان ضربه بزند، اما این امر لزوماً به معنای حل مشکل امنیتی آن کشور نیست.

تحلیل ACLED در سپتامبر ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که با وجود فشار نظامی پاکستان، فعالیت گروه‌های مسلح ضدپاکستانی در این کشور همچنان ادامه دارد. این مرکز همچنین هشدار داده است که حملات فرامرزی، به‌ویژه در مناطق مسکونی، خطر تلفات غیرنظامی و تشدید چرخه انتقام را افزایش می‌دهد.

از سوی دیگر، اسلام‌آباد طالبان را متهم می‌کند که به تحریک طالبان پاکستان (TTP) و گروه‌های مسلح دیگر اجازه فعالیت از خاک افغانستان را می‌دهد. حکومت طالبان این اتهام را رد می‌کند و می‌گوید مسائل امنیتی پاکستان نباید بهانه‌ای برای نقض حاکمیت افغانستان شود.

بنابراین، حملات هوایی پاکستان نشان‌دهنده برتری نظامی آن در حوزه مشخص نیروی هوایی است، اما هنوز به‌تنهایی ثابت نمی‌کند که اسلام‌آباد توانسته است طالبان را به پذیرش خواسته‌های امنیتی خود وادار کند.

جمع‌بندی

تحولات سپتامبر و اوایل اکتبر ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که پاکستان در حوزه حملات هوایی و توان نظامی متعارف، نسبت به طالبان برتری قابل‌توجهی دارد. حملات ۲۱ و ۲۳ سپتامبر و اول اکتبر، همراه با تلفات غیرنظامی گزارش‌شده، بیانگر آن است که طالبان نتوانسته است مانع تکرار حملات هوایی پاکستان به خاک افغانستان شود.



هزاره‌ها؛ در آستانه کوچ اجباری و نسل‌کشی جدید

راه عدالت- کابل: هم‌زمان با افزایش نگرانی‌ها درباره حقوق مالکیت و آزادی‌های مذهبی در افغانستان، گزارش‌های تازه از شهرک امید سبز در غرب کابل حاکی از آن است که هزاران خانواده، عمدتاً از جامعه هزاره و شیعه، با خطر از دست دادن خانه‌های خود و تغییر وضعیت مالکیت املاک شان روبه‌رو هستند. بر اساس گزارش رسانه‌های خبری مقام‌های طالبان در اوایل اکتبر به خانه‌های این شهرک مراجعه کرده، اسناد مالکیت ساکنان را بررسی کرده و در برخی موارد خانه‌های خالی را مهروموم کرده‌اند. شماری از مستأجران نیز گفته‌اند که از آنان خواسته شده اجاره‌بها را به وزارت عدلیه طالبان بپردازند، نه به مالکان قبلی. بر اساس گفته‌های منابعی از داخل شهرک امید سبز این روند در روهای اخیر تشدید شده و اکثر خانه‌های خالی مهر و لاک شده و به سایر ساکنان به شمول مالکان و مستأجران مقیم در این شهرک دستور داده شده است که کرایه خانه‌ها را به ازای هر اتاق چهار هزار افغانی به حساب وزارت عدلیه طالبان واریز کنند.

این تحولات در حالی رخ می‌دهد که گزارش‌های نهادهای حقوق بشری طی سال‌های اخیر از اخراج اجباری هزاره‌ها از روستاها و زمین‌های شان، محدودیت‌های مذهبی و دشواری دسترسی آنها به دادرسی عادلانه حکایت داشته‌اند. پرونده شهرک امید سبز اکنون به یکی از نمونه‌های مهم نگرانی درباره امنیت مالکیت و وضعیت سکونت خانواده‌های هزاره در پایتخت تبدیل شده است. پیشتر از آن تلویزیون‌های راه‌فردا و تمدن و هم‌چنین دانشگاه خاتم النبیین و حوزع علمیه خاتم النبیین نیز با زور مسدود گردیده و املاک و جایگاه‌های شان به نیروهای طالبان واگذار گردیده است.

شهرک امید سبز؛ از حکم محکمه تا تهدید به از دست دادن خانه‌ها

بر اساس گزارش منتشرشده در ۱۳ اکتبر از سوی رسانه‌های معتبر پرونده شهرک امید سبز پس از آن شدت گرفت که محکمه ویژه طالبان در اپریل ۲۰۲۶ بیش از ۱۵۰۷ جریب زمین این شهرک را غصبی و امارتی اعلام کرد. ساکنان این شهرک می‌گویند این تصمیم می‌تواند حقوق مالکانی را که سال‌ها پیش زمین و خانه خریده‌اند، از بین ببرد.

بر اساس این گزارش در ماه اگست سال جاری دستور تخلیه صادر و اجاره دادن خانه‌ها به مالکان اصلی آنها ممنوع شده بود. به گفته این گزارش، مقام‌های طالبان در اکتبر جمع‌آوری اسناد مالکیت و مهروموم کردن خانه‌های خالی را آغاز کردند. همچنین از تعیین اجاره ماهانه چهار هزار افغانی برای هر اتاق خبر داده شده است.

ساکنان این شهرک می‌گویند نگرانی آنان تنها به اختلاف حقوقی بر سر زمین محدود نیست؛ بلکه بیم آن دارند که در نتیجه اجرای تصمیم طالبان، از مالکیت خانه‌های خود محروم شوند و به مستأجرانی تبدیل شوند که برای زندگی در املاک خود باید اجاره بپردازند.

با این حال، وضعیت نهایی حقوقی شهرک هنوز روشن نیست و برای تعیین اینکه چه تعداد از خانواده‌ها عملاً خانه‌های خود را از دست داده‌اند، به اطلاعات مستقل و به‌روز نیاز است. اما روند تصاحب و غصب خانه‌های مردم در روزهای اخیر شدت بیشتر یافته است.

فشار بر نمایندگان شیعیان و بازداشت معترضان

گزارش دیگر همچنین از بازداشت شماری از بزرگان و نمایندگان شیعیان در ارتباط با اعتراض به پرونده شهرک امید سبز خبر می‌دهد. بنا بر این گزارش، در ۶ اکتبر سه تن از نمایندگان ساکنان بازداشت شدند و سپس با ضمانت آزاد شدند. پیش‌تر از آن نیز تعدادی از اعضای کمیسیون عالی شیعیان که توسط استخبارات طالبان ساخته شده است نیز بازداشت شده بودند و گزارش شده‌اند که تعدادی از آنان در زندان وزیر عدلیه طالبان توهین و تحقیر گردیده‌اند و سرهای شان خشک تراشیده شده‌اند.

این گزارش‌ها نشان می‌دهد که اختلاف بر سر مالکیت شهرک، بنا بر روایت ساکنان و رسانه‌های گزارش‌دهنده، از یک دعوای ملکی فراتر رفته و به موضوعی مرتبط با امکان اعتراض، نمایندگی اجتماعی و امنیت فعالان محلی تبدیل شده است.

غصب زمین و کوچ اجباری؛ سابقه‌ای مستند در مناطق هزاره‌نشین

نگرانی‌های مربوط به شهرک امید سبز در خلأ شکل نگرفته است. سازمان دیده‌بان حقوق بشر در ۲۲ اکتبر ۲۰۲۱ گزارش داد که طالبان در چند ولایت، از جمله دایکندی، ارزگان، بلخ، هلمند و قندهار، خانواده‌هایی را به اجبار از خانه‌ها و زمین‌هایشان بیرون کرده است. این سازمان اعلام کرد که در سپتامبر همان سال، دست‌کم ۲۸۰۰ تن از ساکنان هزاره در ۱۵ روستا در دایکندی و ارزگان مجبور به ترک محل زندگی خود شدند. در برخی موارد، خانواده‌ها تنها چند روز برای تخلیه فرصت داشتند.

مونه جدیدتر، روستای رشک در ولسوالی پنجاب بامیان است. طبق گزارش آژانس پناهندگی اتحادیه اروپا در فبروری ۲۰۲۶ و در جون ۲۰۲۵ ساکنان هزاره این روستا پس از آنکه محکمه طالبان در اختلافی دیرینه بر سر زمین به سود کوچ‌نشینان کوچی رأی داد، با تخلیه اجباری مواجه شدند. گزارش‌ها حاکی است که اموال ساکنان از خانه‌ها بیرون آورده و درها قفل شدند.

این موارد نگرانی جدی درباره حق مالکیت، جابه‌جایی اجباری و دسترسی برابر به عدالت ایجاد می‌کنند. در عین حال، برای تشخیص انگیزه هر پرونده باید اسناد مالکیت، روند رسیدگی قضایی و نحوه اجرای حکم جداگانه بررسی شود.

محدودیت مراکز مذهبی و فرهنگی شیعیان

فشارهای گزارش‌شده به زمین و مسکن محدود نیست. گزارش آژانس پناهندگی اتحادیه اروپا درباره وضعیت افغانستان در فبروری ۲۰۲۶، مواردی از حذف فقه جعفری از نظام قضایی و برنامه‌های درسی، محدودیت کتاب‌های شیعی و بازداشت علمای شیعه را ثبت کرده است. بر اساس این گزارش، در اکتبر ۲۰۲۴ فهرستی شامل حدود ۴۰۰ کتاب ممنوعه به کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها ابلاغ شد که آثاری مرتبط با تشیع نیز در میان آن‌ها قرار داشتند.

در ارتباط با تحولات اخیر کابل، رسانه‌ها از دستور تخلیه شهرک امید سبز، تخلیه شهرک نوآباد غزنی، تصرف تلویزیون تمدن، تلویزیون راه‌فردا، دانشگاه خاتم النبیین، مدرسه دینی خاتم النبیین، مجتمع خاتم الانبیا در برچی و محاصره دفتر روابط عمومی بزرگان هزاره و شیعه در منطقه کارته‌سه خبر داده‌اند.

مجموع این گزارش‌ها نگرانی‌هایی را درباره امکان فعالیت مستقل نهادهای مذهبی و فرهنگی شیعیان مطرح می‌کند؛ به‌ویژه اگر محدودیت‌های مذهبی با فشار بر نمایندگان اجتماعی و اختلافات مالکیت همراه شود.

واکنش‌ها و مسئولیت‌های حقوقی

در منابع بررسی‌شده، پاسخ جامع و مستقلی از مقام‌های طالبان به همه اتهامات مربوط به شهرک امید سبز و مراکز مذهبی یادشده در دسترس نیست. در پرونده‌های زمین، مقام‌های طالبان معمولاً استدلال می‌کنند که بخشی از املاک مورد اختلاف، زمین دولتی یا زمین تصرف‌شده است؛ اما مسئله اصلی این است که آیا ادعاهای مالکیت با روندی شفاف، امکان ارائه اسناد، حق اعتراض و جبران خسارت بررسی می‌شوند یا خیر.

بر اساس استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر، تخلیه اجباری بدون تضمین‌های مناسب حقوقی و حمایتی می‌تواند ناقض حقوق افراد باشد. صرف‌صورت حکم از سوی یک محکمه، به‌تنهایی تضمین‌کننده عادلانه بودن روند رسیدگی یا قانونی بودن نحوه اجرای آن نیست.

از سوی دیگر بسیاری از فعالان حقوق بشر و جامعه هزاره معتقدند که با توجه به فشارهای بی‌سابقه، غصب زمین و خانه‌ها، محدودیت بر مناسک دینی و مذهبی و هجوم بر هویت قومی، زبانی و فرهنگی و مذهبی هزاره، این اعمال از مصادیق جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی به شمار می‌رود.



تشدید حملات گروه‌های مسلح مخالف طالبان در افغانستان

مجموع گزارش‌های منتشرشده درباره سپتامبر و هفته نخست اکتبر ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که مخالفان مسلح طالبان همچنان در چندین منطقه افغانستان فعال‌اند. بدخشان و نورستان از کانون‌های مهم درگیری بوده‌اند و حمله به مرکز ولایت های غور و بامیان نیز نشان داده است که مراکز اداری طالبان در دیگر مناطق نیز هدف قرار می‌گیرند.



این گزارش‌ها از افزایش فعالیت نظامی جبهه آزادی افغانستان در شمال‌شرق و شرق کشور حکایت دارند. با این حال، در برخی موارد منابع دیگر جزئیات متفاوتی درباره شمار قربانیان یا هویت افراد کشته‌شده منتشر کرده‌اند؛ بنابراین آمار نهایی قابل اتکا هنوز روشن نیست.

۴. غور؛ حمله به مرکز اداری طالبان

یکی از رویدادهای مهم ماه سپتامبر، حمله به مرکز ولایت غور بود. بر اساس گزارش تحلیلی منتشرشده در ۳۰ سپتامبر، جبهه متحد افغانستان مسئولیت حمله‌ای در ۲۸ سپتامبر به دفتر والی طالبان در غور را پذیرفت. جبهه بسیج ملی نیز مسئولیت این حمله را مطرح کرد؛ ازاین‌رو، انتساب قطعی عملیات به یک گروه مشخص همچنان محل ابهام است.

گزارش یادشده می‌گوید که پس از این رویداد، طالبان دست‌کم ۱۰ نفر را به اتهام داشتن در حمله بازداشت کرد. جزئیات مستقل درباره هویت مهاجمان و میزان خسارت وارده در دسترس نبود.

حمله به یک مرکز اداری استانی، در صورت تأیید جزئیات آن، از نظر نمادین اهمیت دارد؛ زیرا مراکز ولایت‌ها از مهم‌ترین پایگاه‌های اداری و امنیتی حکومت طالبان به شمار می‌روند. با این همه، یک حمله به‌تنهایی به معنای از دست رفتن کنترل آن منطقه نیست.

۵. تشدید حملات جبهه جمهوریت در بامیان

از سوی دیگر جبهه موسوم به جبهه جمهوریت از چندین حمله بر مراکز طالبان در بامیان و اطراف آن خبر می‌دهد. طی روزهای اخیر چندین حمله از سوی این گروه بر موترهای حامل مواد معدنی از جمله مواد جست بامیان و هم چنین حمله بر معادن جست این ولایت صورت گرفته است که به گفته این جبهه تلفاتی بر نیروهای طالبان وارد کرده است.

۶. مهم‌ترین گروه‌های فعال در گزارش‌های ماه سپتامبر

جبهه آزادی افغانستان (AFF)

مدعی انجام هفت عملیات در ولایت‌هایی از جمله کاپیسا، کنر، بدخشان و سرپل شد. این جبهه از کشته شدن ۱۵ عضو طالبان و زخمی شدن ۱۳ تن دیگر خبر داد؛ ارقامی که مستقلاً تأیید نشده‌اند.

جبهه مقاومت ملی افغانستان (NRF)

این جبهه از دو عملیات در بدخشان خبر داد و مدعی شد که در مجموع ۱۰ عضو طالبان کشته یا زخمی شده‌اند.

جبهه متحد افغانستان (AUF)

این جبهه نیز مدعی انجام ۲۱ حمله در سپتامبر شد؛ بیشتر این حملات، بنا بر گزارش، کمین یا حمله به افراد منفرد طالبان بوده است.

منبع: Long War Journal، ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۶. آمار بالا بازتاب ادعاهای گروه‌هاست، نه شمار تلفات تأییدشده مستقل.

جبهه جمهوریت

این جبهه نوظهور نیز از چندین حمله بر مراکز و نیروهای طالبان در کابل، بامیان، غور و سمنگان خبر داده است.

مجموع گزارش‌های منتشرشده درباره سپتامبر و هفته نخست اکتبر ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که مخالفان مسلح طالبان همچنان در چندین منطقه افغانستان فعال‌اند. بدخشان و نورستان از کانون‌های مهم درگیری بوده‌اند و حمله به مرکز ولایت های غور و بامیان نیز نشان داده است که مراکز اداری طالبان در دیگر مناطق نیز هدف قرار می‌گیرند.

نشریه راه عدالت- کابل: در هفته‌های اخیر، گروه‌های مسلح مخالف طالبان از ادامه حملات علیه نیروها، ایست‌های بازرسی و مراکز اداری این گروه در چندین ولایت افغانستان خبر داده‌اند. گزارش‌های منتشرشده از فعالیت جبهه آزادی افغانستان، جبهه جمهوریت، جبهه مقاومت ملی و جبهه متحد افغانستان حکایت دارد؛ در حالی که بدخشان، نورستان و کاپیسا به کانون‌های مهم درگیری تبدیل شده‌اند و حمله به مرکز ولایت غور و چندین حمله بر مراکز طالبان در بامیان نیز نشان می‌دهد که عملیات مخالفان به مناطق مختلف کشور گسترش یافته است.

۱. بدخشان؛ تداوم حملات جبهه مقاومت ملی

بر اساس گزارش افغانستان اینترنشنال، جبهه مقاومت ملی افغانستان اعلام کرد که شامگاه ۱۰ سپتامبر، به یک ایست بازرسی طالبان در منطقه دانش‌آباد ولسوالی یفتل پایین بدخشان حمله کرده است. این جبهه مدعی شد که سه عضو طالبان زخمی شده‌اند. این رسانه گزارش داد که منابع محلی نیز وقوع درگیری را تأیید کرده‌اند، هرچند طالبان در آن زمان درباره این حمله اظهارنظر نکرده بود.

گزارش تحلیلی منتشرشده در ۳۰ سپتامبر نیز از دو عملیات ادعایی جبهه مقاومت ملی در بدخشان طی آن ماه خبر می‌دهد. جبهه آزادی افغانستان هم از چندین عملیات در بدخشان و دیگر ولایت‌ها سخن گفته است.

بدخشان در ماه‌های اخیر به یکی از مناطق اصلی فعالیت گروه‌های مسلح مخالف طالبان تبدیل شده است؛ وضعیتی که با کوهستانی بودن منطقه و دشواری کنترل برخی مسیرها ارتباط دارد، اما میزان کنترل واقعی هر طرف بر مناطق مختلف را نمی‌توان صرفاً از بیانیه‌های نظامی تعیین کرد.

۲. نورستان؛ درگیری‌های سنگین و ادعای عقب‌راندن نیروهای طالبان

بر اساس گزارش منتشرشده در ۸ اکتبر از سوی نشریه فرانسوی La Lettre d'Afghanistan، درگیری‌ها در ولسوالی کامدیش نورستان در ۷ اکتبر شدت گرفت. جبهه آزادی افغانستان مدعی شد که حمله نیروهای طالبان به مواضع این جبهه را دفع کرده و سپس دست به ضدحمله زده است. این جبهه از کشته شدن ۱۱ عضو طالبان و زخمی شدن دست‌کم هشت تن دیگر خبر داد. گزارش همچنین از ادامه درگیری‌ها برای حدود شش ساعت و استفاده طالبان از پهپادها سخن می‌گوید. این ارقام، آمار اعلام‌شده از سوی جبهه آزادی افغانستان است و تأیید مستقل کاملی برای آن در دست نیست. با این حال، گزارش یادشده از تداوم فشار نظامی در نورستان و درخواست نیروهای طالبان برای دریافت نیروی کمکی حکایت دارد.

همین منبع از ادعای جبهه آزادی افغانستان درباره آزادسازی روستاهایی در کامدیش و ولسوالی ناری ولایت کنر در اواخر سپتامبر نیز یاد کرده است. برای تعیین اینکه این تحولات به تغییر پایدار کنترل سرزمینی منجر شده‌اند یا نه، شواهد مستقل بیشتری لازم است.

۳. کاپیسا و بدخشان؛ عملیات هم‌زمان جبهه آزادی افغانستان

طبق گزارش ۸ اکتبر La Lettre d'Afghanistan، جبهه آزادی افغانستان در روزهای ۶ و ۷ اکتبر مسئولیت چند حمله را بر عهده گرفت:

ولسوالی کوهستان کاپیسا: این جبهه از حمله با راکت و مسلسل به مواضع طالبان خبر داد.

شهر فیض‌آباد بدخشان: جبهه مدعی شد یک موتر حامل نیروهای طالبان را هدف قرار داده و چند نفر، از جمله یک فرمانده، کشته شده‌اند.

ولسوالی کران و منجان بدخشان: این گروه از حمله به یک موتر و کشته شدن پنج تن خبر داد.

ولسوالی کامدیش نورستان: جبهه مدعی شد پس از دفع حمله طالبان، عملیات متقابل انجام داده است.



افغانستان در نشریات غربی

از تغییر نظام سیاسی به اولویت‌های امنیتی محدودتر تغییر کرده است. از نظر او، مقام‌های آمریکایی طالبان را دیگر همانند یک جنبش جهادی با اهداف جهانی ارزیابی نمی‌کنند، بلکه آنان را نیرویی می‌دانند که می‌توان با آن درباره امنیت و اطلاعات مذاکره کرد.

او ریشه این رویکرد را در سیاست دولت دونالد ترامپ و توافق خروج نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۲۰ جست‌وجو می‌کند. دولت جو بایدن نیز این توافق را کنار گذاشت و خروج نیروها را در سال ۲۰۲۱ اجرا کرد. روا از این تحول نتیجه می‌گیرد که جامعه افغانستان و وضعیت حقوق زنان، برخلاف آنچه در برخی توجیهات عمومی جنگ مطرح می‌شد، اولویت تعیین‌کننده سیاست آمریکا نبود.

بخش چهارم: آیا آمریکا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر نیز با طالبان مذاکره می‌کرد؟

روا می‌گوید تماس‌های آمریکا با طالبان سابقه‌ای طولانی‌تر از تصور عمومی دارند. به روایت او، واشنگتن از سال ۱۹۹۶، یعنی از زمان نخستین تصرف کابل توسط طالبان، با این گروه مذاکره می‌کرد.

هدف اصلی آمریکا در آن دوره، وادار کردن طالبان به اخراج اسامه بن لادن از افغانستان بود. روا همچنین به دیدار هیئتی از طالبان با مقام‌های آمریکایی در سال ۲۰۰۰ اشاره می‌کند.

به گفته او، اختلاف تعیین‌کننده زمانی پدید آمد که ملا عمر از تحویل دادن بن لادن خودداری کرد. بنابراین، از نگاه روا، تقابل آمریکا و طالبان در سال ۲۰۰۱ را باید در درجه نخست در چارچوب مسئله القاعده و امنیت آمریکا فهمید.

او همچنین توضیح می‌دهد که در دهه ۱۹۹۰، برخی مقام‌های آمریکایی به پیروزی طالبان نگاه مثبتی داشتند؛ از جمله به دلیل مخالفت این گروه با ایران و موضع ضدشیعی آن. این بخش از مصاحبه، تفسیر تاریخی روا از محاسبات ژئوپلیتیکی واشنگتن است.

بخش پنجم: آیا تحریم‌ها می‌توانند طالبان را سرنگون کنند؟

روا نسبت به کارآمدی تحریم‌ها برای تغییر رفتار یا سرنگونی حکومت طالبان بدبین است.

استدلال او چند بخش دارد:

- تحریم‌ها معمولاً به‌تنهایی رژیم‌های اقتدارگرا را سرنگون نمی‌کنند.
- فشار اقتصادی ممکن است بیش از رهبران، مردم عادی را متضرر کند.
- محدودیت‌ها می‌توانند فضای فعالیت سازمان‌های امدادی و نهادهای بین‌المللی را دشوارتر سازند.
- اقتصاد غیررسمی و قاچاق ممکن است به یکی از منابع درآمد شبکه‌های وابسته به قدرت تبدیل شود.

روا همچنین با این دیدگاه که مقاومت مسلحانه به‌تنهایی می‌تواند افغانستان را آزاد کند، مخالفت می‌کند. او استدلال می‌کند که جنگ داخلی ممکن است بار دیگر مردم عادی، از جمله زنان، را به اصلی‌ترین قربانیان تبدیل کند.

این موضع به معنای تأیید حکومت طالبان نیست؛ بلکه بیانگر بدبینی او نسبت به کارآمدی جنگ و تحریم به‌عنوان ابزارهای تغییر سیاسی است.

بخش ششم: آیا عادی‌سازی روابط با طالبان می‌تواند به سود مردم افغانستان باشد؟

روا برخلاف کسانی که هرگونه تعامل با طالبان را ناموجه می‌دانند، احتمال می‌دهد که بازگشت تدریجی افغانستان به روابط بین‌المللی پیامدهای مثبتی نیز داشته باشد.

به نظر او، تعامل خارجی می‌تواند تجارت، رفت‌وآمد مردم، دسترسی به دانش و ارتباط با شیوه‌های زندگی متفاوت را تسهیل کند. او این گشایش را عاملی بالقوه برای کاهش انزوای جامعه افغانستان می‌داند.

با این حال، این استدلال بر یک فرض استوار است: اینکه تعامل خارجی بتواند فراتر از منافع رهبران طالبان عمل کند و به افزایش ارتباطات و فرصت‌های جامعه مدنی بینجامد.

در عمل، تحقق چنین نتیجه‌ای تضمین‌شده نیست و به شرایط تعامل، میزان فشار برای رعایت حقوق مردم و آزادی فعالیت نهادهای مستقل بستگی دارد.

بخش هفتم: اختلافات درونی طالبان و مسئله زنان

در بخش پایانی مصاحبه، روا درباره اختلافات درون حکومت طالبان و احتمال تغییر سیاست‌های آن در قبال زنان بحث می‌کند.

او معتقد است در میان مقام‌های طالبان تفاوت‌هایی میان گروه‌های دارای تجربه زندگی و فعالیت در خارج از افغانستان و رهبران محافظه‌کار مستقر در مناطق روستایی وجود دارد.

به روایت او، برخی جریان‌های داخل حکومت با حضور زنان در آموزش و مشاغل و گسترش روابط اقتصادی با جهان مخالفت کمتری دارند؛ در مقابل، رهبرانی که به دیدگاه‌های سخت‌گیرانه هبت‌الله آخندزاده نزدیک‌اند، محدودیت‌های شدیدتری را ترجیح می‌دهند.

روا همچنین به نقش شبکه حقانی اشاره می‌کند و آن را از جریان‌هایی می‌داند که در برخی موضوعات اجتماعی و اقتصادی دیدگاه متفاوتی دارند.

با این حال، او میان اختلافات داخلی طالبان و تغییر واقعی سیاست‌های حکومت تمایز می‌گذارد. وجود اختلاف در درون یک رژیم الزاماً به معنای اصلاح سیاست‌ها نیست.

ارزیابی نهایی دیدگاه اولیویه روا

مصاحبه را می‌توان بر پایه سه گزاره اصلی خلاصه کرد:

الف- شکست پروژه دولت‌سازی: روا معتقد است فساد، وابستگی مالی و ضعف نهادهای افغانستان باعث شد دولت مورد حمایت غرب نتواند پس از خروج آمریکا دوام بیاورد.

ب- اولویت یافتن امنیت بر دموکراسی: به باور او، آمریکا پس از ناکامی جنگ طولانی، به‌جای تغییر نظام سیاسی افغانستان، به دنبال مدیریت تهدیدهای امنیتی و همکاری با طالبان است.

ج- تردید در راهبرد سرنگونی طالبان: روا تحریم‌ها و مقاومت مسلحانه را راه‌حل‌های مطمئنی نمی‌داند و تعامل خارجی را، با وجود خطر عادی‌سازی حکومت طالبان، دارای ظرفیت‌هایی برای کاهش انزوای افغانستان می‌بیند.



اولیویه روا:

«از نظر مقام‌های آمریکایی، طالبان شرکای قابل اعتمادی هستند»

منبع: روزنامه لوموند،

۱۱ سپتامبر ۲۰۲۶

اشاره

به تازگی اولیویه روا نویسنده کتاب «افغانستان؛ اسلام و نوگرایی سیاسی» با روزنامه مشهور لوموند گفتگویی انجام داده است که حاوی نکات جالبی است. از جمله از نگاه او آمریکا با دید مثبت به طالبان می‌نگرد و این گروه را به عنوان یک نیروی بالقوه نیابتی خود قلمداد می‌کند.

او در این مصاحبه به بررسی تغییر سیاست آمریکا در قبال افغانستان، بازگشت طالبان به قدرت، شکست پروژه دولت‌سازی غرب، روابط امنیتی واشنگتن و طالبان و آینده مقاومت مسلحانه می‌پردازد. او همچنین درباره اختلافات درونی طالبان و چشم‌انداز حقوق زنان افغانستان بحث می‌کند.

نشریه راه عدالت خلاصه ای از این گفتگو را جهت آگاهی خوانندگان نشر می‌کند:

بخش اول: آیا آمریکا در افغانستان شکست خورد؟

روا معتقد است برای ارزیابی کارنامه آمریکا باید میان دو هدف متفاوت تمایز گذاشت: هدف امنیتی جنگ علیه القاعده و هدف سیاسیِ ساختن یک دولت دموکراتیک در افغانستان.

به اعتقاد او، هدف اصلی عملیات آمریکا در سال ۲۰۰۱ نابودی القاعده و مجازات رژیم طالبان به دلیل پناه دادن به اسامه بن لادن بود، نه تغییر وضعیت اجتماعی زنان افغانستان. روا می‌گوید آمریکا پس از کشته شدن بن لادن در سال ۲۰۱۱، عملاً به هدف اولیه جنگ خود رسیده بود، اما همچنان سیاست دولت‌سازی را ادامه داد.

از دیدگاه او، تصور اینکه با تزریق میلیاردها دلار بتوان در یکی از فقیرترین کشورهای جهان دموکراسی پایدار ایجاد کرد، اشتباه بود. ورود حجم عظیم کمک‌های مالی به فساد در میان نخبگان سیاسی و نظامی افغانستان دامن زد و نهادهای دولتی را به کمک خارجی وابسته کرد.

نتیجه‌ای که روا می‌گیرد این است که دولت افغانستان از بنیان‌های اجتماعی و نهادی مستحکمی برخوردار نشد و با قطع حمایت مالی آمریکا، طالبان توانست به‌سرعت قدرت را تصرف کند.

بخش دوم: چرا اردوی افغانستان در سال ۲۰۲۱ فروپاشید؟

روا یکی از دلایل اصلی فروپاشی ارتش افغانستان را فساد و ارائه آمار غیرواقعی درباره توانایی‌های نظامی می‌داند.

به گفته او، برخی فرماندهان افغان برای حفظ جریان کمک‌های مالی آمریکا، آمار نیروها و توان رزمی را بزرگ‌نمایی می‌کردند. در نتیجه، ارزیابی فرماندهان آمریکایی از توانایی ارتش افغانستان با واقعیت فاصله داشت.

او همچنین تأکید می‌کند که در بخش بزرگی از جنگ، نیروهای غربی به رهبری آمریکا بار اصلی نبرد را بر دوش می‌کشیدند. برتری هوایی و عملیات ویژه به‌تنهایی نتوانستند مشکل نفوذ طالبان در روستاها و شبکه‌های محلی این گروه را حل کنند.

روا معتقد است تلفات غیرنظامیان در عملیات نظامی غرب نیز به کاهش حمایت مردمی از آمریکا کمک کرد.

بخش سوم: چرا آمریکا اکنون طالبان را شریک قابل اعتماد می‌داند؟

این بخش محور اصلی مصاحبه است. روا توضیح می‌دهد که سیاست آمریکا در قبال افغانستان به‌تدریج



گزارش تازه سازمان ملل: تداوم نقض حقوق بشر و افزایش فشار بر مردم افغانستان

اعضای پیشین نیروهای امنیتی افغانستان همچنان ادامه دارد. در فاصله جولای تا سپتامبر ۲۰۲۶، دست کم ۱۴ مورد بازداشت و توقیف خودسرانه و چهار مورد قتل مرتبط با نیروهای امنیتی پیشین ثبت شده است.

این یافته‌ها نگرانی‌ها درباره امنیت افرادی را افزایش می‌دهد که پیش‌تر در ساختارهای نظامی و امنیتی دولت جمهوری اسلامی افغانستان خدمت کرده‌اند یا در نهادهای پیشین دولتی مسئولیت داشته‌اند.

تلفات غیرنظامیان در حملات فرامرزی

بخش دیگری از گزارش به پیامدهای درگیری‌های فرامرزی و حملات نظامی پاکستان در خاک افغانستان اختصاص دارد. بر اساس آمار یوناما، از اکتبر ۲۰۲۵ تا سپتامبر ۲۰۲۶، دست کم ۵۱۲ غیرنظامی کشته و یک‌هزار و ۲۳۶ نفر دیگر زخمی شده‌اند.

در فاصله جولای تا سپتامبر ۲۰۲۶ نیز ۳۳ مورد تلفات غیرنظامی، شامل ۱۳ کشته و ۲۰ زخمی، در ارتباط با حملات فرامرزی ثبت شده است. زنان و کودکان نیز در میان قربانیان بوده‌اند.

ضرورت پاسخ‌گویی و حمایت از حقوق مردم افغانستان

مجموعه یافته‌های گزارش تازه یوناما تصویری نگران‌کننده از وضعیت حقوق بشر در افغانستان ارائه می‌کند؛ وضعیتی که در آن محدودیت‌های اجتماعی، محرومیت زنان و دختران، بازداشت‌های خودسرانه و نگرانی‌های امنیتی همچنان ادامه دارد.

مقررات اجتماعی طالبان همچنان با برخوردهای تنبیهی و محدودکننده همراه است.

ادامه محرومیت زنان و دختران

گزارش سازمان ملل بار دیگر بر محدودیت‌های گسترده علیه زنان و دختران تأکید می‌کند. یوناما بیش از ۵۰ مورد بازداشت، توقیف یا اخطار به زنان را به دلیل آنچه نقض مقررات حجاب طالبان خوانده شده، ثبت کرده است. بیشتر این موارد در هرات و کابل رخ داده و مواردی نیز در بدخشان گزارش شده است.

در یکی از موارد ثبت‌شده، یک دختر ۱۳ ساله به دلیل رعایت نکردن مقررات پوشش بازداشت شد و پس از یک شب، با مداخله پدرش آزاد گردید. همچنین مواردی از جلوگیری زنان از دسترسی به خدمات صحتی و ورود به بازار به دلیل همراه نداشتن محرم گزارش شده است.

در حوزه آموزش نیز دختران افغانستان همچنان از تحصیل بالاتر از صنف ششم محروم‌اند و کشور وارد ششمین سال محرومیت آموزشی آنان شده است. این وضعیت آینده آموزشی و اجتماعی میلیون‌ها دختر را با ابهام و محدودیت روبه‌رو کرده است.

تداوم نقض حقوق نظامیان و مقام‌های پیشین

بر اساس گزارش یوناما، با وجود اعلام عفو عمومی از سوی طالبان پس از بازگشت این گروه به قدرت در اوت ۲۰۲۱، موارد بازداشت خودسرانه و قتل

یوناما از بازداشت‌های خودسرانه، محدودیت‌های شدید بر زنان و دختران و ادامه تلفات غیرنظامیان در افغانستان خبر داد.

هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما) در تازه‌ترین گزارش سه‌ماهه خود درباره وضعیت حقوق بشر در افغانستان، مربوط به دوره اول جولای تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۶، از تداوم نقض حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان در زیر حاکمیت طالبان خبر داده است. این گزارش که در ۱۵ اکتبر ۲۰۲۶ منتشر شد، ابعاد مختلف محدودیت‌های اجتماعی، بازداشت‌های خودسرانه، برخورد با زنان و دختران و تلفات ناشی از حملات فرامرزی را بررسی می‌کند.

بازداشت‌های خودسرانه و مجازات‌های بدنی

بر اساس گزارش یوناما، نیروهای موسوم به محتسبان امر به معروف و نهی از منکر طالبان طی سه ماه دست کم ۴۴۳ نفر را به‌صورت خودسرانه بازداشت یا توقیف کرده‌اند. همچنین ۹۷ مورد بدرفتاری با زنان و مردان ثبت شده است. این بازداشت‌ها عمدتاً به اتهام نقض مقررات سخت‌گیرانه طالبان درباره پوشش زنان، کوتاه کردن ریش یا داشتن مدل موی موسوم به غربی، شرکت نکردن در نماز جماعت و پخش یا گوش دادن به موسیقی صورت گرفته است.

یوناما همچنین از ثبت شلاق‌زدن علنی ۲۸ نفر، شامل ۲۲ مرد و شش زن، در جریان این دوره گزارش داده است. این موارد نشان می‌دهد که اجرای

پیام تبریکی مجمع فدرال خواهان افغانستان به مناسبت ۲۹ میزان، روز ملی زبان اوزبیک

مجمع فدرال خواهان افغانستان، فرارسیدن ۲۹ میزان، روز ملی زبان اوزبیک را به همه اوزبیک‌زبانان افغانستان تبریک و تهنیت می‌گوید. زبان اوزبیک بخشی از میراث تاریخی و تنوع فرهنگی افغانستان است. حفظ و توسعه زبان‌های کشور، مستلزم به‌رسمیت شناختن حقوق زبانی و فرهنگی شهروندان و فراهم‌سازی زمینه‌های برابر برای آموزش، رشد و حضور آن‌ها در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی است.

مجمع فدرال خواهان افغانستان، نظام فدرالی را چارچوبی برای توزیع متوازن قدرت، تقویت مشارکت سیاسی و پاسداری از تنوع زبانی و فرهنگی می‌داند. از دیدگاه ما، ساختار سیاسی افغانستان باید به‌گونه‌ای شکل گیرد که وحدت کشور با احترام به تفاوت‌ها، عدالت در مشارکت و تضمین حقوق برابر همه شهروندان همراه باشد.

مجمع فدرال خواهان افغانستان این روز را فرصتی برای تأکید بر اهمیت همزیستی مسالمت‌آمیز، عدالت فرهنگی و ضرورت گفتگوی ملی درباره آینده نظام سیاسی افغانستان می‌دانیم.

مجمع فدرال خواهان افغانستان

کمیته رسانه‌ها و روابط عامه





پیام تسلیت حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت درگذشت سردار نثارعلی هزاره از شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی هزاره‌های پاکستان



با تأسف، خبر درگذشت سردار نثارعلی هزاره، از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی جامعه هزاره در پاکستان، را دریافت کردیم. حزب عدالت و آزادی افغانستان، مراتب تسلیت و همدردی خویش را به خانواده محترم آن مرحوم، بستگان، دوستان و عموم مردم شریف هزاره ابراز می‌دارد.

مرحوم سردار نثارعلی هزاره در عرصه سیاسی و دولتی بلوچستان پاکستان فعالیت داشت و به‌عنوان عضو مجلس ایالتی بلوچستان و وزیر پیشین آموزش این ایالت ایفای وظیفه نموده بود. در کنار مسئولیت‌های رسمی، یاد و نام او با تلاش برای خدمت به مردم، رسیدگی به مشکلات اجتماعی، حل‌وفصل اختلافات و تقویت وحدت و همبستگی جامعه هزاره پاکستان ماندگار شده است.

او نیز همانند عمویش، جنرال موسی خان هزاره، با روحیه خدمت‌گزاری و احساس مسئولیت در برابر مردم، در مسیر خدمت به جامعه و تلاش برای سربلندی و پیشرفت آن گام برمی‌داشت.

مرحوم نثارعلی هزاره در دیدارهای دوستانه اش با همکاران دفتر حزب عدالت و آزادی افغانستان در کوئته پاکستان همیشه بر تقویت همبستگی هزاره‌های پاکستان و افغانستان تأکید نموده و برای برقراری روابط دوستانه هزاره‌ها با کشور دوست و همسایه پاکستان تلاش‌های فراوان نموده است.

حزب عدالت و آزادی افغانستان

۲۰ اکتبر ۲۰۲۶



پیام تسلیت حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت درگذشت حجت‌الاسلام حسین علی حلیمی شخصیت خدوم و محبوب اجتماعی و از پیش‌کسوتان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در جاغوری غزنی و دگروال قوماندان نیک محمد محمدی فاطمستی از نظامیان متعهد و از متنفذین مرکز بامیان



بسم الله الرحمن الرحيم

کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام

با تأسف فراوان از وفات دو تن از پیش‌گامان جهاد و مبارزات عدالت‌خواهی مطلع شدم: حجت‌الاسلام حسین علی حلیمی شخصیت خدوم و محبوب اجتماعی و از پیش‌کسوتان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در جاغوری غزنی و همچنین دگروال قوماندان نیک محمد محمدی فاطمستی از نظامیان متعهد و از متنفذین مرکز بامیان.

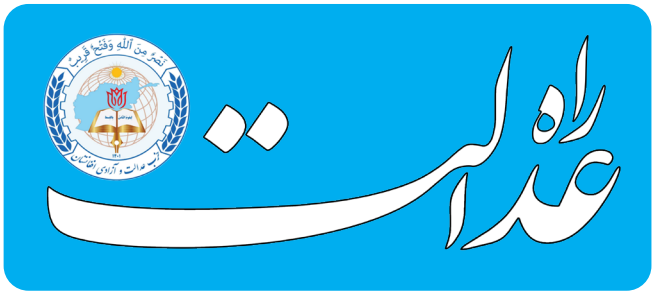
به روان پاک هر دو مرد صبور، مبارز، خدمت‌گذار و وفادار به آرمان‌های مردم درود می‌فرستم و این ضایعه اسفناک را به خانواده‌ها و بستگان آنان تسلیت عرض می‌کنم.

از خداوند رحمان و رحیم برای آنان آرامش ابدی و غفران و رضوان الهی می‌طلبم و برای همه خانواده‌ها، بازماندگان، دوستان و همفکران آنان پاداش و شکیبایی آرزو دارم.

سرور دانش

۱۲ میزان ۱۴۰۵





- نشریه راه عدالت
- ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان
- زیر نظر شورای اجرائیه
- آدرس وبسایت: www.jfp-af.org

سال چهارم * شماره ۲۱ * ۱ عقرب ۱۴۰۵
Issue No. 21 * Year 4 * 23 Oct 2026

بیانیه حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت ۲۵ سپتامبر روز یادبود از نسل کشی هزاره‌ها



به نام خداوند عدالت و آزادی

۲۵ سپتامبر روز یادبود نسل کشی هزاره‌ها، فرصتی برای به یادآوری، بازخوانی تاریخ، دادخواهی برای عدالت و تجدید پیمان برای ساختن آینده‌ای عاری از تبعیض، خشونت و استبداد است. نسل کشی هزاره‌ها یکی از طولانی‌ترین و گسترده‌ترین نسل کشی‌ها در تاریخ بشر است. از روزی که عبدالرحمان جلاد در ۱۳۴ سال قبل به یکی از بزرگ‌ترین قتل عام‌های تاریخ سرزمین ما دست زد متأسفانه این رویه ضد انسانی تا کنون ادامه دارد و هزاره‌ها هم‌چنان نه تنها در معرض نسل کشی بلکه در مخاطره وجودی قرار دارند.

هزاره‌ها و هزارستان از روزی که به گواهی تاریخ حدود ۶۲ فیصد از جمعیت خود را از دست دادند تا کنون در معرض انواعی از ستم و جنایت و نسل کشی قرار داشته‌اند. آنان در این راستا نه تنها قتل عام‌های گسترده و هدفمند را تجربه کرده‌اند بلکه همواره و تا کنون در معرض تبعیض سیستماتیک، کتمان آگاهانه، غصب سرزمین و جای داده‌ها، حذف فرهنگ و عنعنات مذهبی و دینی و سرکوب مداوم در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قرار داشته‌اند. با تأسف باید اذعان کرد که هزاره‌ها در عصر کنونی که بدون شک سیاه‌ترین دوره تاریخ افغانستان نیز هست، غمبارترین و خطرناک‌ترین دوره تاریخی خود را تجربه می‌کنند.

زیست‌جهان امروز هزاره تنها میراث خون و قساوت عبدالرحمانی و غصب سرزمین و کشتارهای هدفمند نیست بلکه آنها امروز به تمام معنی در معرض انسانیت‌زدایی کامل قرار گرفته‌اند و از این رو در معرض نابودی و حذف نهایی قرار دارند. طالبان به مثابه میراث‌داران اصلی عبدالرحمان جابر در حال تکمیل همان پروژه‌ای هستند که عبدالرحمان در مشوره با اربابان خارجی خویش برای تصاحب کامل و غصب کلیت سرزمین افغانستان روی دست گرفته بود.

اگر امروز زنان، اقوام، اقلیت‌های محروم، زبان‌ها و خردفرهنگ‌های متکثر افغانستان در معرض تبعیض سیستماتیک و بی عدالتی مطلق قرار دارند، هزاره‌ها به گونه مضاعف این بی‌عدالتی را تجربه می‌کنند و نه تنها در معرض تبعیض و ستم بلکه در معرض نابودی قرار دارند.

حزب عدالت و آزادی افغانستان در این روز، ضمن گرامی داشت یاد و خاطره هزاران زن، مرد، کودک، دانش آموز، دانشجو، کارگر، روحانی، روشنفکر و شهروند هزاره که در بیش از یک قرن گذشته قربانی سیاست‌های تبعیض‌آمیز،

کشتارهای جمعی، کوچ اجباری، محرومیت و خشونت سازمان‌یافته بوده‌اند، بار دیگر بر حق مسلم مردم هزاره برای زندگی شرافتمند، آزادی، برابری، امنیت، کرامت انسانی و مشارکت عادلانه در سرنوشت افغانستان تأکید می‌کند.

از همین رو مناسب است که همگام با سایر هموطنان و همه عدالت‌خواهان و آزادی طلبان کشور نکاتی را به مناسبت ۲۵ سپتامبر یادآوری کنیم:

الف- تاریخ را فراموش نمی‌کنیم

تاریخ هزاره‌ها با رنج، مقاومت و ایستادگی در برابر استبداد و تبعیض گره خورده است. از کشتارها و کوچ‌های اجباری دوره عبدالرحمان خون‌آشام تا قتل عام‌های مزارشریف، یکاولنگ، بامیان و دیگر نقاط افغانستان و از حملات خونین به مکاتب، مساجد، مراکز آموزشی، ورزشگاه‌ها و اجتماعات هزاره‌ها در سال‌های اخیر تا کشتارهای هدفمند پس از بازگشت طالبان به قدرت، یک حقیقت قابل کتمان نیست و آن این است که: جامعه هزاره بارها هدف خشونت و تبعیض سیستماتیک و در یک کلام در معرض نسل کشی قرار گرفته است و پرونده عدالت هنوز گشوده است.

از همین رو یادآوری این تاریخ به معنای اسیر ماندن در گذشته و یا نفرت از قوم و کتله دیگر نیست؛ بلکه ضرورتی برای جلوگیری از تکرار آن است. بنابراین تاریخ یک بار دیگر همه ما را بر سر یک دوراهی سرنوشت ساز قرار می‌دهد:

این که آیا همگام با ستمدیدگان باشیم و یا همراه با قاتلان و ستمگران. این آزمون نه تنها برای هزاره بلکه محکی برای همه ساکنان این سرزمین است که تا چه اندازه به ارزش‌های انسانی و انسانیت باورمند هستند.

ب- نسل کشی ادامه دارد

در سال‌های اخیر، علاوه بر حملات تروریستی گروه‌های افراطی، رویدادهایی چون اخراج و کوچ اجباری خانواده‌های هزاره از زمین‌هایشان، محدودیت‌های مذهبی و فشار بر جامعه شیعه و هزاره از سوی گروه حاکم، واقعیت‌های تلخ روزگار ما است.

کشتارهای هدفمند و دسته‌جمعی و ترورهای زنجیره‌ای پس از روی کار آمدن گروه طالبان، کوچ‌های اجباری و تصاحب و غصب سرزمین و جایادهای متعلق به هزاره‌ها و شیعه‌ها که در روزها و ماه‌های اخیر به صورت هدفمند تشدید یافته است بر هیچ کسی پوشیده نیست. امر تخلیه شهرک نوآباد در غزنی، تخلیه اجباری و تصاحب شهرک امید سبز، غصب مجتمع خاتم النبیین در کابل، بغیر و بوند خودسرانه وزیر نام‌نهاد عدلیه گروه طالبان و ده‌ها مورد دیگر در نقاط افغانستان، شواهد انکار ناپذیر از تنگ شدن هرچه بیشتر عرصه بر هزاره‌ها است.

به همین خاطر نسل کشی را نباید تنها در قالب کشتار جمعی و انفجار دید؛ حذف اجتماعی، محرومیت سیستماتیک، کوچ اجباری، سلب حق آموزش و مشارکت، سرکوب هویت و فرهنگ و ایجاد شرایطی که زندگی امن و برابر را برای یک گروه قومی و مذهبی خاص ناممکن سازد نیز باید با دقت و بر اساس معیارهای حقوق بین‌المللی به عنوان مصادیق روشن از نسل کشی بررسی و مستندسازی شود. تمام موارد پیش گفته در نقاط مختلف کشور نسبت به هزاره‌ها به طور سیستماتیک و هدفمند در حال تطبیق است.

ج- سلطه نامشروع و ضرورت مقاومت همه‌جانبه

افغانستان امروز تحت سلطه نامشروع گروهی قرار دارد که هیچ باوری به اراده عمومی و حق حاکمیت مردم ندارد. گروهی

که تنها بر پایه ترور و انتحار و حمایت خارجی و بر اساس یک توطئه بین المللی مقدرات کشور را به دست گرفته است و اکنون نه تنها به منابع سرمایه‌های ملی بلکه حتی به مردمان این سرزمین به چشم غنیمت می‌نگرد و با آنها به مثابه غنیمت جنگی برخورد می‌کند.

از همین رو منابع عایداتی کشور میان سران گروه طالبان به مثابه غنایم جنگی تقسیم گردیده است و زنان به مثابه نیمی از پیکره جامعه نه تنها از تمام حقوق اولیه خویش محروم گردیده‌اند بلکه به آنان چنان کنیز و برده نگاه می‌شود. بر اساس گزارش‌های موقت نهادهای معتبر بین المللی میان سردمداران و صاحب منصبان طالب نوعی مسابقه در تعدد زوجات وجود دارد که نشانه آشکار از زیر پا گذاشتن کرامت و حق زنان آزاده کشور است.

محدودیت گسترده بر آموزش و کار زنان، سرکوب رسانه‌ها و جامعه مدنی، بازداشت‌های خودسرانه و محدودیت آزادی بیان، از جمله مسائلی‌اند که در گزارش‌های اخیر حقوق بشری مستندشده‌اند.

بنابراین ایجاب می‌کند که یک خیزش سراسری و مقاومت همه جانبه علیه این گروه تروریستی و جهالت‌پرور شکل گیرد و همه جناح‌ها و گروه‌های سیاسی مبارزات خویش را در راستای محو این گروه منسجم سازند. بدون شک مبارزه با چنین هیولایی در تمام اشکال آن نه تنها از لحاظ شرعی و حقوقی جواز دارد بلکه از ضرورت‌های مبرم روزگار ما است.

د- ضرورت وحدت و همبستگی جامعه هزاره و شیعه

۲۵ سپتامبر علاوه بر این که یادآور وقایع تلخ کشتار و حذف جامعه هزاره از معادلات سیاسی کشور است، یادآور تلخکامی‌های شکست و عوامل آن نیز هست. متأسفانه باید اذعان کرد که یکی از عوامل مهم شکست در برابر عبدالرحمان جلاد عدم وحدت و دورنگری بزرگان و سران آن روز هزاره است. با تأسف باید اذعان کرد که این امر تا کنون در اشکال مختلف جریان دارد و از همین روی یکی از عوامل ناکامی‌های سیاسی در طول تاریخ معاصر ما بوده است.

در روزگار کنونی که جامعه هزاره و شیعه به طور جدی و بیش از هر زمان دیگر در مخاطره وجودی قرار دارد، اختلاف‌ها و شقاق‌ها هر روز رنگ عوض می‌کنند و بر هستی این جامعه آتش می‌افکنند. بدون تردید در پشت این تفرقه‌افکنی دستان ناپاک کارگزاران حذف و تبعیض و احیاناً استخبارات کشورهای بیرونی نهفته است. عجیب هم آن است که آتش بیاران معرکه همواره انگشت روی نقاط حساسیت برانگیز و خطوط سرخ جامعه هزاره و شیعه می‌نهند.

حزب عدالت و آزادی افغانستان در این روز تاریخی، جامعه هزاره و شیعه را به همبستگی، وحدت، همگرایی و همکاری فراگیر می‌خواند. نسل کشی و تبعیض، مرزهای جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی نمی‌شناسد.

بنابراین پاسخ به آن نیز نیازمند همبستگی گسترده است. ما معتقدیم که اختلاف در دیدگاه‌های سیاسی، فکری، مذهبی و نسلی در یک جامعه زنده و پویا طبیعی است اما این اختلاف‌ها نباید به شکاف‌های مخرب و فرساینده تبدیل شود.

وحدت جامعه هزاره به معنای یکسان‌اندیشی نیست بلکه به معنای هم‌صدایی بر سر اصول بنیادینی چون: کرامت انسانی، برابری، عدالت، آزادی، امنیت، آموزش، مشارکت سیاسی و حق زندگی در سرزمین خویش است. لذا از همه جریان‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، دانشگاهی، مدنی، رسانه‌ای و نسل جوان هزاره می‌خواهیم که در عین حفظ استقلال فکری و سیاسی خود، بر محور منافع مشترک و حقوق اساسی جامعه و در راستای مبارزه با دشمن مشترک، زمینه همگامی و همگرایی بیشتری فراهم کنند.

با توجه به نکات فوق حزب عدالت و آزادی افغانستان یک بار دیگر بر موارد زیر تأکید می‌کند:

۱. مستندسازی نظام‌مند جنایات علیه هزاره‌ها و نسل کشی این کتله قومی و مذهبی و حفظ اسناد و شواهد برای نسل‌های آینده،
۲. بررسی مستقل و بی‌طرفانه حملات و جنایات علیه هزاره‌ها و سایر اقلیت‌های قومی و مذهبی افغانستان،
۳. توجه جدی نهادهای بین‌المللی، سازمان ملل متحد و سازوکارهای عدالت بین‌المللی به پرونده نسل کشی هزاره‌ها،
۴. پاسخ‌گویی عاملان جنایات علیه هزاره‌ها و پایان دادن به فرهنگ معافیت از مجازات،
۵. حمایت مؤثر از قربانیان و بازماندگان حملات تروریستی و خشونت‌های سازمان‌یافته،
۶. جلوگیری از کوچ اجباری و غصب زمین‌های مردم و تضمین حق مالکیت مردم،
۷. تضمین آزادی مذهبی و حقوق برابر شهروندان شیعه و سایر اقلیت‌های مذهبی و برچیدن هرگونه مناسبات ناعادلانه و تبعیض‌آمیز،
۸. بازگشایی مکاتب و دانشگاه‌ها به روی دختران و تضمین حق آموزش برای همه کودکان و جوانان افغانستان،
۹. مشارکت واقعی زنان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی،
۱۰. ایجاد یک نظام سیاسی برخاسته از اراده مردم که خود به گونه افقی و عمودی بر سرنوشت خویش حاکم باشند.
۱۱. حمایت جامعه جهانی از نیروهای مدنی، حقوق بشری، زنان، روزنامه‌نگاران و مدافعان آزادی و عدالت در افغانستان.